

پرتویی از زندگانی

عَلَيْهِ السَّلَام

نشش معصوم

مدینه منوره

همراه با سه مناظره



علی عطائی اصفهانی



پرتوی از
زندگانی شش معصوم

مدینه منوره ع.ا.س.

و

شهادی احد

همراه سه مناظره

علی عطایی اصفهانی





فهرست مطالب



پیشگفتار ۱۳

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۷

تاریخ ولادت آن حضرت ۱۸

محل ولادت آن بزرگوار ۱۸

حوادث هنگام ولادت آن حضرت ۱۹

پدر پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۱

نجات پدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از قربانی شدن ۲۱

ازدواج و وفات پدر پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۳

محل دفن پدر پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۳

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سر قبر پدر و مادر خود رفت ۲۴

- ۲۵ مقبرهٔ مادر پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۵ اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله موحد بوده‌اند
- ۲۶ پیامبر صلی الله علیه و آله به یتیمی بزرگ شد
- ۲۶ از دواج و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۷ بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۸ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واجد تمام شرایط پیامبری بود
- ۲۹ معجزات آن حضرت صلی الله علیه و آله
- ۳۰ معجزهٔ اخلاقی
- ۳۲ معجزهٔ علمی
- ۳۲ معجزهٔ عملی
- ۳۳ مدت رسالت و کارهای آن حضرت
- ۳۵ اثر معنوی و معجزهٔ جاوید آن حضرت
- ۳۶ اثر وجودی و معجزهٔ دیگر آن حضرت
- ۳۷ حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم انبیاء است
- ۳۷ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از همهٔ پیامبران افضل است
- ۳۹ شریعت محمد صلی الله علیه و آله حاوی همهٔ فضائل
- ۴۰ «قرآن» از هرگونه تحریفی مصون است
- ۴۱ حلال محمد صلی الله علیه و آله حلال الی یوم القیامة و...
- ۴۲ وحدت مسلمانان و پرهیز از اختلاف
- ۴۴ اولین جلسهٔ دعوت به اسلام و تعیین جانشین
- ۴۵ خلاصهٔ جریان غدیر خم
- ۵۱ «آل عبا علیهم السلام»
- ۵۲ همدستی کفار برای کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۵۴ خوابیدن امیرالمؤمنین علیه السلام جای پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۵۴ لیلۃ المبیت
- ۵۵ مباحلهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مسیحیان
- ۵۹ همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله در صحیح مسلم
- ۶۱ عزل ابوبکر و نصب علی علیه السلام



۶۶ حجة الوداع پیامبر ﷺ و حدیث ثقلین
۶۷ فقه عترت
۷۱ چند نکته
۷۲ هجرت و ابتدای تاریخ اسلام
۷۳ پیامبر اکرم ﷺ یک نماز را به دو قبله خواند
۷۵ مکان نماز رسول خدا ﷺ قبل از تغییر قبله
۷۵ کیفیت جابه جا شدن در اثنای نماز
۷۶ رحلت آن حضرت
۷۷ آخرین موعظه پیامبر ﷺ
۷۷ پیامبر ﷺ خود را در معرض قصاص قرار داد
۸۱ فضیلت زیارت پیامبر ﷺ
۸۱ ارزش نماز در مسجد پیامبر ﷺ
۸۳ گزیده‌ای از نصایح پیامبر اکرم ﷺ
۸۳ بازجویی از چهار امر مهم
۸۳ فرصت را از دست ندهید
۸۴ سفارش به هفت امر سازنده
۸۵ ارزش خلق خوب
۸۵ مفسده عمل بدون علم

۲- حضرت زهرا علیها السلام

۸۹ حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۹۰ کیفیت حمل خدیجه به حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۹۲ ولادت با سعادت حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۹۵ شخصیت فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small>
۹۵ محبت فاطمه <small>علیها السلام</small>
۹۶ فاطمه <small>علیها السلام</small> پاره تن رسول الله ﷺ
۹۷ حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> غضب کرد و تا زنده بود با ابوبکر قهر بود

- ۹۷ علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام را شبانه دفن کرد
- ۱۰۰ محل دفن حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۰۳ محل دفن حضرت زهرا علیها السلام طبق نقل اهل تسنن
- ۱۰۵ چند روایت درباره وفات حضرت زهرا علیها السلام
- آیه الله العظمی فاضل لنکرانی (مدظله العالی):
- ۱۰۹ تخریب قبور ائمه بقیع دارای دو پیام است:
- ۱۱۰ مرآت الحرمین
- ۱۱۰ الرحلة الحجازية
- ۱۱۱ التاريخ القويم
- ۱۱۱ هدف از آوردن این عبارات
- ۱۱۲ لبخند فاطمه علیها السلام
- ۱۱۴ تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام
- ۱۱۴ دو روایت از حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۱۴ ۱- ارزش علم و یاد دادن مسائل شرعی
- ۱۱۶ ۲- ارزش و منزلت روایت

۳- امام حسن مجتبی علیه السلام

- ۱۲۱ امام حسن مجتبی علیه السلام
- ۱۲۲ عبادت و زهد امام مجتبی علیه السلام
- ۱۲۳ حلم امام حسن علیه السلام
- ۱۲۵ شهادت امام مجتبی علیه السلام
- ۱۲۶ حلم آن حضرت معادل کوه
- ۱۲۷ بقیع و ارزش دفن در آن
- ۱۲۸ زیارت و گریه بر امام حسن علیه السلام
- ۱۲۹ برخی از مواعظ امام حسن علیه السلام
- ۱۲۹ ۱- تصایح آن حضرت در بستر شهادت
- ۱۳۰ ۲- صفات با ارزش



- ۳- اهمیت و ارزش مشورت ۱۳۰
 ۴- معنای بخل ۱۳۱
 ۵- سه خصلت مهاک ۱۳۱
 ۶- آداب و آداب غذا خوردن ۱۳۱

۴- امام زین العابدین علیه السلام

- امام سجاد علیه السلام ۱۳۵
 ابتدای درخشش امام سجاد علیه السلام ۱۳۵
 گوشه‌ای از آثار و خصوصیات امام سجاد علیه السلام ۱۳۶
 گزیده‌ای از مواعظ امام سجاد علیه السلام ۱۴۱
 ۱- با پنج دسته از مردم رفاقت مکن ۱۴۱
 ۲- خوش زبانی پنج فایده دارد ۱۴۲
 ۳- نشانه‌های مؤمن ۱۴۲
 ۴- آنچه مشکلات را آسان می‌کند ۱۴۳
 ۵- شرف، عزت و بی‌نیازی در چیست؟ ۱۴۳
 پرتوی از وقایع ارتحال امام سجاد علیه السلام ۱۴۴

۵- امام محمد باقر علیه السلام

- امام باقر علیه السلام ۱۴۹
 نکته : ۱۴۹
 سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام محمد باقر علیه السلام ۱۵۰
 سفر امام باقر علیه السلام به شام و مناظره با هشام ۱۵۲
 مناظره امام علیه السلام با عالم مسیحیان ۱۵۵
 وصیت امام باقر علیه السلام ۱۵۹
 بعضی از کلمات امام باقر علیه السلام ۱۶۰
 ۱- با یکدیگر دشمنی نکنید ۱۶۰
 ۲- وبال سه گناه در همین دنیا ۱۶۰



- ۳- ارزش عالمی که از علمش بهره برده می شود ۱۶۱
- ۴- سه چیز باعث بزرگواری است ۱۶۱
- ۵- ارزش خلق خوب ۱۶۱
- ۶- حیا و ایمان با هم هستند ۱۶۲
- ۷- شب زنده داری ۱۶۲
- شیعه واقعی کیست؟ ۱۶۳

۶- امام جعفر صادق علیه السلام

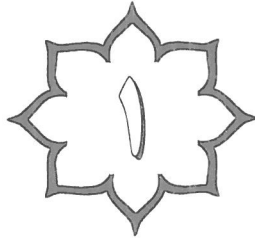
- امام جعفر صادق علیه السلام ۱۶۷
- موقعیت امام صادق علیه السلام ۱۶۸
- خوف امام علیه السلام از گفتن تلبیه ۱۷۱
- احترام آن حضرت به نام پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۷۲
- مزد کارگر را قبل از خشک شدن عرقش بپردازید ۱۷۲
- اسلام مانع ترور است ۱۷۳
- گزیده‌ای از پیامها و مواعظ آن حضرت ۱۷۳
- ۱- نیکی و خوش خلقی ۱۷۳
- ۲- افضل اعمال چیست؟ ۱۷۴
- ۳- وعده مؤمن نذر است ۱۷۴
- ۴- زیر بنای کارهای امام علیه السلام ۱۷۵
- ۵- حج و عمره دو بازار از بازارهای آخرتند ۱۷۵
- ۶- اهمیت سلام کردن ۱۷۵
- ۷- نماز را سبک نشمارید ۱۷۶
- با ارزش‌ترین چیزها نماز است ۱۷۶
- ۸- دانش مردم در چهار بخش است ۱۷۸
- ۹- مقابل حجر الأسود تکبیر بگویید ۱۷۸
- ۱۰- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ارکان کعبه را با عصا استلام می‌کرد
و عصا را می‌بوسید ۱۷۸



- ۱۱- اولین عدل گستری امام زمان (عج) ۱۷۹
- وفات (شهادت) امام صادق علیه السلام ۱۸۰
- تشییع جنازه آن حضرت ۱۸۱
- برخی ستمهای منصور دوانیقی به آن حضرت ۱۸۱
- چند تذکر ۱۸۴
- ۱- نماز زیارت ۱۸۴
- ۲- معنای «عبدکم» در اذن دخول ۱۸۶
- ۳- رعایت رسوم مردم شهر ۱۸۶
- ۴- نهی از نماز در برخی اوقات ۱۸۶
- ۵- عدم جواز نماز خواندن در کنار قبور ۱۸۷
- نتیجه ۱۸۷
- اشعاری درباره بقیع ۱۸۹
- مناظره ۱۹۱
- معنای جمله «موالی یا ابناء رسول الله عبدکم...» ۱۹۱
- اما روایات: ۱۹۴
- شهادی احد ۱۹۷
- حضرت حمزه علیه السلام ۱۹۷
- فضائل حضرت حمزه علیه السلام ۱۹۹
- کیفیت شهادت حضرت حمزه علیه السلام ۲۰۰
- سفارش به زیارت حضرت حمزه ۲۰۷
- سه نفر از شهدای احد ۲۰۷
- ۱- «حنظله بن ابی عامر» ۲۰۷
- ۲- «عمرو بن جموح» ۲۰۸
- ۳- «مخیریق یهودی» ۲۰۹
- مناظره ای مفصل با امام جماعت آنان ۲۱۲
- ۱- ساختمان سازی روی قبور ۲۱۵
- ۲- (فی بیوت اذن الله ان ترفع) ۲۱۸
- ۳- (لنتخذن علیهم مسجداً) ۲۱۸

- ۴- ازدواج با یهود و مسیحیان ۲۱۹
- ۵- حدیث ثقلین ۲۲۰
- ۶- اصح و اجل کتابهای اهل تسنن ۲۲۱
- ۷- کثرت روایات عایشه و ابوهریره تعجب آور است ۲۲۲
- سه روایت عجیب از «بخاری» و «مسلم» ۲۲۳
- ۸- تبلیغات وسیع علیه شیعه ۲۲۶
- ۹- زیارت شرکی و بدعتی ۲۲۸
- بازگشت به بیان مناظره ۲۳۰
- نتیجه این مناظره ۲۴۳
- مناظره‌ای در مسجد الحرام ۲۴۵
- ارتداد برخی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۲۶۴
- ارتداد عده‌ای از صحابه در «صحیح بخاری» ۲۶۶
- زیارت وداع ائمه علیهم السلام ۲۷۱





پرتوی از زندگی

پیامبر اکرم ﷺ

حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین،

محمد مصطفی

صلوات اللہ و سلامہ علیہ و آلہ و سلم

پیامبر اکرم ﷺ

نام مبارک آن حضرت : محمد ﷺ.

لقب معروف : مصطفیٰ.

کنیه : ابوالقاسم.

پدر : عبدالله بن عبدالمطلب.

مادر : آمنه بنت وهب .

سلسله نسب آن حضرت : محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف^۱ بن قصی بن کلاب بن مرة بن لوی بن غالب بن مالک بن نضر بن کنانه... است و «نَضر» را «قریش» خوانند. نسب آن بزرگوار طبق نقل «جنات الخلود» به سی و چهار واسطه به حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام می‌رسد و به پنجاه و سه واسطه به حضرت آدم علیه السلام.^۲

۱. عبد مناف با دختری به نام (عاتکه) ازدواج کرد، از وی دو پسر دو قلو متولد شدند که پیشانی آنها بهم چسبیده بود، آنها را با تیغ (شمشیر) از هم جدا کردند، یکی از پسرها (هاشم) لقب یافت و دیگری (عبد شمس). شخص زیرکی از این حادثه با خبر شد و گفت: بین فرزندان این دو پسر، جز با شمشیر، فیصل نخواهد یافت و چنان شد که او گفت، زیرا عبد شمس پدر امیه بود و اولاد امیه (بنی امیه) همیشه با فرزندان هاشم (بنی هاشم) در خصومت بودند. (متهی الآمال، تاریخ محمد صلی الله علیه و آله و سلم)

۱. عبدالله - ۲. شیبۀ الحمد مشهور به عبدالمطلب - ۳. عمرو مشهور به هاشم - ۴. مغیره مشهور به عبدمناف - ۵. زید مشهور به قصی - ۶. کلاب - ۷. مرّه - ۸. لوی - ۹. غالب - ۱۰. فهر - ۱۱. مالک - ۱۲. قریش مشهور به نضر - ۱۳. کنانه - ۱۴. خزیمه - ۱۵. مدرکه - ۱۶. الیاس - ۱۷. مضر - ۱۸. نزار - ۱۹. معد - ۲۰. عدنان - ۲۱. آد -

تاریخ ولادت آن حضرت

مشهور بین علمای شیعه آن است که ولادت با سعادت پیامبر اکرم ﷺ هفدهم ماه ربیع الأول بوده است، ولی اکثر علمای اهل سنت گفته‌اند: دوازدهم ماه مذکور بوده است؛ و مرحوم شیخ کلینی نیز دوازدهم را روز ولادت دانسته است. مشهور آن است که ساعت ولادت آن حضرت نزدیک طلوع صبح جمعه بوده است.

سال ولادت آن بزرگوار عام الفیل بوده است، و آن سالی بود که اصحاب فیل، با فیلهایشان برای خراب کردن کعبه معظمه به مکه آمدند و به حجاره سجّیل معذب شدند.

محل ولادت آن بزرگوار

محل ولادت آن حضرت مکه مکرمه، و در خانه خود آن

→ ۲۲. آدد - ۲۳. الیسع - ۲۴. زید مشهور به هملیع - ۲۵. یخشب - ۲۶. میحر - ۲۷. صابوع - ۲۸. همیسع - ۲۹. سلامان - ۳۰. نبت مشهور به ثری - ۳۱. حمل - ۳۲. قیدار - ۳۳. اعراق الثری مشهور به اسماعیل نبی - ۳۴. ابراهیم خلیل - ۳۵. تاریخ - ۳۶. ناخور - ۳۷. نردع - ۳۸. ارغو - ۳۹. قالغ - ۴۰. غابر - ۴۱. شالح - ۴۲. ارفحشد - ۴۳. سام - ۴۴. نوح نبی - ۴۵. ملک - ۴۶. متوشلخ - ۴۷. اخنوخ مشهور به ادریس - ۴۸. بارد - ۴۹. مهلائیل - ۵۰. قینان - ۵۱. انوش - ۵۲. شیث مشهور به هبة الله - ۵۳. حضرت آدم عليه السلام.

این وسائط طبق نقل جنات الخلود است ولی در سیره ابن هشام (ج ۱، ص ۱) چهل و سه عدد و در اعلام الوری مرحوم طبرسی چهل و چهار عدد و در جلاء العیون، علامه مجلسی رحمته الله کمتر ذکر شده، والله العالم.



حضرت بوده است و آن خانه واقع در شعب بنی هاشم، نزدیک مسجد الحرام است و آن شعب معروف به شعب علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد و هم اکنون در محل ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کتابخانه ای بنا کرده اند که بر سر در آن تابلوی «مکتبه مکه المکرمة» به چشم می خورد.^۱

حوادث هنگام ولادت آن حضرت

۱- آمنه، مادر آن بزرگوار گفت: چون فرزندم بر زمین قرار گرفت، دستها را بر زمین گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد و به اطراف نگاه کرد، پس از آن، نوری ساطع شد که همه جا روشن گردید.

۲- بت هایی که بر کعبه بود، به رو در افتادند.

۳- از آسمان ندا رسید که ﴿جاء الحقّ و زهق الباطل، انّ الباطل كان زهوقاً﴾^۲

۴- دنیا در آن شب روشن گردید.

۵- ملائکه، گروه، گروه، فرود آمدند و بالا رفتند و خدا را تسبیح و تقدیس کردند.

۶- هر جابتی سر پا بود، به رو در افتاد.

۱. التاريخ القويم، لمكة و بيت الله الكريم، تأليف: محمد طاهر الكردى المكي، ج ۱،

ص ۱۱۶.

۲. سورة اسراء/ ۸۱.

۷- ایوان کسرا لرزید و چهارده کنگره آن فرو ریخت و طاق کسرا شکست و شکاف برداشت.

۸- آتشکده فارس که هزار سال خاموش نشده بود، خاموش شد.

۹- نوری از طرف حجاز ظاهر گشت و در عالم منتشر گردید.

۱۰- شیطان مشاهده کرد که وضع آسمان و زمین متغیر شده است، بچه شیطان‌ها را خواست و پرسید: در زمین حادثه بزرگی رخ داده است، بررسی کنید که قضیه چیست؟ سرانجام خودش تجسس نمود و ملائکه را دید که اطراف حرم را محاصره کرده‌اند.

از جبرئیل سؤال کرد: امشب چه اتفاقی افتاده است؟
جبرئیل پاسخ داد: محمد ﷺ که بهترین پیامبران است امشب متولد شده است.

پرسید: آیا در او برای من بهره‌ای وجود دارد؟
جبرئیل پاسخ داد: خیر.

پرسید: آیا من در امت او بهره‌ای دارم؟
گفت: آری.

شیطان گفت: راضی شدم.^۱



نجات پدر پیامبر اکرم ﷺ از قربانی شدن

پدر پیامبر ﷺ

نام پدر رسول خدا ﷺ «عبدالله» است.

نکته: در عصر و زمان و محیطی که پدرها معمولاً نام فرزندان خود را «عبد العزی» «عبد هبل» «عبد مرّة» و مانند اینها می گذاشتند ولی از توجه و عنایات الهی این شده که عبدالمطلب نام پدر پیامبر اکرم ﷺ را «عبدالله» گذاشته است نامی محترم که مرکب از کلمه «عبد» و «الله» و مناسب با هدف و دعوت رسول خدا ﷺ می باشد و این نام علاوه بر اینکه موجب سر بلندی و بیان گر رشد فکری جد پیامبر ﷺ است، یکی از نشانه های موحد بودن آباء پیامبر ﷺ نیز می باشد.

نجات پدر پیامبر اکرم ﷺ از قربانی شدن

پیش از زمان عبدالمطلب، در مکه جنگی اتفاق افتاد و سرانجام چاه زمزم را با خاک پر کردند و اثری از آن بجا نگذاشتند.

عبدالمطلب، جد پیامبر اکرم ﷺ تصمیم گرفت زمزم را پیدا کند، در جریان حفر چاه زمزم با خدا عهد کرد که هر گاه دارای ده پسر بشود تا او را در کارها یاری کنند، یکی از آنها را در راه خدا قربانی کند. خداوند ده پسر به او عطا فرمود، عبدالمطلب تصمیم گرفت به عهد خود وفا کند، لذا فرزندان خویش را جمع نمود و قضیه را با آنان در میان گذارد،

فرزندان او همه قبول نمودند، عبدالمطلب بر آن شد که قرعه بزند، به نام هر کدام از پسرها درآید او را قربانی کند، قرعه زدند به نام عبدالله در آمد، عبدالمطلب عبدالله را به محلی که شترها را نحر می کردند آورد و کارد بدست گرفت تا او را قربانی کند، برادران عبدالله و جمعی از بزرگان، مانع شدند و گفتند: تا جایی که عذر باقی است نمی گذاریم عبدالله ذبح بشود، و به عبدالمطلب گفتند: که عبدالله را با ده شتر قرعه بزند، اگر به نام شترها در آمد فدای عبدالله خواهد بود و اگر به نام عبدالله در آمد، فدیة را افزون کنند و به اینگونه همی بر عدد شتر بیفزاید تا قرعه به نام شتر بر آید و عبدالله به سلامت بماند و خدا راضی شود.

عبدالله را با ده شتر قرعه زدند، قرعه به نام عبدالله در آمد، پس ده شتر دیگر افزودند، همچنان قرعه به نام عبدالله در آمد، بدین گونه همی ده شتر افزودند و قرعه زدند تا شماره به صد شتر رسید، در این هنگام قرعه به نام شتر در آمد، قریش آغاز شادمانی کردند و گفتند: خدا راضی شد، عبدالمطلب فرمود: «لا وربّ البيت» بدین قدر نتوان اکتفا کرد و دو مرتبه دیگر قرعه زدند، به نام شترها در آمد، عبدالمطلب مطمئن شد و صد شتر را بجای عبدالله قربان کرد و از اینجا بود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «انا ابن الذبیحین»^۱ یعنی، من فرزند دو

۱. خصال شیخ صدوق رحمته الله علیه، باب خصلتهای دوگانه، حدیث شماره ۶۸.

ذبیح هشتم، و از دو ذبیح «دو قربانی» یعنی: جدّ خود حضرت اسماعیل و پدرش عبدالله را اراده فرمود.^۱

ازدواج و وفات پدر پیامبر ﷺ

پدر پیامبر اکرم ﷺ «عبدالله» با آمنه دختر وهب، ازدواج کرد و نور رسالت از او به آمنه منتقل گردید ولی دو ماه پیش نگذشته بود که عبدالمطلب او را بمنظور تجارت به شام فرستاد، هنگام بازگشت، به مدینه منوره رسید و در آنجا بیمار شد و وفات کرد.^۲

محل دفن پدر پیامبر ﷺ

در کتاب منتهی الآمال است که: (جسد مبارک عبدالله را در «دار النابغه» به خاک سپردند).
نیز در کتاب «التاریخ القویم» ج ۱، ص ۱۱۶ داستان سفر و وفات عبدالله را به نحو مزبور بیان کرده و نوشته است.
دایی های عبدالله، جسد او را در یکی از خانه های خود به نام «دار النابغه» دفن کردند و قبر عبدالله در مدینه معروف است.

۱. تلخیص از، منتهی الآمال. ضمناً داستان مزبور در کتاب: التاریخ القویم، لمکه و بیت الله الکریم، ج ۱، ص ۱۱۲ به نقل از تاریخ: الأزرقی، بطور مفصل آمده است.

۲. منتهی الآمال، تاریخ حضرت محمد ﷺ و «التاریخ القویم»، ج ۱، ص ۱۱۵.

در این دو کتاب بیان نشده که «دارالنابغة» در کجای مدینه بوده و مرقد عبدالله در چه نقطه‌ای واقع شده است. در برخی کتابهای مربوطه^۱ آمده است که:

«قبر عبدالله، پدر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در محل دار النابغه بود که اکنون در توسعه غربی مسجد، داخل مسجد النبی قرار داده شد. در این کتاب، مدرک و شاهی ارائه نشده است. اینجانب از افراد سالمند مورد اعتماد پرسیدم و آنان نظر فوق را تأیید کردند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سر قبر پدر و مادر خود رفت

در روایات است که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد قبر پدرش عبدالله آمد و دو رکعت نماز خواند و او را صدا زد، ناگاه قبر شکافته شد و عبدالله در قبر نشسته بود و می‌گفت: «اشهد أن لا اله الا الله و انّ محمداً عبده و رسوله» پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید: ولی تو کیست ای پدر؟ پرسید: ولی، چه کسی است ای فرزند؟ گفت: اینک علی ولی تو است، گفت: شهادت می‌دهم که علی ولی من است، پس فرمود: برگرد به سوی باغستان خود که در آن بودی.

همچنین نزد قبر مادرش آمنه آمد و همان نحو که با قبر پدر فرمود با مادر نیز به عمل آورد.^۲

۱. «آثار اسلامی، مکه و مدینه» اثر آقای رسول جعفریان، ص ۳۵۳.

۲. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۰۹.

مقبرهٔ مادر پیامبر ﷺ

بنابر مشهور زمانی که پیامبر اکرم ﷺ شش سال داشت همراه مادرش، برای دیدن دایی‌های خود به مدینه رفت، در بازگشت از سفر، در محلی به نام «ابواء» بین مدینه و مکه، آمنه وفات کرد و همانجا بخاک سپرده شد، برخی نیز گفته‌اند: جسد او را به مکه بردند و در مقبرهٔ حجون یا معلاة دفن کردند.^۱

در صحیح مسلم است که: رسول خدا ﷺ برای رفتن به زیارت قبر مادرش از خدا اذن گرفت و همین که سر قبر مادرش رسید گریه کرد و همراهانش را نیز گریاند.^۲

اجداد پیامبر ﷺ موحد بوده‌اند

شیخ صدوق رحمته الله علیه (در رسالهٔ اعتقادات) فرموده است: (اعتقاد ما «شیعیان») آنست که: پدران پیامبر اکرم ﷺ تا حضرت آدم، تماماً مسلمان بوده‌اند، و مادر آن بزرگوار، حضرت آمنه بنت وهب نیز مسلمان بوده است.

علامه مجلسی رحمته الله علیه در «حیة القلوب» فرموده است: «بدان که اجماع علمای امامیه منعقد گردیده است بر آنکه پدر و مادر پیامبر اکرم ﷺ و جمیع اجداد و جدّات آن

۱. التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب البكاء علی المیت، ج ۹۳۴.

حضرت، تا حضرت آدم عليه السلام همه مسلمان بوده و نور آن حضرت در صُلب و رحم مشرکی قرار نگرفته است.»
در کتاب «التاریخ القویم» (ج ۱، ص ۱۰۵) آمده است:
«آباء پیامبر ﷺ موحد و اهل نجات بودند، چون همه آنها خدا را عبادت می کردند.»

و برای اثبات این مطلب روایات زیادی از کتابهای خودشان (اهل سنت) نقل کرده اند و چند روایت که در کتابهایشان بر خلاف این مطلب نقل شده توجیه کرده و پاسخ داده است.

پیامبر ﷺ به یتیمی بزرگ شد

عبدالله، پدر رسول خدا ﷺ در سنّ بیست و پنج سالگی وفات کرد، هنگام وفات هنوز پیامبر ﷺ به دنیا نیامده بود.^۱
پیامبر شش ساله بود که مادرش نیز وفات نمود. بعد از فوت مادر، دو سال تحت سرپرستی جدش عبدالمطلب زندگی کرد و عبدالمطلب هم وفات کرد، پس از آن نزد عمویش ابوطالب به سر برد.

ازدواج و فرزندان پیامبر ﷺ

رسول خدا ﷺ در سنّ بیست و پنج سالگی، با خدیجه که

۱. منتهی الآمال، تاریخ حضرت محمد ﷺ.



چهل سال داشت ازدواج کرد.

خداوند متعال از خدیجه شش فرزند به آن حضرت

مرحمت فرمود:

۱. قاسم

۲. زینب

۳. رقیه

۴. فاطمه علیها السلام

۵. ام کلثوم

۶. عبدالله

از بقیه همسرانش فرزند پیدا نکرد، جز از ماریه قبطیه که

از وی دارای یک پسر به نام ابراهیم شد.^۱

بعثت پیامبر ﷺ

آن حضرت در سنّ چهل سالگی، در بیست و هفتم ماه

رجب به پیامبری مبعوث گردید.

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد

دل رمیده ما را انیس و مونس شد

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

به روایت امام حسن عسکری علیه السلام، چون چهل سال از سنّ

آن حضرت گذشت... جبرئیل فرود آمد و اطراف آسمان و زمین را فراگرفت و بازوی آن حضرت را حرکت داد و گفت: یا محمد بخوان، فرمود: چه چیز بخوانم؟ گفت: ﴿إِفْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾^۱ پس وحی خدا را به او رسانید.

پیامبر اکرم ﷺ واجد تمام شرایط پیامبری بود

بر احدی مخفی و پوشیده نیست که آن حضرت در سال ۶۱۱ میلادی، در زمانی که شرک و بت پرستی و آتش پرستی و انحراف سراسر جهان را فرا گرفته بود، در مکه معظمه ادعای نبوت کرد و تا آخر عمر، مردم را به دین اسلام دعوت فرمود و جمع کثیری دعوت او را پذیرفته به دین اسلام مشرف شدند.

همچنین جمیع اخلاق و صفات پسندیده را دارا و در تمام کمالات نفسانی از همه امت افضل و اکمل و اعلی و از جمیع صفات زشت و اخلاق و اعمال ناپسند مبرا بود، و به تواتر ثابت و مسلم است و دوست و دشمن، آن حضرت را به خصال نیک ستوده و از صفات کمال و اعمال پسندیده آن بزرگوار خبر داده و او را از اخلاق و کردار زشت و سایر موانع نبوت مبرا دانسته‌اند.

۱. سورة علق، آیه ۱ و ۲.

مکارم اخلاق و محامد اوصاف و محاسن آداب و همچنین تحولات و انقلاباتی که در عالم بشریت خصوصاً در مردم حجاز و جزیره العرب به وجود آورده، همچنین کلمات شریفه آن حضرت در توحید، و صفات خدا و احکام و حلال و حرام و مواعظ و نصایح و اخلاقیات و غیر اینها که از آن بزرگوار بروز و ظهور و بازگو شده هر یک صلاحیت آن حضرت را برای منصب نبوت قطعی نموده است، و برای هر انسان منصفی جای هیچ گونه شک و تردید نگذاشته است.

کشف الدجی بجماله	بلغ العلی بکماله
صلّوا علیه وآله	حسنت جمیع خصاله

* * *

لما نفدت أوصافه و صفاته ﷺ

ولو كانت الأملاك والناس كُتِّب

معجزات آن حضرت ﷺ

معجزات پیامبر اکرم ﷺ را می توان در پنج امر خلاصه نمود:

۱- معجزه اخلاقی.

۲- معجزه علمی.

۳- معجزه عملی.

۴- اثر معنوی.

۵- اثر وجودی.

معجزه اخلاقی

رسول اسلام ﷺ از زمان جوانی به صدق و امانت معروف و به صبر و شکیبایی و استقامت و کرم و بخشش موصوف بود، در حلم و تواضع نظیر نداشت، در خوش خلقی بی مانند بود ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ در عفو و گذشت یگانه بود، در مقابل ایذاء و سخریه مردم عرض می کرد: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». همیشه خیر خواه و دلسوز مردم و نسبت به مؤمنین رؤف و مهربان بود. ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾.

خوش رویی و خوش خویی را از صحابه هرگز دریغ نمی داشت و جویای حال آنان می شد. افراد نیک را نزد خود جای می داد، افضل مردم نزد او کسی بود که خیر خواهی او برای مسلمانان معروف بود، و عزیزترین افراد در نظر او کسی بود که مواسات و معاونت و احسان او نسبت به مردم بیشتر بود، در مجلسی نمی نشست و بر نمی خاست مگر با یاد خدا، و اکثراً رو به قبله می نشست، و جای مخصوصی برای خود قرار نمی داد، با مردم چنان معاشرت می فرمود که هر کس را گمان آن بود که گرمی ترین افراد است نزد او،



سخن بسیار نمی گفت، و سخن کسی را قطع نمی فرمود مگر آن که باطل گوید، کسی را مذمت نمی کرد، و احدی را سرزنش نمی نمود، لغزش های مردم را تفحص نمی فرمود، خُلِقَ عَمِيمًا همگان را فرا گرفته بود، بر سوء ادب غریبان و اعرابیان صبر می فرمود، بر روی زمین می نشست، با فقرا و مساکین می نشست و با ایشان غذا می خورد، در خوراک و پوشاک بر مردم معمولی زیادتی نمی کرد، به هر کس می رسید سلام می کرد و ابتدا مصافحه می نمود، هرگز نمی گذاشت کسی در برابر او بایستد، صاحبان علم و صلاح و اخلاق حسنه را گرامی می داشت، از همه کس حکیم تر و داناتر و بردبارتر و عادل تر و شجاع تر و مهربان تر بود، پیران را توقیر، و خردسالان را عطوفت، و غریبان را رعایت می کرد، حتی الامکان به تنهایی چیزی نمی خورد، هنگامی که رحلت فرمود درهم و دیناری نگذاشت.

شجاعت آن حضرت به حدی بود که حضرت علی علیه السلام می گفت: هر گاه جنگ شدت می یافت به آن حضرت پناه می بردیم.

عفو و گذشتش به مرتبه ای بود که چون مکه مکرمه را فتح فرمود، در کعبه را گرفت و اهل مکه را مخاطب قرار داد و فرمود: **مَاذَا تَقُولُونَ؟ وَمَاذَا تَتَّظُنُّونَ؟** در حق خویش چه می گوئید و چه گمان دارید؟ گفتند: سخن به خیر گوئیم و

گمان به خیر داریم، برادر کریم و برادر زاده کریمی هستی، بر ما قدرت یافته‌ای به هر چه خواهی می‌توانی، رسول خدا ﷺ را از این کلمات رقتی آمد و اشک در چشمش حلقه زد، اهل مکه چون این بدیدند صدای گریه‌شان بلند شد و زار زار بگریستند، آنگاه حضرت فرمود:

من آن می‌گویم که برادرم یوسف گفت: ﴿لَا تُثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾^۱ و از جرم و جنایتشان درگذشت و فرمود:

راه خویش گیرید که شما آزاد شدگانید. «إِذْهَبُوا فَاتُّمُّوا الطُّلُقَاءَ».

معجزه علمی

معجزه علمی آن حضرت، با مراجعه به کتب مربوطه که به طور مفصل کلمات و خطابه‌ها و مواعظ و نصایح آن حضرت را ضبط و ثبت فرموده‌اند معجزات علمی آن حضرت واضح و روشن می‌شود.

معجزه عملی

باید گفت که اعمال و رفتار پیامبر اکرم ﷺ از بدو تولد تا هنگام وفات و رحلت همه معجزه است، و با اندک تأمل و

تدبیری در محیط زندگی و مردم حجاز و روحیات آنها خصوصاً مردم آن زمان، معجزه بودن اعمال او ثابت و آشکار می‌شود، آری گلی در خارستان روید و نه تنها بوی آنها را به خود نگرفت بلکه آنها را تغییر داد، نه تنها تابع محیط و زندگی آنها نشد که محیط و زندگی دیگران را تابع خود ساخت.

مدت رسالت و کارهای آن حضرت

در مدت بیست و سه سال با آن همه موانع و مشکلات، چهار کار بزرگ و اساسی انجام داد که هر یک از آنها به طور عادی سال‌های متمادی وقت لازم دارد تا صورت خارجی پا برجا پیدا کند، و آن چهار کار عبارتند از:

۱- بر خلاف ادیان رایج زمان خود، دین جدید و الهی تأسیس کرد و مردم را بدین خود مؤمن ساخت به طوری که تاکنون نفوذ روحانی او بر دل میلیون‌ها نفر پیروانش مسلط است، مطیع ساختن ظاهر مردم آسان است اما مسخر کردن بدون قید و شرط قلوب مردم، و آنها را از دل و جان فرمانبردار ساختن، کار آسانی نیست، آن هم مردمی متعصب و جاهل.

۲- از قبیله‌های مختلف که دشمن و خونخواه یکدیگر بودند و دائماً شعله آتش جنگ در میان آنها برافروخته بود، یک ملت واحد بوجود آورد و بین آنها عقد اخوت و مساوات و حریت و وحدت کلمه به معنای حقیقی بوجود

آورد و پس از چند سال از نژادهای مختلف یک امت محمدی ﷺ تشکیل داد و تا امروز همچنان باقی و روبه فزونی است.

۳- در میان قبایل متفرق که هر یک برای خود رئیسی داشتند و به خودسری عادت کرده بودند و سابقه قدرت و حکومت مرکزی نداشتند دولتی تأسیس کرد که حکومت آن بر اساس قوانین و مقررات آسمانی بود و از جهت قدرت و نفوذ و توان مندی به جایی رسید که بعد از یک قرن، یگانه دولت عالم و تنها حکومت مطلق جهان شد.

آن حضرت در یک روز شش نامه برای پادشاهان زمان خود فرستاد و همه را به اسلام دعوت کرد، پادشاهانی که خود را در اوج قدرت می دیدند و عرب را به هیچ می گرفتند. وقتی نامه ایشان به دست شاه ایران رسید و خواند که نام حضرت پیش از نام شاه نوشته شده بود برآشفست و به مأمورین خود دستور داد بروند مدینه و حضرت را نزد او ببرند.

فردوسی از زبان شاه مغرور چنین سروده است:

زشیر شتر خورده و سوسمار

عرب را به جایی رسیدست کار

که تاج کیانی کند آرزو

تفو بر تو ای چرخ گردون تفو

۴- در مدت بیست و سه سال قوانین و دستوراتی وضع و ارائه فرمود که تمام مصالح و حوایج انسان‌ها را در بردارد و تا به امروز و تا قیام قیامت برقرار و عمل به آنها موجب سعادت دنیا و آخرت بشر است و هرگز کهنه و بی‌رونق نخواهد شد که «حلال محمد حلال ابداً اِلَی یوم القیامة، و حرامه حرام ابداً اِلَی یوم القیامة»^۱ و این قوانین همچنان زنده و جاوید، در حوزه‌های علمیه و توسط فقهای بزرگ به عنوان فقه و فقهات و تحت عنوان وظایف عملی و فروع دین، مورد بحث و تجزیه و تحلیل است.

اثر معنوی و معجزه جاوید آن حضرت

معجزه جاوید آن حضرت قرآن کریم است، قرآنی که در مدت بیست و سه سال بر آن حضرت نازل شد و از آن زمان تا کنون در جامعه گوناگون بشری از جهات مختلف مورد توجه و مطالعه قرار داشته و شگفتی دانشمندان را برانگیخته است و همچنان در طول قرن‌ها استحکام و مقام ارجمند خود را حفظ کرده و از هر گونه تحریف و تغییر و کم و زیاد شدن محفوظ مانده است و هزارها تفسیر و کتاب درباره معانی و الفاظ و حقایق آن نوشته شده و خداوند متعال حفظ آن را ضمانت فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ

لِحَافِظُونَ ﴿۱﴾

مصطفی را وعده داد الطاف حق

تو بمیری و نمیرد این سبق

ما کتاب و معجزت را حافظیم

بیش و کم کن را زقرآن رافضیم

تا قیامت باقیش داریم ما

تو مترس از نسخ دین ای مصطفی

هست قرآن مر تو را همچون عصا

کفرها را در کشد چون ازدها

تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای

چون عصایش دان هر آنچه گفته‌ای

اثر وجودی و معجزه دیگر آن حضرت

یکی دیگر از معجزات پیامبر، ذریه پاک و اهل بیت

معصوم آن حضرت است، بدین لحاظ که تنها مقام والای

نبوت می‌باشد که می‌تواند آن‌گونه دختر و امامانی معصوم را

تحویل جامعه بشری بدهد. و انسان با انصاف همین که به

علوم، زندگی، گفتار و اعمال اهل بیت علیهم‌السلام نگاه کند اقرار

می‌کند که هر یک از آنان، همانند قرآن کریم، معجزه مستقل

و دلیل جداگانه‌ای بر نبوت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشد، به



پیامبر اسلام ﷺ از همه پیامبران افضل است

طوری که اگر فرضاً هیچ دلیلی بر نبوت رسول خدا ﷺ در دست نبود جز وجود مقدس چنین اهل بیتی، همین کفایت می‌کرد و حجت تمام بود.

البته بسط و توضیح این معجزه از حوصله این مقاله خارج است، خصوصاً که حقیر هم کوچکتر از آنم که بتوانم حتی گوشه‌ای از این واقعیت را مجسم و ارائه نمایم.

حضرت محمد ﷺ خاتم انبیاء است

عقیده شیعه این است که دفتر رسالت و نبوت بوجود مبارک حضرت محمد ﷺ ختم و دین و شریعت و احکام او تا قیامت ثابت و برقرار است.

﴿ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ
وَأَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ﴾^۱

محمد ﷺ پدر احدی از مردان شما نیست و لکن رسول خدا و خاتم پیامبران است.^۲

پیامبر اسلام ﷺ از همه پیامبران افضل است

عقیده شیعه این است که وجود مقدس حضرت

۱. سوره احزاب / ۴۰.

حلوای پسین و ملح اول
روشن به تو چشم آفرینش

۲. ای ختم پیامبران مرسل
ای خاک تو توتیای بینش

محمد ﷺ افضل و برتر از جمیع انبیاء است و در دستگاه آفرینش، مخلوقی کاملتر و والا مقامتر و بهتر از او آفریده نشده است.

زیرا به حکم عقل، هرگاه بخواهیم بدانیم دو مخلوق از مخلوقات الهی، کدام یک بر دیگری برتری و ترجیح دارد باید ملاحظه کنیم آثار وجودی کدام بیشتر است، آن مخلوقی که آثار وجودیش بیشتر باشد، البته بر آن مخلوق دیگر رجحان و برتری دارد.

بر این اساس، پس از بررسی آثار وجودی انبیای سلف و آثار وجودی پیامبر اسلام و مقایسه آنها معلوم می‌شود هیچیک از انبیاء، آثار وجودی پیغمبر اسلام را نداشته‌اند و آنچه خوبان همه داشته‌اند، او با چندین برابر، به تنهایی داشته است.

زیرا دین او کامل‌ترین ادیان، کتاب او قرآن مجید بهترین کتابها، اخلاق او شایسته‌ترین اخلاقها، اوصیای او برجسته‌ترین اوصیاء، ذرّیه و اهل بیت او بی نظیرترین ذریه‌ها، تربیت شدگان او برترین تربیت شدگان و امت او بهترین امته‌ها و خلاصه جمیع آثار وجودی او بیشتر و بهتر از آثار وجودی سایر انبیاء است، لذا به حکم عقل وجود مقدس آن حضرت افضل و بالاتر از جمیع پیامبران و تمام مخلوقات است.

البته قبل از حکم عقل، آیات^۱ و روایات^۲ بسیاری بر
افضلیت پیامبر اسلام بر سایر انبیای عظام (صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین) دلالت دارند که نقل و بررسی و
تفصیل آنها از حوصله این جزوه خارج است.

شریعت محمد ﷺ حاوی همه فضائل

بدیهی و مسلم است که دین اسلام و شریعت حضرت
محمد ﷺ فضائل همه شرایع و ادیان پیامبران اولوالعزم را
دارا است. فضائل شریعت حضرت نوح و حضرت ابراهیم
و حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام را دارا است.

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى

۱. آیات مبارکه‌ای که بر افضلیت پیامبر اسلام بر سایر انبیاء علیهم السلام دلالت دارند،
عبارتند از:

۱- سوره احزاب آیه ۷ و ۴۰، ۲- سوره آل عمران آیه ۵۷، ۳- سوره فرقان آیه ۱، ۴-
سوره انبیاء آیه ۱۰۷، ۵- سوره سبأ آیه ۲۷.

در وجه و کیفیت دلالت آیات مشار الیهها بر این مطلب به کتاب: کلم الطیب صفحه
۳۱۴ مراجعه شود.

۲. روایاتی که دلالت بر افضلیت آن حضرت دارند بسیارند، مانند فرمایش منقول
از آنحضرت «انا سید ولد آدم ولا فخر» و مانند «آدم و من دونه تحت لوائي يوم
القيامة» و مانند «كنت نبياً و آدم بين الماء والطين» و غیر اینها.
طالبین به کتاب بحار الانوار یا به کتاب، حق الیقین شبر، ج ۱، صفحه ۱۰۵ مراجعه
کنند.

أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ﴿١﴾

«قرآن» از هرگونه تحریفی مصون است

عقیده شیعه دوازده امامی این است که قرآن کریم وحی الهی است که خداوند به حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل فرموده است و معجزه جاودانه آن حضرت است که بشر از آوردن مثل آن ناتوان است.

عقیده شیعه این است که این قرآنی که در دسترس است و آنرا می خوانند، همان قرآن کریم است که به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده و هیچگونه تحریف، یا کم و زیاد و تغییر و تصرفی در آن رخ نداده است. الفاظ و عبارات آن بتواتر قطعی از زمان آن حضرت تا زمان ما، دست بدست رسیده و هرگز بطلان در آن راه نیافته و نمی یابد.

عقیده شیعه است که عمل به قرآن و احترام به آن بر همه واجب است و هرگونه بی اعتنایی و هتک و توهین و تحقیر و تنجیس آن حرام است.

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴾ ٢

پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد.

۱. سوره شوری / ۱۳.

۲. سوره فرقان / ۱.

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱ .

ما قرآن را نازل کردیم و ما بطور قطع، حافظ و نگهدار آنیم.

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۲ .

هیچگونه باطلی، نه از پیش رو نه از پشت سر به سراغ آن نمی آید، چراکه از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش، نازل شده است.

حلال محمد ﷺ حلال الی یوم القیامة و...

شیعیان معتقدند که پس از بعثت حضرت محمد ﷺ دین الهی تنها دین اسلام است ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۳ و کسی که غیر از دین اسلام (سایر ادیان) را بپذیرد از او قبول و پذیرفته نیست. ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾^۴ . شیعیان معتقدند که دین اسلام همان شریعت حقّه‌ای است که آخرین شریعت و کاملترین و جامعترین و پیشرفته‌ترین شرایع الهی است در تأمین سعادت بشر و در بیان مصالح دنیا و

۱. سوره حجر / ۹.

۲. سوره فصلت / ۴۳.

۳. آل عمران / ۱۹.

۴. آل عمران / ۸۵.

آخرت مردم و از سایر شرایع جامعتر می باشد.

همچنین معتقدند: دین اسلام صلاحیت دارد در قرنهای بی نهایت و در امتداد زمان، تا قیام قیامت، سعادت بشر را تأمین و بدون هیچگونه تغییر و تبدیلی چراغ هدایت انسانها باشد، زیرا تأمین کننده نیازهای فردی و اجتماعی همه افراد، در همه ادوار می باشد و کوتاه سخن اینکه، عقیده شیعه دوازده امامی این است که «حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ لِّیْ یَوْمِ الْقِیَامَةِ وَحَرَامٌ مُّحَمَّدٍ حَرَامٌ لِّیْ یَوْمِ الْقِیَامَةِ»^۱.

وحدت مسلمانان و پرهیز از اختلاف

همه مسلمانان - با هر عقیده و مذهبی که هستند - موظفند با هم متحد و برادر و همراه و همصدا باشند و در برابر کفار و دشمنان اسلام، در یک صف قرار گرفته، حرکت کنند. نسبت به یکدیگر مهربان، دلسوز و رحیم باشند و در برابر کفار سر سخت و انعطاف ناپذیر باشند.

﴿مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ وَالَّذِیْنَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلٰی الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ﴾^۲.

در عین اینکه هر فرد و گروهی، طبق مذهب و عقیده خود دستورات اسلام را انجام می دهد، از هرگونه عمل تفرقه انگیز و برخورد و سخن اختلاف افکن و آنچه موجب

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷: کتاب الایمان و الکفر، باب الشرائع ح ۲.

۲. سوره فتح / ۲۹.



سوء ظن و بدبینی نسبت به دیگر مسلمانان است اجتناب کند. از کارها و رفتاری که منشأ اختلاف و دو دسته‌گی و تفرقه بین مسلمانان می‌شود پرهیز نماید، از تعرّض به مسلمانی که با او هم عقیده نیست جداً خودداری کند. کوتاه سخن اینکه، بر همه مسلمانان است که مشترکات را اخذ و در انجام آنها متفق و از آنچه موجب ضعف و جرأت دشمنان می‌شود دوری نمایند.

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۱.

﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾^۲.

امام اول شیعه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

«إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ، مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبْتُ

السَّرَائِرِ وَسُوءِ الضَّمَائِرِ»^۳.

شما مسلمانان برادران دینی هم هستید و آنچه که شما را به تفرقه و اختلاف می‌کشد و بین شما جدایی می‌اندازد، همانا پلیدی باطنها و خباثت نیتها است.

کج‌اندیشی و دل‌ناپاک و نیت‌آلوده منشأ اختلاف و تفرقه است که بر هر مسلمانی لازم است خود را بررسی و تطهیر کند.

۱. سوره آل عمران / ۱۰۳.

۲. سوره انفال / ۸.

۳. نهج البلاغه، ذیل خطبه ۱۱۲.

اولین جلسه دعوت به اسلام و تعیین جانشین

پیامبر اکرم ﷺ تا سال سوم بعثت مخفیانه دعوت به اسلام می فرمود، تا این که آیه شریفه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱ نازل گردید. آن حضرت بستگان نزدیکش را که حدود چهل نفر بودند دعوت کرد، پس از صرف غذا فرمود:

ای فرزندان عبدالمطلب به خدا سوگند هیچ جوانی را در عرب نمی شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده ام آورده باشد، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام «إِنِّي جئتكم بخیر الدنیا والآخرة» و خداوند به من دستور داده است که شما را دعوت به این آیین کنم، کدام یک از شما مرا در این کار یاری خواهد کرد تا برادر من و وصی و جانشین من باشد؟

حاضرین همگی سر باز زدند جز علی علیه السلام که از همه کوچکتر بود برخاست و عرض کرد:

«ای پیامبر خدا، من در این راه یار و یاور توام».

پیامبر ﷺ دست بر گرده علی علیه السلام نهاد و فرمود:

«این برادر و وصی و جانشین من در شما است سخن او را گوش کنید و فرمانش را اطاعت کنید».

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوهُ».

جمعیت از جا برخاستند در حالی که خنده تمسخر آمیزی بر لب داشتند و به ابوطالب می گفتند: به تو دستور می دهد که به فرمان پسرت گوش کنی و از وی اطاعت نمایی.^۱

از این حدیث معلوم می شود که دعوت به نبوت و امامت همراه هم و در کنار هم صورت گرفته است، معلوم می شود همان عنایتی که رسول خدا به نبوت و پذیرش آن داشته به امامت نیز داشته است، معلوم می شود قبول نبوت بدون قبول امامت هدف و خواسته اسلام نیست و نظر رسول خدا را تأمین نمی کند.

پس از این قضیه پیامبر اسلام ﷺ در فرصت ها و مناسبت های مختلف و بیان های گوناگون امامت حضرت علی علیه السلام را به اطلاع مردم رساند و آیات زیادی نیز در این باره نازل گردید تا این که پیامبر ﷺ در سال دهم هجرت به مکه معظمه عزیمت کرد و مراسم حج را انجام داد که با آخرین سال عمر پیامبر ﷺ مصادف شد و از این جهت آن را حجة الوداع نامیدند، افرادی که در آن سفر با حضرت بوده اند تا صد و بیست هزار نفر تخمین زده شده است.

خلاصه جریان غدیر خم

پس از پایان مراسم حج، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله راه مدینه را در

۱. به کتاب المراجعات و کتاب احقاق الحق جلد ۴ مراجعه شود.

پیش گرفت، وقتی به وادی «غدیر خم» نزدیک شد، جبرئیل امین نازل گردید و به رسول خدا ﷺ فرمان توقف داد، و پیامبر ﷺ نیز به همراهان دستور توقف داد، کاروانیان از توقف ناگهانی در منطقه گرم و بی آب و گیاه شگفت زده شدند و با خود گفتند: حتماً از جانب خدا فرمان مهمی رسیده است، در این هنگام این آیه نازل گردید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۱

ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً [به مردم] برسان و اگر انجام ندهی رسالت او را نرسانده‌ای و خداوند تو را از [خطرات احتمالی] مردم نگاه می‌دارد، و خداوند جمعیت کافران [لجوج] را هدایت نمی‌کند.

مؤذن مردم را به نماز ظهر دعوت کرد، پس از نماز ظهر پیامبر اکرم ﷺ بر منبری که از جهاز شتران ترتیب داده شده بود، قرار گرفت و بعد از حمد و سپاس پروردگار به مردم فرمود: «من به همین زودی از میان شما می‌روم، من مسؤولم شما هم مسؤول هستید... [تا آنکه فرمود:] اکنون بنگرید با این دو چیز گرانبقدر که در میان شما به یادگار می‌گذارم چه خواهید کرد».

از میان جمعیت یک نفر صدا زد، کدام دو چیز گرانقدر یا رسول الله؟

حضرت فرمود:

«ثقل اکبر کتاب خدا که یک سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است، دست از آن برنندارید تا گمراه نشوید، اما دومین یادگار گرانقدر من، خاندانم می‌باشند، خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند، تا در بهشت به من بپیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و عقب نیفتید که نیز هلاک خواهید شد».

ناگهان مردم دیدند پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اطراف خود نگاه کرد و همین که چشمش به علی عَلِيٌّ افتاد خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد، آنچنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند، در این جا رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با صدای بلند و رسا فرمود:

«چه کس از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟».

گفتند: خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داناترند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«خدا مولا و رهبر من است و من مولا و رهبر مؤمنانم [سپس فرمود:] فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ؛ هر کس من مولا و رهبر او هستم علی عَلِيٌّ مولا و رهبر او است». [و این سخن را سه یا چهار مرتبه تکرار کرد. بعد فرمود:]

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَغَادِ مَنْ غَادَاهُ وَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّه
وَأَبْغَضْ مَنْ أَبْغَضَهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَأَدِرِ
الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ».

خداوندا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن
بدار، دوست بدار هر کس را که او را دوست دارد و دشمن
بدار آن کس را که با او دشمنی کند، هر که او را یاری کند،
یاری اش کن، و هر که او را خوار کند، خوارش کن و حق
را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن».

خطبه حضرت - که خلاصه‌ای از آن نقل شد - به پایان
رسید و در همین هنگام این آیه نازل گردید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ
رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱.

امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام
نمودم و اسلام را به عنوان آیین [جاودان] برایتان
پذیرفتم.

در این هنگام شور و غوغایی مردم را فراگرفت و به
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تبریک گفتند. و ابوبکر و عمر نیز در
حضور انبوه مردم امیرالمؤمنین علیه السلام را مخاطب قرار داده گفتند:

«بِحُّ بَخٍّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ
مَوْلَايَ وَمَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ»

آفرین، آفرین بر تو باد، ای فرزند ابوطالب تو مولا و رهبر
من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی.

نیز در پایان خطبه رسول خدا ﷺ، حسان بن ثابت با
کسب اجازه از رسول خدا ﷺ اشعاری سرود که یکی از
اشعارش این است:

فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيَّ فَإِنِّي

رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيًا

این بود خلاصه‌ای از حدیث غدیر خم که علاوه بر علمای
شیعه جمع کثیری از اهل تسنن نیز آن را در کتب خود نقل
کرده‌اند که به عنوان نمونه جمعی از آنها را نام می‌بریم:

حافظ ابو سعید سجستانی، ابو نعیم اصفهانی، ابوالحسن
واحدی نیشابوری، ابن عساکر شافعی، فخر رازی،
حموینی، ابن صباغ مالکی، جلال الدین سیوطی، آلوسی،
قندوزی، بدر الدین حنفی، شیخ محمد عبده مصری و جمع
کثیری دیگر. (به الغدیر علامه امینی رحمته الله مراجعه شود).

لازم به یادآوری است که این دانشمندان سنی با این که
خود حدیث غدیر را نقل کرده‌اند اما یا از جهت ترس و
محیط و موقعیت خویش یا از جهت تعصب حدیث را
توجیه و یا کم اهمیت جلوه داده و از آن گذشته‌اند. حشرهم
الله مع اولیائهم و حشرنا مع اولیائنا ان شاء الله تعالی.

در عین حال چنانچه حدیث غدیر را توجیه کنند و نادیده



بگیرند اما حدیث اولین روز دعوت علنی رسول خدا ﷺ و حدیث ثقلین و احادیث دیگری که درباره امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام که خودشان نقل کرده اند، همه بر آنها حجت است و با توجه به کثرت این احادیث و تواتر آنها قابل توجیه و تأویل و چشم پوشی نیست. ﴿لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۱. مرحوم آیه الله بروجردی رحمته الله، بعد از نقل این حدیث شریف فرموده است:

حدیث ثقلین از احادیثی است که شیعه و سنی اتفاق و اجماع بر آن نموده و همگی آنرا نقل کرده اند و علاوه بر علما و محدثین شیعه بیش از یکصد و هشتاد نفر از علمای بزرگ و معروف اهل تسنن در کتابهای معتبر خود باسندهای صحیح آنرا نقل کرده اند.^۲

ضمناً این حدیث شریف صریح در این است که قرآن و عترت برای مسلمان مکمل یکدیگرند، یعنی تمسک به هر دو موجب هدایت و نجات است و تمسک به یکی از آنها برای جلوگیری از گمراه شدن کافی نیست.

جمله «لن يفترقا حتى يردا علي الحوض» (از هم جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند) صریح در

۱. سوره انفال / ۴۲.

۲. جامع احادیث الشیعه ج ۱: المقدمة، ص ۳۱.

این است که هر گاه کسی میان این دو جدایی قائل شده و به یکی معتقد شود و به دیگری اعتقاد نداشته باشد، یا به هیچیک از آن دو چنک نزند و متمسک نشود، از هر دو پیروی و اطاعت نکند و به هر دو پای بند نباشد. هدایت نشده و نخواهد شد، چنین فردی هر چند ظاهراً مسلمان است ولی در واقع اسلام نیاورده و مسلمان واقعی نمی‌باشد. این جمله تکان دهنده است، زیرا که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به همه مسلمانان هشدار می‌دهد که اگر بعد از من به این دو، با هم معتقد نباشید و از هر دو اطاعت و به هر دو عمل نکنید گمراه خواهید بود و اگر معتقد باشید ولی اطاعت و عمل نکنید باز هم گمراهید.

تذکر: راجع به حدیث «ثقلین» و اعتراف استاد (جامعه أم القری) به اصل این حدیث شریف و اهمیت آن به صفحه ۶۷ همین کتاب مراجعه شود.

آل عبا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

ضمناً از آنچه گذشت معلوم شد که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر گرامی آن حضرت و دوازده امام عَلَيْهِمُ السَّلَامُ همگی معصوم هستند و چهارده معصوم نامیده می‌شوند ولی از میان این چهارده نفر پنج نفر نخست - یعنی نبی اکرم و حضرت علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین

علیهم صلوات الله - «آل عبا» و «اصحاب کساء» نامیده شده‌اند، زیرا پیامبر اکرم ﷺ روزی عبایی (کساء) بر سر کشید و آن چهار نفر را باخود در زیر عبا جمع کرد و گفت: خدایا اینها اهل من هستند و خدای متعال آیه مبارکه تطهیر را در حقشان نازل فرمود:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾^۱.

همدستی کفار برای کشتن پیامبر ﷺ

در سال سیزدهم بعثت، کفار و مشرکین قریش، دیدند، روز به روز بر تعداد مسلمانان افزوده می‌شود و مردم مدینه نیز با رسول خدا ﷺ بیعت کرده، و قول داده‌اند که با آن حضرت همراهی و او را یاری کنند، لذا بر دشمنی آنها با پیامبر ﷺ افزوده شد، و با مشورت یکدیگر، بر آن شدند که از هر قبیله‌ای یک نفر مرد توانا انتخاب کنند تا با همدستی یکدیگر رسول خدا ﷺ را به قتل برسانند و به این طریق خون آن حضرت در میان قبایل پخش بشود و فامیل آن جناب نتوانند با همه قبایل مقابله کنند و به دیه راضی شوند. سرانجام افراد را انتخاب کردند و شبانه، خانه پیامبر اکرم ﷺ را محاصره نموده، و تصمیم به اجرای نقشه خویش

گرفتند.

خداوند متعال پیامبر اکرم ﷺ را از توطئه آگاه کرد و آیه شریفه: ﴿و اذ یمکر بک الذین کفروا﴾^۱ نازل شد و آن حضرت مأمور شد علی علیه السلام را به جای خود بخواباند و خود از مکه هجرت فرماید.

رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «امر خداوند است که من بروم و تو در جای من بخوابی تا ندانند من رفته‌ام.

امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: «یا رسول الله، اگر من به جای شما بخوابم، آیا شما به سلامت خواهی بود؟»
حضرت فرمود: «آری، امیرالمؤمنین علیه السلام لبخند زد و سجده شکر بجا آورد و گفت: جانم فدایت به هر سو که خدا مأمورت فرموده است برو.

رسول خدا ﷺ امیرالمؤمنین علیه السلام را در آغوش گرفت و گریه کرد و او را بخدا سپرد و جبرئیل دست پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفت و او را از خانه بیرون آورد و حضرت این آیه را خواند:
﴿و جعلنا من بین ایدیهم سداً و من خلفهم سداً فاغشیناهم فهم لا یبصرون﴾^۲ و کف خاکی بر روی کفار پاشید و فرمود:
«شاهت الوجوه» و به غار ثور تشریف برد.

۱. سوره انفال، آیه ۳۰.

۲. سوره یس، آیه ۸.

خوابیدن امیرالمؤمنین علیه السلام جای پیامبر صلی الله علیه و آله

لیلة المیت

حضرت امیر علیه السلام ردای پیامبر صلی الله علیه و آله را بر خود پوشید و جای آن حضرت خوابید.

کفار خواستند شبانه وارد خانه بشوند، ابولهب که یک تن از آنها بود، مانع شد و گفت: شب داخل خانه نشوید، زیرا در این خانه اطفال و زنان هستند.

محمد صلی الله علیه و آله را شب زیر نظر می‌گیریم تا صبح وارد بشویم و خونس را بریزیم.

صبح به داخل خانه ریختند، ناگاه مشاهده کردند که حضرت امیر علیه السلام در برابر آنها برخاست و بر سر آنان فریاد زد، گفتند: یا علی! محمد کجا است؟ فرمود: او را به من نسپرده بودید، خواستید او را بیرون کنید، او خود بیرون رفت، آنها از حضرت امیر علیه السلام صرف نظر کرده، و به جستجوی پیامبر صلی الله علیه و آله پرداختند.

خداوند متعال این آیه مبارکه را در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام فرو فرستاد:

﴿و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله﴾^۱.

«بعضی از مردم جان خود را بخاطر خوشنودی خدا

می‌فروشند.»

پس از آن رسول خدا ﷺ سه شبانه روز در غار ثور به سر برد و روز چهارم روانه مدینه منوره شد و روز دوازدهم ربیع الاول سال سیزدهم بعثت وارد مدینه منوره گردید و این هجرت، مبدأ تاریخ مسلمانان قرار گرفت.

مباهله پیامبر اکرم ﷺ با مسیحیان

در روایات است که عده‌ای از بزرگان و دانشمندان مسیحی نجران، به منظور دیدن پیامبر اکرم ﷺ وارد مدینه منوره شدند و در حالی که لباسهای بسیار زیبا و ابریشمی در بر داشتند و انگشتر طلا در دستشان بود، خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند و سلام کردند، آن حضرت جواب سلام آنان را نداد و با آنها حرف نزد.

مسیحیان نزد بعضی از مسلمانان رفتند و گفتند: پیامبر شما، ما را دعوت به اسلام نموده ولی اکنون که آمده‌ایم جواب سلام ما را نمی‌دهد و با ما سخن نمی‌گوید.

مسیحیان را خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آوردند، آن حضرت فرمود: لباسهای ابریشمی و انگشتر طلا را از خود دور کنید و پس از آن خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بروید.

آنها چنین کردند و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و سلام کردند، حضرت جواب سلام آنان را داد. حضرت در مورد آنها فرمود:

به حق آن خداوندی که مرا به حق فرستاده است، در مرتبه اول که مسیحیان (با لباس ابریشمی و با انگشتر طلا) نزد من آمدند، شیطان با آنان همراه بود و به این خاطر جواب سلام آنها را ندادم. در آن جلسه پرسشهای بسیاری از رسول خدا ﷺ شد و پیامبر اکرم ﷺ پاسخ داد و سرانجام راجع به حضرت عیسی ﷺ سؤال کردند و مناظره به طول انجامید و آنها در وادی لجاجت افتادند و پاسخ پیامبر اکرم ﷺ را نپذیرفتند، خداوند متعال این آیه را فرستاد:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ

تَعَالَوْا نَدْعِ ابْنَانَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا

وَأَنْفُسَكُمْ^۱ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿۲﴾

«هر گاه بعد از علم و دانشی که (دربارهٔ مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را، شما هم زنان خود را، ما نفوس خود را، شما هم نفوس خود را، آنگاه مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

۱. زمخشری و فخر رازی و بیضاوی و بسیاری از علمای اهل سنت گواهی دادند به همین آیهٔ مباحله که علیؑ و فاطمهؑ و فرزندان او بعد از پیامبر ﷺ از تمام روی زمین بهترند و اینکه حسنینؑ فرزندان پیامبرند به حکم ﴿ابناءنا﴾ و اینکه علیؑ اشرف است از سایر انبیاء و از تمام صحابه، به حکم انفسنا. (منتهی الآمال، وقایع سال دهم هجری، قصهٔ مباحله).

۲. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۶۱.



پس از نازل شدن آیه مزبور، قبول کردند که روز بعد
مباهله کنند.^۱

عالم مسیحیان به همراهان خود گفت: فردا نگاه کنید، اگر
محمد ﷺ با فرزندان و اهل بیتش آمد، از مباهله با او بترسید
و اگر با اصحاب و پیروانش آمد از مباهله با او، ترس به خود
راه ندهید.

بامداد روز بعد، پیامبر اکرم ﷺ به خانه امیر المؤمنین علیه السلام
رفت و دست امام حسن علیه السلام را گرفت و امام حسین علیه السلام را در
آغوش و به سینه مبارکش چسباند و حضرت امیر علیه السلام در پیش
رو و حضرت زهرا علیه السلام از عقب سر آن جناب حرکت کردند و
برای مباهله از مدینه خارج شدند.

مسیحیان که در صدد بودند به بینند رسول خدا صلی الله علیه و آله برای
مباهله، با چه کسانی خارج می شود، ناگاه مشاهده کردند که
پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که یک کودک در آغوش دارد و دست یک
کودک را نیز در دست گرفته و جوانی جلو و بانویی محجبه
و با پوششی از نور خدا پشت سر، و با کمال آرامش و وقار
تشریف می آورند و پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها سفارش می کند، که هر
گاه من دعا کردم شما «آمین» بگویید. و جمعیت بسیاری از
مردم نیز جمع شده و این حادثه مهم را تماشاگر شدند.

مسیحیان پرسیدند: اینها کیستند که با محمد صلی الله علیه و آله همراهند؟

۱. مباهله کردند: یعنی، یکدیگر را نفرین و لعنت کردند از (واژه تَهَل).

در پاسخ گفتند: آن دو طفل که یکی را در آغوش گرفته و دست دیگری را در دست دارد، فرزندان دختر او می باشند، آن شخص که پیش روی او است پسر عمّ و شوهر دختر او است، و آن بانوی محترمه دخترش فاطمه علیها السلام است که اینها عزیزترین خلق خدا نزد آن حضرت می باشند.

پس از آن ملاحظه کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله برای مباحله به دو زانو نشست و مهبای مباحله شد.

عالم مسیحیان همین که آن هیأت و افراد همراه پیامبر صلی الله علیه و آله را مشاهده کرد و آنان را شناخت سخت به وحشت افتاد و به همراهان خود گفت: اگر محمد صلی الله علیه و آله بر حق نبود جرأت نمی کرد چنین افرادی را که عزیزان او هستند برای مباحله همراه بیاورد و من چهره هایی می بینم که اگر از خدا بخواهند که کوهی را از جا برکنند و متلاشی نماید، هر آینه آنرا از جای بر کند و متلاشی کند و چنانچه مباحله کنند به سال نمی رسد که یک نفر مسیحی روی زمین باقی نخواهد ماند. لذا به مسیحیان که همراهش بودند گفت: مباحله نکنید که همه هلاک می شویم. سپس خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای ابوالقاسم! از مباحله با ما درگذر و با ما مصالحه کن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که رحمة للعالمین بود پذیرفت و مباحله و نفرین نکرد و قرار شد جزیه بدهند و شرایطی را رعایت نمایند.

بعد از چند روز دو نفر از همان بزرگان مسیحی به مدینه برگشتند و در خدمت پیامبر ﷺ مسلمان شدند. یکی از مساجد متبرکه که شرق مدینه مسجد مباحله است که نزد اهل سنت به «مسجد الاجابه» معروف است. و نقل است که محلی که پیامبر ﷺ نشست و بنا بود در آنجا مباحله انجام شود در جای همین مسجد بوده است.

همراهان پیامبر ﷺ در صحیح مسلم

در صحیح مسلم آمده است:

عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش نقل کرده که گفت: معاویه پسر ابوسفیان به سعد امر کرد و گفت: چه چیز سبب شده که ابوتراب (علی علیه السلام) را سبّ نمی‌کنی؟ سعد گفت: سه چیز است که رسول خدا ﷺ درباره ابوتراب گفته است لذا من هرگز او را سبّ نمی‌کنم، و اگر یکی از آن سه چیز برای من بود دوست‌تر می‌داشتم از اینکه شتران قرمز (که بهترین و با ارزش‌ترین شترهاست) برایم می‌بود، و آن سه چیز عبارتند از:

۱- در یکی از جنگها رسول خدا ﷺ علی را به جای خود گذاشت، علی علیه السلام گفت: یا رسول الله ﷺ مرا با زنها و بچه‌ها می‌گذاری؟ پیامبر ﷺ فرمود: آیا خشنود نمی‌شوی از اینکه نسبت به من بمنزله هارون نسبت به موسی باشی؟ جز اینکه بعد از من نبوت نیست.

۲- شنیدم در جنگ خیبر پیامبر ﷺ فرمود: پرچم را به

مردی می‌دهم که خدا را و رسول خدا را دوست می‌دارد، خدا و رسول خدا نیز او را دوست دارند. [سعد ادامه می‌دهد] پس ما همه گردن کشیدیم که شاید آن مرد که پرچم به او داده می‌شود ما باشیم، ولی رسول خدا ﷺ فرمود: علی علیه السلام را نزد من حاضر کنید، علی علیه السلام را در حالی که چشمش درد می‌کرد آوردند، رسول خدا ﷺ آب دهانش را [به عنوان شفا] در دو چشم او بریخت و پرچم را به او داد و خدا فتح و پیروزی برای او قرار داد.

۳- وقتی این آیه نازل شد: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ ابْنَاءَنَا وَ ابْنَاءَكُمْ﴾ پیامبر اکرم ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و فرمود: بار پروردگارا اینها اهل من هستند.

... عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: أَمَرَ مُعَاوِيَةَُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا التُّرَابِ؟ فَقَالَ: أَمَا مَا ذَكَرْتُ ثَلَاثًا قَالَهُنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَلَنْ أُسَبَّهُ. لِأَنَّ تَكُونَ لِي وَاحِدَةً مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ. سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَلَفَهُ فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، خَلَفْتَنِي مَعَ النِّسَاءِ وَ الصَّبِيَّانِ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟ إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي» وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ

رَسُولُهُ» قَالَ: فَتَطَاوَلْنَا لَهَا فَقَالَ: «أَدْعُوا لِي عَلِيًّا»
 فَأْتَيْتِي بِهِ أَرْمَدًا. فَبَصَّقَ فِي عَيْنِهِ وَدَفَعَ الرَّايَةَ إِلَيْهِ. فَفَتَحَ
 اللَّهُ عَلَيْهِ. وَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ
 أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ﴾ (الآية: آل عمران / ۶۱) دَعَا رَسُولُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا فَقَالَ: «اللَّهُمَّ
 هُوَ لِأَهْلِي. ۱

عزل ابوبکر و نصب علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

پس از اینکه آیات اول سوره براءت (توبه) نازل شد
 پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را طلبید و آیات اول سوره براءت را به
 او داد تا به مکه برده و موسم حج برای مردم قرائت نماید،
 ابوبکر چند منزل به سمت مکه رفت، جبرئیل نازل شد، و
 عرض کرد: ای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

ان الله تعالى يقرئك السلام و يقول لا يؤدى عنك
 الا انت او رجل منك.

خداوند متعال سلامت می‌رساند و می‌فرماید: این
 مأموریت را ادا ننماید مگر خودت یا مردی که از خودت
 باشد.

لذا پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة: باب من فضائل علی بن ابیطالب رضی الله
 عنه، ح ۲۴۰۴.

طلبید و او را مأمور به ابلاغ برائت نمود و فرمود:
 برو هر جا به ابوبکر رسیدی آیات برائت را از او بگیر و
 خودت به مکه بیا و برای مشرکان قرائت کن.

حضرت امیر رضی الله عنه حرکت کرد و در بین راه به ابوبکر رسید،
 پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وی ابلاغ نمود و آیات را از او گرفت
 و به مکه رفت و روز عید قربان در حضور مردم آیات را
 تلاوت فرمود.

در برخی روایات است که:

آن حضرت شمشیرش را از غلاف بیرون آورد و حرکت
 داد و خطاب به مردم، سه مطلب را ابلاغ فرمود:
 ۱- از این به بعد برهنه‌ای خانه [خدا] را طواف نمی‌کند.
 ۲- از این به بعد مشرک و بت پرستی حج بجا نمی‌آورد.
 ۳- مشرکانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمان بسته‌اند
 پیمانشان تا پایان مدت تعیین شده برقرار است ولی
 آنانکه با آن حضرت پیمان نبسته‌اند فقط چهار ماه مهلت
 دارند.^۱

صاحب المیزان رحمته الله فرموده است:

روایات اهل بیت علیهم السلام در رابطه با این موضوع از حد
 شمارش خارج است.^۲

نیز «بخاری»، این موضوع را بطور سربسته - ولی با

تصریح به اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأموریت ابلاغ براءت را به شخص امیرالمؤمنین علی علیه السلام واگذار کرد و او را در پی فرستاد - در دو موضع از کتابش نقل کرده است: یکی در «کتاب التفسیر»، سورة براءة، ص ۷۹۹، با دو سند، ح ۴۶۵۵ و ح ۴۶۵۶، و دیگری در «کتاب الصلاة»، (باب: ما یستر من العورة، ص ۶۵، ح ۳۶۹).^۱

نکته قابل توجه این است که در هر سه روایتی که در «صحیح بخاری» آمده تصریح شده است که:

۱. روایتی را که بخاری در دو قسمت از کتابش با سه سند نقل کرده چنین است:

... حمید بن عبدالرحمن: ان اباهریرة (رض) قال: بعثنی ابوبکر فی تلك الحجة فی مؤذنین، بعثهم یوم النحر یؤذنون بمنی ان لایحج بعد العام مشرک، و لایطوف بالبيت عریان، قال حمید بن عبدالرحمن: ثم اردف رسول الله صلی الله علیه و آله بعلی بن ابی طالب، و أمره ان یؤذن ببراءة، قال ابوهریرة: فأذن معنا علی یوم النحر فی اهل منی ببراءة، و ان لایحج بعد العام مشرک و لایطوف بالبيت عریان.

حمید بن عبدالرحمن نقل کرده که، ابوهریره گفت: در آن سفر حج، ابوبکر مرا با کسانی فرستاد که بنا بود روز عید قربان در منی اعلان کنند، بعد از این سال، مشرک به حج نخواهد آمد و برهنه طواف نخواهد نمود. حمید بن عبدالرحمن (راوی خبر) گفت: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در پی فرستاد و به وی امر کرد، براءت را اعلان کند، ابوهریره گفت: پس علی علیه السلام با ما در روز عید قربان به مردم اعلان کرد: بعد از این سال، مشرکان حج بجا نمی آورند و شخص برهنه طواف نمی کند.

پس از رفتن ابوبکر به سمت مکه، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت علی عَلِيٌّ را در پی فرستاد. ثم اردف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعلي بن ابيطالب.

نیز در هر سه روایت تصریح شده که:

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امر فرمود که علی بن ابی طالب عَلِيٌّ براءت را ابلاغ کند. «و امره ان يؤذن ببراءة.»

و تعجب از تعصب و عناد «بخاری» نسبت به امیرالمؤمنین علی عَلِيٌّ است که چنین موضوع مهم و تاریخی را بطور مستقل و در بابی جدا عنوان نکرده و روایات آن را لابلائی روایات دیگر پنهان کرده است!! آری و کم له من نظیر.

یادآور می شوم که بسیاری از بزرگان اهل تسنن این موضوع را به همان گونه که در روایات اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام آمده، نقل کرده اند.

در «تفسیر المیزان»، ج ۹، ص ۱۶۳، از «الدر المثور» و «ابوالشیخ» و «ابن مردویه» از حضرت علی عَلِيٌّ نقل کرده است که فرمود:

وقتی آیات ده گانه اول سوره براءت نازل شد، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را طلبید که آیات را بر اهل مکه قرائت کند، پس از آن مرا طلبید و فرمود: خود را به ابوبکر برسان و هر جا که او را یافتی، نامه را از او بگیر.

ابوبکر به مدینه برگشت و گفت: یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره من چیزی نازل شد؟

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: نه، ولی جبرئیل نزد من آمد و گفت: از طرف تو ادا نمی‌کند مگر خودت یا مردی از خودت.

در «المیزان» پس از نقل روایت مزبور فرموده است:

روایات اهل تسنن درباره این موضوع بسیار است و با مختصر تفاوتی در عبارات، آن را نقل کرده‌اند. در برخی از همان روایات که اهل تسنن نقل کرده‌اند آمده است که:

ابوبکر با جزع و ناراحتی برگشت و ترس آن داشت که آیه‌ای در مذمت او نازل شده باشد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: علت اینکه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را فرستادم (و تو را از این مأموریت عزل کردم) امر خداوند متعال بود و پس از نزول جبرئیل، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را فرستادم و این قضیه واقع شد.

در «المیزان» پس از نقل روایات از کتب اهل تسنن فرموده است:

اهل تسنن در علت و توجیه این امر [و در استدلال شیعه به این قضیه بر افضل بودن علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بر دیگران و لیاقت آن حضرت به عنوان جانشین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عدم لیاقت ابوبکر برای خلافت و حتی برای انجام این مأموریت و تصریح به اینکه این عزل و نصب به امر مستقیم خداوند سبحان صورت گرفته و اینکه در خلافت

و مأموریت، ملاک لیاقت و صلاحیت است نه سن و کهنلت و اینکه کار پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را یا باید خودش انجام دهد یا مردی از خودش و تعیین علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ به عنوان اینکه وی از خودش می‌باشد و نه عباس و نه سایر وابستگان «ان الله تعالى يقرئك السلام و يقول لا يؤدى عنك الا انت او رجل منك» و غیر اینها از آنچه از این قضیه استفاده می‌شود [سخت به زحمت افتاده و در پاسخ این امور در مانده‌اند و جوابی ندارند.

آری و نحن ايضاً نقول - كما قال الله تعالى - يا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «لا يؤدى عنك الا انت او رجل منك» و نعتقد انه ليس هو الا على بن ابیطالب صلوات الله و سلامه عليه ثم من بعده الائمة المعصومون من ذريته عليهم سلام الله و رحمته و برکاته.

حجة الوداع پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و حدیث ثقلین

در این رابطه اکتفا می‌کنم به عبارتی از جلد دوم «چرا چرا؟» صفحه ۲۸ و آن چنین است:

سرانجام افراد دانشمند و با انصاف اهل تسنن، اعتراف کرده و تصدیق می‌کنند و می‌نویسند که:

فقه عترت مقدم بر فقه غیر عترت است.

فقه عترت غیر از فقه صحابه و تابعین است.

فقه عترت ممتاز است و طبق حدیث ثقلین ثابت و محرز است.

در موسم حج ۱۴۲۵ هجری قمری، برابر ۱۳۸۳ هجری شمسی در مکه معظمه به یک دوره کتاب نه جزئی در شش جلد دست یافتم به نام «معجم فقه السلف عتره و صحابه و تابعین» تألیف: محمد المنتصر الکتانی، استاد جامعه ام القری، مرکز جهانی تعلیم اسلامی مکه مکرمه، که در سال ۱۴۱۰ هجری قمری، در «جامعه ام القری» مرکز العالمی للتعلیم الاسلامی - مکه المکرمه چاپ شده است.

ابتدای هر نه جزء و روی تمام مجلدات آن «فقه عترت» مقدم بر «فقه صحابه و تابعین» نوشته شده است.

در مقدمه جلد اول آن (ص ۴) نیز ابتدا به تعریف «فقه عترت» و امتیاز آن از فقه صحابه و تابعین پرداخته و نوشته است:

فقه عترت

فقه عترت، غیر از فقه صحابه و تابعین است و فقه عترت ممتاز است به فقه مادر و پدر و حمل و ولادت و شیر دادن و از شیر گرفتن و دوران سرپرستی و تربیت اطفال، چه پسر یا دختر و تعلیم آنها تا بزرگ و صالح شدن و هم خود صالح باشند و هم جامعه را به صلاح آورند.

در فقه عترت، فقه فاطمه دختر رسول الله ﷺ می باشد

و قضایای آن انگشت شمار است. (روایات آن حضرت بسیار کم است.)

فقه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب [علیه السلام] است و فقه آن حضرت ممکن است در یک کتاب بزرگ جمع آوری شود، و فقه امیر المؤمنین الحسن بن علی و امام حسین بن علی [علیه السلام]^۱ و محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابیطالب [علیه السلام] و عبدالله نوّه حسن بن علی [علیه السلام] و امام زین العابدین فرزند حسین بن علی و امام محمد باقر فرزند زین العابدین و امام جعفر صادق فرزند محمد باقر [علیه السلام] و عبدالله فرزند محمد بن حنفیه و حسن فرزند محمد حنفیه، رضی الله عنهم اجمعین.

صاحب کتاب مزبور نام سایر ائمه [علیهم السلام] را نیاورده است و سپس نوشته است:

دست یابی به فقه عترت، دست یابی به علم و هدایت است.
دست یابی به فقه عترت، در امان ماندن از ضلالت و گمراهی است.

دست یابی به فقه عترت، دست یابی به کتاب خدا همراه با هدایت و امان است تا داخل شدن در بهشت.

و الظفر بفقهِ العترَةِ ظفرٌ بالعلمِ و الهدی، و الأمان من الضلال، و بکتابِ الله مقترنا بالهدایة و الأمان حتی دخول الجنة.

۱. از نظر شیعیان لقب «امیر المؤمنین» مخصوص حضرت علی [علیه السلام] است.

سپس نویسنده آن کتاب برای اثبات مطلب مزبور به حدیث ثقلین استدلال کرده و نوشته است:

رسول خدا صلی الله علیه و علی آله و سلم^۱ در حجة الوداع، در صحرای عرفات در جمع صد و بیست هزار نفر از صحابه یا بیشتر، درباره مطلب مزبور خطابه ایراد کرد (خطبه خواند).

جابر بن عبدالله گفت: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در حجة الوداع، در حالی که بر شتر قصوا سوار بود، خطبه خواند، شنیدم که فرمود:

من در میان شما بجا می‌گذارم آنچه را که اگر آن را اخذ کنید، هرگز گمراه نشوید، [و آن] کتاب خدا و عترتم می‌باشد.

زید بن ارقم نیز گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

در میان شما بجا می‌گذارم آنچه را که اگر به آن تمسک جویند، هرگز بعد از من گمراه نشوید، یکی از آنها اعظم از دیگری است و او کتاب خدا است، و آن ریسمانی است کشیده شده از آسمان تا زمین و عترتم، اهل بیتم، که هرگز این دو از هم جدا نشوند تا نزد حوض بر من وارد شوند، پس ببینید بعد از من با آنها چگونه رفتار می‌کنید.

و قد خطب بذلک رسول الله صلی الله علیه و آله و

۱. مؤلف آن کتاب در چند مورد از عبارات این قسمت صلوات را صحیح و کامل و بدون زیاده نوشته است.

سلم يوم حجة الوداع بعرفة - فى مائة ألف من الصحابة أو يزيدون - قال جابر: رأيت رسول الله صلى الله عليه و على آله و سلم فى حجة الوداع يوم عرفة و هو على ناقته القصواء يخطب، فسمعتة يقول: إنى تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا: كتاب الله و عترتى آل بيتى، و قال ابن أرقم: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: انى تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى، أحدهما أعظم من الآخر، و هو كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الأرض، و عترتى أهل بيتى، لن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفونى فيهما؟

سپس مؤلف آن کتاب نوشته است:

این روایت را جمعی از صحابه بازگو کرده‌اند [مانند] علی بن ابیطالب رضی الله عنه زید بن ثابت، زید بن ارقم، جابر بن عبدالله، ابوهریره، ابو سعید خدری و حذیفه بن الیمانى. این روایت را ترمذی و احمد و بزاز و طبرانی، در کتابهایشان آورده‌اند.

مؤلف آن کتاب، پس از تعریف فقه عترت و دلیل و ارزش و اهمیت آن به تعریف «فقه صحابه» و «فقه تابعین» پرداخته است ولى هیچ دلیلى بر اعتبار و حجیت فقه آنها از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله ارائه نکرده و هیچ امتیاز و خصوصیتی

چند نکته ۷۱

برای آنها نیاورده است، چون نه دلیلی از قول رسول خدا ﷺ وجود دارد، نه امتیازی برای فقه غیر عترت سراغ دارند. تنها دلیلی که آورده این است که:

رسول خدا ﷺ به لغت و زبان صحابه سخن گفته و صحابه مطالب آن حضرت را می فهمیدند و یاد گرفتند و به تابعین [نسل بعد] آموختند.

ضمناً اینکه مؤلف «معجم فقه السلف» فقه عترت را شامل روایات محمد حنفیه، فرزند امیر المؤمنین علیه السلام و برخی از فرزندان امام حسن علیه السلام دانسته است، اگر مقصود او روایاتی باشد که اینها از امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نقل کرده اند صحیح است و الا «عترت» که اهل بیت و معصوم و مورد نظر رسول خدا ﷺ بوده و در احادیث به ویژه حدیث ثقلین، آنان را معرفی فرموده است شامل محمد حنفیه و فرزندان امام حسن علیه السلام نمی شود.

چند نکته

از مجموع آنچه که بطور خلاصه از کتاب «معجم فقه السلف» نقل کردم نکات ذیل به دست می آید:

- ۱- فقه عترت بر فقه غیر عترت مقدم است.
- ۲- فقه عترت دارای امتیاز و موجب هدایت و سبب در امان ماندن از گمراهی و همراه قرآن تا دخول در بهشت است.

۳- فقه عترت به دلیل حدیث ثقلین ثابت و حجت است.
 ۴- مقصود از عترت در حدیث ثقلین فاطمه، علی و فرزندان آن دو بزرگوار می باشند.

۵- پذیرفته و نقل کرده اند که حدیث ثقلین «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» است نه «سنتی».

۶- سرانجام، افراد دانشمند و با انصاف پیدا می شوند و در «مرکز فقه جهانی ام القری» حق را می گویند و تدریس می کنند و می نویسند و با صراحت اعتراف می نمایند که دست یابی به فقه عترت، دست یابی به علم و هدایت است و موجب در امان ماندن از ضلالت و گمراهی است و فقه عترت همراهی با کتاب خدا و پایان آن بهشت است.

یادآور می شوم که جلد اول این کتابها باروایات مربوط به طهارت شروع شده و جلد ششم - جزء هشتم - به روایات مربوط به حدود و تعزیرات پایان یافته است و در جزء نهم به معرفی و بیان شخصیت و خصوصیات عترت و صحابه و تابعین که راوی روایات هستند - بطور خلاصه - پرداخته است.

هجرت و ابتدای تاریخ اسلام

پیامبر اکرم ﷺ در سال سیزدهم بعثت، روز دوم ربیع الاول سال ۶۲۲ میلادی از مکه معظمه به مدینه منوره هجرت فرمود.

این فرمان و تغییر و تحوّل، در حال نماز ظهر انجام گرفت و در حالی که رسول خدا ﷺ دو رکعت نماز ظهر را خوانده بود جبرئیل نازل شد و دست پیامبر ﷺ را گرفت و آیه:

﴿فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ روی خود را به جانب مسجد الحرام بگردان.

را برای آن حضرت خواند و او را از «بیت المقدس» متوجه «کعبه» ساخت، همچنین کسانی را که پشت سر پیامبر اکرم ﷺ نماز می خواندند متوجه کعبه نمود، بطوری که مردها به جای زنها و زنان به جای مردان نقل مکان کردند و یکصد و هشتاد درجه گردش نمودند.

این خبر به یکی از مساجد مدینه رسید و این در حالی بود که دو رکعت نماز عصر را خوانده بودند، لذا در بین نماز از «بیت المقدس» متوجه «قبله» شدند و دو رکعت آخر نماز عصر را به سمت قبله خواندند، به این جهت این مسجد به «مسجد القبلتین» (مسجد ذو قبلتین) نامیده شد.^۱

۱. محمد بن علی بن الحسین قال: صلی رسول الله الی بیت المقدس بعد النبوة ثلاثة عشر سنة بمكة، وتسعة عشر شهراً بالمدينة، ثم عبرته اليهود فقالوا له: إنك تابع لقبلتنا فاعتنم لذلك غمماً شديداً، فلما كان في بعض الليل خرج (عليه السلام) يقلب وجهه في آفاق السماء فلما أصبح صلى الغداة، فلما صلى من الظهر ركعتين جاء جبرئيل عليه السلام فقال له: ﴿قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضاها فولِّ وجهك شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾

مکان نماز رسول خدا ﷺ قبل از تغییر قبله

ظاهر عبارتی که قبلاً از وسائل الشیعه ترجمه کردم و به گفته کتاب «معالم المسجد النبوی الشریف» تألیف: (خالد محمد حامد، ص ۱۳۹)، مسجدی که پیامبر ﷺ در آن نماز ظهر را به دو قبله خواند، مسجد النبی بوده است - هر چند در عبارتی که از وسائل ترجمه و نقل کردم، به آن تصریح نشده است - و به گفته کتاب «معالم المسجد النبوی الشریف» مکان نماز پیامبر ﷺ قبل از تغییر قبله، شمال مسجد النبی، محاذی باب جبرئیل و محاذی شمال حجره حضرت زهرا علیها السلام بوده است.

بعد از تغییر قبله، مکان نماز آن حضرت به جنوب مسجد، محاذی حجره شریف خود پیامبر ﷺ، یعنی محراب فعلی، منتقل گردید.

کیفیت جابه جا شدن در اثنای نماز

طبق آنچه قبلاً نقل شد، پیامبر اکرم ﷺ و نمازگزاران با آن حضرت، به امر خدا، در اثنای نماز ظهر، در حالی که دو

→ ثم أخذ بيد النبي ﷺ فحوّل وجهه إلى الكعبة و حول من خلفه وجوههم حتى قام الرجال مقام النساء، و النساء مقام الرجال فكان أول صلاته إلى بيت المقدس و آخرها إلى الكعبة و بلغ الخبر مسجداً بالمدينة، و قد صلى أهله من العصر ركعتين، فحوّلوا نحو القبلة و كان أول صلاتهم إلى بيت المقدس و آخرها إلى الكعبة، فسمي ذلك المسجد مسجد القبلتين.

(وسائل الشیعه، کتاب الصلاة، ج ۳، ابواب القبلة، باب ۲، ح ۱۲).

بودم؟ آیا خود جهاد نکردم؟ آیا دندان مرا نشکستید؟ آیا پیشانی مرا خاک آلود نکردید؟ آیا خون بر روی من جاری نکردید تا آن که ریش من رنگین شد؟ آیا متحمل سختی‌ها نشدم؟ آیا...؟ آیا...؟

صحابه گفتند: آری یا رسول الله ﷺ به تحقیق که برای خدا صبر کننده بودی و از بدیها نهی کننده بودی پس خدا ترا به بهترین پاداش‌ها، پاداش دهد.

حضرت فرمود: حق تعالی حکم کرده و سوگند یاد کرده است که از ظلمِ ظلم کننده‌ای نگذرد، پس شما را به خدا سوگند می‌دهم هر که او را مظلومه‌ای نزد محمد (ﷺ) باشد البته بر خیزد و قصاص کند که قصاص دنیا نزد من محبوب‌تر است از قصاص عقبی در حضور گروه ملائکه و انبیاء، پس مردی به نام سواده بن قیس از آخر مجلس برخاست و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو یا رسول الله ﷺ، هنگامی که از طائف می‌آمدی من به استقبال شما آمدم، شما بر ناقه غضبای خود سوار بودید و عصای ممشوق خود را در دست داشتید چون آن را بلند کردید که بر راحله خود بزنید بر شکم من آمد، ندانستم که به عمد بود یا به خطا، حضرت فرمود: معاذ الله که به عمد کرده باشم، پس به بلال فرمود برو خانه فاطمه (رضی الله عنها) همان عصا را بیاور، چون بلال از مسجد خارج شد در بین راه ندا می‌داد: ای مردم کیست که نفس خود را

پیش از روز قیامت در معرض قصاص قرار دهد؟ اینک محمد (ﷺ) پیش از روز قیامت خود را در معرض قصاص در آورده است، چون به در خانه فاطمه (رضی الله عنها) رسید در را کوبید و عرض کرد: ای فاطمه (رضی الله عنها) پدرت عصای ممشوق خود را می طلبد، فاطمه (رضی الله عنها) فرمود: امروز روز کار فرمودن عصا نیست، برای چه او را می خواهی؟ بلال عرض کرد: ای فاطمه (رضی الله عنها) مگر نمی دانی که پدرت بر منبر بر آمده و با مردم وداع می کند، فاطمه (رضی الله عنها) با شنیدن این سخن، غمناک گردید و سخت غصه دار شد، پس بلال عصا را گرفت و به خدمت پیامبر اکرم ﷺ شتافت و عصا را به آن حضرت داد.

رسول خدا ﷺ فرمود: آن مرد کجاست؟ سواده عرض کرد: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله ﷺ من حاضرم، حضرت فرمود: بیا از من قصاص کن تا از من راضی شوی، سواده عرض کرد: یا رسول الله ﷺ شکم خود را بگشا، چون حضرت لباس خود را کنار زد، سواده گفت: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله ﷺ آیا اجازه می دهی لبه‌ایم را بر شکم مبارک شما بگذارم؟

حضرت اجازه داد، سواده شکم حضرت را بوسید و گفت: پناه می برم به موضع قصاص شکم رسول خدا ﷺ از آتش جهنم، حضرت فرمود: ای سواده آیا قصاص می کنی یا عفو می نمایی؟ عرض کرد: یا رسول الله ﷺ عفو می کنم،

«رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: نماز در مسجد من معادل ده هزار نماز است که در سایر مساجد خوانده شود، جز مسجد الحرام.»^۱

نیز شخصی به نام «حضر می» گوید: امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «در مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسیار نماز بخوان، تا می توانی نماز بخوان، (بعد فرمود) همیشه ممکن نمی شود به این مسجد بیایی.»^۲

نیز امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام به مرآزم فرمود:

«در مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسیار نماز بخوانید، تا می توانید نماز بخوانید - و برای آخرت خود توشه فراهم کنید - که بطور حتم خیر شما در این است، و بدانید چه بسا شخصی در کار دنیا زیرک است، پس مردم او را ستایش می کنند و گفته می شود: فلانی بسیار زیرک است، پس چون باشد کسی که در کار آخرت زیرک باشد.»^۳

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ابواب احکام المساجد، باب ۵۷، ص ۵۴۴، ح ۴، ضمناً در این باب روایات باین مضمون متعدد است، و همین مطلب در عروة الوثقی، (فصل فی الامکنة المکروهة، مسأله ۵) آمده است.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۴، ص ۲۶۴، ح ۶.
 ۳. «فأكثرُوا الصَّلَاةَ فی هذا المسجد ما استطعتم فانه خیر لکم، و اعلموا أن الرجل قد یكون کیسا فی أمر الدنیا فیقال: ما اکیس فلانا، فکیف من کیس فی أمر آخرته»، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، ص ۲۷۴، باب ۱۱، ح ۲، و ص ۲۷۲، باب ۹، ح ۲.

ضمناً ترجمه مأخوذ از هر دو روایت است.



گزیده‌ای از نصایح پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بازجویی از چهار امر مهم

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است:

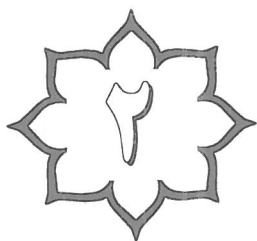
سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، روز قیامت قبل از هر چیز، انسان مورد چهار سؤال قرار می‌گیرد: ۱- از عمرش که در چه راهی فانی کرده. ۲- از جوانی اش که در چه کارهایی آن را فرسوده کرده. ۳- از مالش که از چه راهی کسب کرده و در چه راهی صرف نموده. ۴- از دوستی خاندان ما.

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا تَزُولُ قَدَمٌ عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَسْأَلَهُ اللَّهُ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عُمُرِهِ فِيمَ أَفْنَاهُ وَ عَنِ شَبَابِهِ فِيمَ أَبْلَاهُ وَ عَنِ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَ فِيمَ أَنْفَقَهُ وَ عَنِ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۱

فرصت را از دست ندهید

نیز آن حضرت به ابوذر فرمود:

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار: ۱- جوانی را قبل از پیری، ۲- سلامتی را قبل از بیماری، ۳- بی نیازی را قبل از تهیدستی، ۴- آسایش خاطر را پیش از گرفتاری، ۵- زندگی را پیش از مرگ و نابودی.»



پرتوی از زندگانی

حضرت زهرا علیها السلام

سال یازدهم هجرت واقع شده باشد.

مدت عمر: عمر با برکت آن مخدّره (بنابر مشهور) هیچده

سال بوده و در سال سوم هجرت به همسری امیرالمؤمنین علیه السلام در آمده است (والله العالم).

فرزندان آن حضرت: امام حسن، امام حسین، زینب و ام‌کلثوم

سلام الله عليهم اجمعین بودند و فرزندی را حامله بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را محسن نامیده و او را سقط کردند.

کیفیت حمل خدیجه به حضرت زهرا علیها السلام

در روایات است که:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با عده‌ای از صحابه نشسته بود، جبرئیل با صورت اصلی خود نازل شد و بالهایش را گسترد، بطوری که مشرق و مغرب را پر کرد و صدا زد: ای محمد! خداوند متعال سلامت می‌رساند و امر می‌کند که چهل شبانه روز از خدیجه دوری اختیار کن.

→ می‌شود لذا شهادت روز سیزدهم ماه می‌شود و هر سالی که ماه صفر سی کم و ماه ربیع الاول و ربیع الثانی سی تمام باشد، از بیست و هشتم صفر تا چهاردهم ماه جمادی الاول هفتاد و پنج روز می‌شود لذا در این فرض شهادت، روز چهاردهم ماه می‌شود و هر سالی که دو ماه از این سه ماه سی کم باشد، تا پانزده جمادی الاول، هفتاد و پنج روز می‌شود لذا شهادت روز پانزدهم می‌شود. و خلاصه ملاک در هر سال گذشتن هفتاد و پنج روز از بیست و هشتم صفر است نه سیزدهم یا چهاردهم، یا پانزدهم جمادی.

یادآور می‌شوم که این تفصیل در قول اول جاری نیست چون طبق این قول روز شهادت بطور مشخص سوم جمادی الثانی است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله چهل شبانه روز به خانه خدیجه رفت و روزها روزه می‌گرفت و شبها عبادت می‌کرد و برای خدیجه پیام فرستاد که نیامدن من از جهت کراهت و ناراحتی نیست، بلکه پروردگار من چنین دستوری داده است، و من در خانه فاطمه بنت اسد (مادر امیرالمؤمنین) می‌باشم.

پس از چهل روز جبرئیل نازل شد و گفت:

ای محمد! خداوند سبحان سلامت می‌رساند و می‌فرماید: مهیا شو برای تحفه کرامت من، و میکائیل با طبقی سر پوشیده نازل شد و آنرا جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت و گفت: پروردگارت امر می‌کند که امشب با آنچه در این طبق است افطار کن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله روی طبق را کنار زد، در آن از میوه‌های بهشتی بود، یک خوشه خرما، یک خوشه انگور و ظرفی از آب بهشت.

آن حضرت از میوه‌ها میل فرمود و آب را نوشید و جبرئیل آب ریخت و دست پیامبر صلی الله علیه و آله را شست و اسرافیل با حوله بهشتی دست حضرت را خشک کرد و باقی مانده غذا با ظرفها به آسمان بالا رفت، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله برای نماز نافله برخاست، جبرئیل گفت: در این وقت نماز خواندن جایز نیست، باید هم اکنون به منزل خدیجه بروی و با او همبستر شوی که حق تعالی می‌خواهد در این شب از نسل تو ذریه‌ای پاک خلق فرماید.

سپس بر هر یک از آن زنان سلام کرد و آنها به خدیجه گفتند: بگیر این دختر را که طاهره و مطهره و پاکیزه و با برکت است.^۱

از آنچه بطور خلاصه دربارهٔ مقدمات انعقاد نطفهٔ حضرت زهرا علیها السلام نقل شد، از عبادات چهل شبانه روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خوردن غذای بهشتی (که منظور صد در صد حلال بودن آن می باشد) و ایمان و تقوای حضرت خدیجه علیها السلام - که با پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر اینکه نیامدن من نزد تو به امر الهی است و تسلیم بودن خدیجه و نشستن او در خانه، بدون هیچگونه اعتراض و چون و چرایی و امور دیگر که بر ما پنهان است معلوم می شود که همهٔ این موارد در خوب و با برکت شدن فرزند مؤثر و کارساز است.

از آنچه اشاره شد، به منزلت حضرت زهرا علیها السلام، پی می بریم، به عنایت پروردگار نسبت به آن بزرگوار، پی می بریم به لیاقت و صلاحیت چنین بانویی، برای همسری امیر المؤمنین و مادری یازده امام معصوم علیهم السلام پی می بریم.

همچنین پی می بریم به اینکه هر گاه خواهان فرزندانی صالح، با برکت و با صفات پسندیده، باشیم باید ابتدا مقدمات آنرا خود فراهم کنیم، و علاوه بر صفای روح و تقوا و عبادات مستحبه، سعی در تحصیل روزی حلال و طیب و

۱. امالی شیخ صدوق رحمته الله علیه، ص ۶۹۱ و ۶۹۰ و بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲.

از هر جهت پاک نماییم و در این صورت است که خداوند متعال به خواسته ما توجه و به ما فرزند صالح مرحمت می فرماید، ان شاء الله.

شخصیت فاطمه زهرا علیها السلام

فاطمه علیها السلام کوچکترین و محبوبترین دختران رسول الله صلی الله علیه و آله بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«بهترین زنان عالم چهار نفرند، مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه»

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله: خير نساء العالمين اربع: مریم، آسیه، خدیجة و فاطمة.»

فاطمه علیها السلام از پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث روایت کرده است، و احادیث آن حضرت علاوه بر اینکه در کتب شیعه آمده است، در صحاح شش گانه اهل سنت نیز آمده است.^۱

محبت فاطمه علیها السلام

سلمان فارسی گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ای سلمان! دوستی فاطمه در صد جا سود می بخشد، آسانترین آن جاها هنگام مرگ و در قبر و نزد میزان و محشر و صراط و محاسبه است.»

۱. فقه السلف، جزء نهم، ص ۱۰۱، و چرا چرا، ج ۲، ص ۳۸.



علی علیه السلام فاطمه را شبانه دفن کرد

حضرت زهرا علیه السلام غضب کرد و تا زنده بود با ابوبکر قهر بود

همچنین در صحیح بخاری آمده است :

عایشه خبر داد که فاطمه علیه السلام بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله از ابوبکر مطالبه ارث و آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله به جای مانده بود کرد، ابوبکر گفت:

رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی از ما ارث نمی برد و آنچه ما بعد از خود بجا بگذاریم صدقه است. عایشه گوید: فاطمه علیه السلام غضب کرد و ابوبکر را ترک نمود و تا زنده بود با او حرف نزد و از او دوری کرد (با ابوبکر برای همیشه قهر کرد)، و فاطمه علیه السلام شش ماه بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله زنده بود.

عایشه گفت: فاطمه علیه السلام سهم ماترک رسول خدا صلی الله علیه و آله از خبیر و فدک و صدقه مدینه آن حضرت را از ابوبکر مطالبه کرد و ابوبکر از تحویل دادن آنها به فاطمه علیه السلام خودداری نمود.^۱

علی علیه السلام، فاطمه علیه السلام را شبانه دفن کرد

نیز در صحیح بخاری^۲ چنین آمده است:

عایشه نقل کرده است: فاطمه علیه السلام دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی را نزد ابوبکر فرستاد و از وی ارث پدرش رسول

۱. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳؛ ضمناً عین روایت در چرا چرا، ج ۲، ص ۶۶ آمده است.

۲. صحیح بخار، کتاب المغازی، ص ۷۱۹، باب: غزوة خبیر، حدیث ۴۲۴۰، ۴۲۴۱.

اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از غنیمتِ مدینه و فدک و خمس خبیر مطالبه کرد... ابوبکر از پرداخت آن خودداری نمود و چیزی به فاطمه نداد پس فاطمه بر ابوبکر خشم و غضب کرد و با وی قهر کرد و تا زنده بود با او حرف نزد و پس از شش ماه بعد از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وفات نمود، وقتی از دنیا رفت شوهرش علی عَلِيٌّ شبانه او را دفن کرد و به ابوبکر اطلاع نداد و خود علی بر جنازه فاطمه عَاطِشَةُ نماز خواند و تا فاطمه عَاطِشَةُ زنده بود علی عَلِيٌّ در بین مردم احترام داشت اما پس از فوت فاطمه عَاطِشَةُ علی عَلِيٌّ ملاحظه کرد که مردم نسبت به او بی توجه شده، بطوری که گویی او را نمی شناسند.

عن عائشة: أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكٍ وَ مَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً...» فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئاً فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ وَ عَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيٌّ لَيْلاً وَ لَمْ يُؤْذَنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا، وَ كَانَ لَعَلِيٍّ مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ، فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ اسْتَنَكَرَ

۱. وَجَدَ: وجداً عليه: غضب - المنجد في اللغة - وَجَدَ يَجِدُ وَجَدًا عَلَيْهِ، بر او خشم

گرفت، بر او غضب کرد - منجد الطلاب ..

علیُّ وُجوه النَّاسِ ...

در روایات اهل تسنن نیز آمده است که قهر کردن مسلمان با مسلمان دیگر جایز نیست.

بخاری پنج روایت با سندهای مختلف نقل کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

حلال نیست مسلمان بیش از سه شبانه روز با برادرش قهر کند.

«لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ»^۱

«مسلم» نیز سه روایت آورده مبنی بر اینکه قهر بودن بیش از سه شبانه روز حرام است.

حدیث (۲۵۶۰)، از ابوایوب انصاری نقل کرده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ»

حدیث (۲۹۶۱) از عبدالله عمر همان را نقل کرده است.
حدیث (۲۹۶۲) از ابوهریره نقل کرده که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«لَا هَجْرَةَ بَعْدَ ثَلَاثٍ»^۲

طبق روایتی که ابن شهاب نقل کرده است، عایشه خبر داد

۱. کتاب الأدب، (۶۲)، باب الهجرة، ص ۱۰۶۰، ح ۶۰۷۳ تا ۶۰۷۷.

۲. صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب (۸)، باب تحريم الهجر فوق ثلاث...، ص ۱۰۹۶، ح ۲۵۶۰، ۲۹۶۱، ۲۹۶۲.



که حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر قهر کرد و شش ماه بعد از پدر بزرگوارش زنده بود و در این مدت، قهر با ابوبکر را ادامه داد، با اینکه طبق روایات «بخاری» و «مسلم»، قهر بودن بیش از سه شبانه روز جایز نیست، لذا اهل تسنن درباره ادامه قهر حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر به دست و پا افتاده و جواب قانع کننده‌ای ندارند.

محل دفن حضرت زهرا علیها السلام

قبر آن مظلومه کبری علیها السلام همچون قدر آن بزرگوار مخفی مانده است.

محمد بن ابی نصر گوید: از حضرت رضا علیه السلام از قبر فاطمه علیها السلام سؤال کردم، فرمود:

«در خانه‌اش به خاک سپرده شد و همینکه بنی امیه مسجد را توسعه دادند قبر آن حضرت در مسجد واقع شد.»^۱

از امام صادق علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:
 «بین قبر من و منبر من باغی از باغهای بهشت است، زیرا قبر فاطمه علیها السلام بین قبر رسول خدا و منبر آن حضرت است.»^۲

۱. وسائل الشیعه، کتاب الحج، ج ۱۰، ابواب المزار و مایناسبه، ص ۲۸۸، باب ۱۸، ح

۳.

۲. همان، حدیث ۵.



همچنین در مجلسی که امام صادق علیه السلام و عیسی بن موسی عباسی حضور داشت، شخصی سؤال کرد که حضرت فاطمه علیها السلام در کجا دفن شده است؟

عیسی گفت: در بقیع، آن شخص از امام صادق علیه السلام پرسید، حضرت فرمود: عیسی پاسخ ترا داد، آن شخص گفت: از شما می‌پرسم و می‌خواهم عقیده پدرانتان را بدانم، حضرت فرمود: در خانه‌اش دفن شد. «دُفنت فی بیتها».^۱

شیخ صدوق فرموده است:

روایات در موضع قبر فاطمه علیها السلام اختلاف دارند، بعضی بر آنند که در بقیع دفن شد، بعضی بر آنند که بین قبر و منبر دفن شد، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بین قبر من و منبر من باغی است از باغهای بهشت، چون قبر فاطمه علیها السلام بین قبر و منبر است. و بعضی بر آنند که در خانه‌اش به خاک سپرده شد و زمانی که بنی امیه مسجد را توسعه دادند قبر آن حضرت در مسجد واقع شد و این قول نزد من صحیح است.^۲

نظیر این کلام از شیخ مفید و شیخ طوسی علیهما الرحمه نیز نقل شده است.^۳

۱. قرب الاسناد، ص ۲۹۳.

۲. فقیه، ج ۲، ص ۵۷۲ و وسائل الشیعه، ج ۱۰، کتاب الحج، ابواب المزار و مایناسبه، ص ۲۸۸، باب ۱۸، ح ۴.

۳. وسائل الشیعه، همان.

در «آداب و احکام حج» مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی رحمته الله علیه، صفحه ۵۶۳ آمده است:

«به درستی که علما در این که قبر شریف آن حضرت کجاست اختلاف کرده‌اند، گروهی آن را در بقیع می‌دانند، و بعضی می‌گویند که آن حضرت در روضه شریفه بین قبر و منبر، و برخی می‌گویند آن حضرت در خانه خودش که متصل به حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله است، به خاک سپرده شده است، و امروزه با توسعه مسجد شریف نبوی منزل آن حضرت در قسمت آخر ضریح مطهر نسبت به قبل قرار گرفته است، و الآن نیز صندوق کوچکی در داخل پنجره‌ها و ضریح بزرگ در قسمت شمال شرقی وجود دارد، که به قبر آن حضرت معروف است و سزاوار است بنابر اخباری که در این باره وارد شده است، در آن مکان نیز آن حضرت را زیارت کنند.»

اینجانب در سال ۱۳۵۰ ه. ش، داخل حجره حضرت زهراء علیها السلام را نگاه کردم، داخل حجره یک قبر به ارتفاع حدود یک متر وجود داشت و بالای آن با خط درشت و زیبا نوشته بود:

«هذا قبر فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله»

این قبر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

یادآور می‌شوم: محلی که به عنوان قبر حضرت زهراء علیها السلام در بقیع مشخص شده، پایین‌تر از قبور چهار امام علیهم السلام در



قسمت راست آنها قرار گرفته است و احتمال دارد که آنجا قبر فاطمه بنت اسد باشد، والله العالم.

محل دفن حضرت زهراء عليها السلام طبق نقل اهل تسنن

«سمهودی»^۱ در «وفاء الوفا»، ج ۳ و ۴، ص ۹۰۱، اختلاف آراء و گفته‌های اهل تسنن را درباره محل دفن حضرت زهراء عليها السلام در ضمن هفت صفحه بازگو و بررسی کرده است.

خلاصه گفته‌ها و آرای را که وی آورده، این است که در محل دفن آن حضرت چهار قول وجود دارد:

۱- قبر آن حضرت مخفی است و نمی‌توان گفت کجا دفن شده است.

۲- حضرت علی عليه السلام شبانه آن حضرت را در خانه‌اش دفن کرد و به مردم و حتی به ابوبکر هم اطلاع نداد.

و اینکه در چه قسمت از حجره‌اش دفن شده؟ دو قول نقل کرده است: یک قول این است که: محل دفن آن حضرت مقابل دری است که روبروی خانه اسماء بنت حسین - شامی باب النساء - است.^۲

۱. نورالدین علی بن احمد سمهودی، متوفای ۹۱۱ هـ.ق.

۲. ظاهراً مقصود از این عبارت این است که طبق این قول، قبر آن حضرت، اول حجره، پشت محراب تهجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع است. اینجانب نیز قبری را که در سالهای قبل دیدم و الآن نیز وجود دارد و روی آنرا پارچه کشیده‌اند، اول حجره، پشت محراب تهجد واقع است.

قول دوم، گفته (ابن جماعه) است که وی مدعی شده قبر آن حضرت در خانه اش پشت محراب خشبی واقع است (ابن جماعه) گفته است: من دیدم خدمه حجره شریفه از راه رفتن روی قسمتی از حجره شریفه، خودداری و پرهیز می کردند و گمان می کردند، آنجا قبر فاطمه زهرا علیها السلام است.^۱

۳- قبر آن حضرت، در روضه شریفه، در مکانی است که محراب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واقع است.

۴- قبر آن حضرت در بقیع است.

سمهودی در پایان گفته است:

آنچه سبب شده که قبر فاطمه علیها السلام و غیر فاطمه علیها السلام از پیشینیان ناشناخته و مخفی بماند نبودن ساختمان روی قبور و عدم تعمیر آنها می باشد، گذشته از این جهت، حکام و الیان امر همیشه، قدماً و حدیثاً با اهل بیت علیهم السلام دشمنی می کرده و با آنها عداوت داشته اند، حتی اینکه مسعودی نقل کرده که متوکل عباسی دستور داد قبر حسین علیها السلام بن علی علیها السلام را ویران و اثر آن را محو و نابود کنند.^۲

۱. «عن عبدالعزیز أن محل قبرها من المسجد ما يقابل الباب الذی یواجه دار أسماء بنت حسین، یعنی شامی باب النساء و ثانیهما حکاه العز بن جماعه و قال: إنه أظهر الاقوال، و هو أنه فی بیئتها، و هو مکان المحراب الخشب الذی داخل مقصورة الحجرة الشریفه من خلفها، و قد رأیت خُدَام الحجرة یجتنبون دَؤس ما بین المحراب المذكور و بین الموضع المزور من الحجرة الشریفه الشبیه بالمثلث، و یزعمون أنه قبر فاطمة رضی الله تعالی عنها»، (وفاء الوفا، ج ۳ و ۴، ص ۹۰۶).

۲. «و انما اوجب عدم العلم بعین قبر فاطمة رضی الله تعالی عنها و غیرها من

سمهودی، سرانجام گفته است:

ارجح گفته‌ها و آراء این است که قبر فاطمه علیها السلام در بقیع است.^۱

یادآور می‌شوم که سمهودی در هر قسمتی متعرض اقوال و رد و ایرادها شده است ولی نظر ما در اینجا اشاره به وجود اختلاف بین اهل تسنن بود.

البته عبارت برخی دیگر از اهل تسنن را دربارهٔ محل دفن حضرت زهرا علیها السلام می‌آورم ولی مناسب دیدم قبل از آن چند روایت و عبارت را از «وفاء الوفا» بیاورم.

چند روایت دربارهٔ وفات حضرت زهرا علیها السلام

«سمهودی» از سلمیٰ همسر ابورافع نقل کرده که گفت: فاطمه علیها السلام دختر رسول الله صلی الله علیه و آله از بیماری رنج می‌برد، یک روز که حالش سخت‌تر از روزهای دیگر بود به من فرمود: برای من آب گرم کن، پس از آن خود را بهتر از همیشه شست و شو داد، سپس فرمود: لباسهای نو مرا بیاور، لباسهای آن حضرت را حاضر کردم، آنها را پوشید

→ السلف ما كانوا عليه من عدم البناء على القبور و تجصيصها، مع ما عرض لأهل البيت رضی الله تعالی عنهم من مُعادة الولاية قديماً و حديثاً، حتى ذكر المسعودی أن المتوكل أمر فی سنة ست و ثلاثین و مائتین المعروف بالزبرج بالمسير إلى قبر الحسين ابن علی رضی الله تعالی عنهما و محو أرضه و هدمه و إزالة أثره.» (همان، ص ۹۰۶)

و آمد در اطاق خود و فرمود: زیر انداز مرا وسط اطاق
بینداز، پس به پهلو، رو به قبله خوابید و دستش را زیر
صورتش گذاشت و گفت: ای سلمیٰ الآن من از دنیا
می‌روم و من خود غسل کردم، احدی مرا برهنه نکند.
سلمیٰ گوید: پس در همان مکان که خوابیده بود قبض
روح شد و از دنیا رفت، پس از آن علی علیه السلام آمد، جریان را
برای او بازگو کردم.^۱

در صفحه ۹۰۴، از ام جعفر نقل کرده که:

فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسماء بنت عمیس گفت:
ای اسماء من زشت می‌دانم آن گونه که پارچه‌ای روی
جنازه زن می‌اندازند به طوری که حجم بدن او را نشان
می‌دهد. اسماء گفت: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا نشان
بدهم به شما چیزی را که در حبشه درست می‌کنند؟ پس
شاخه‌های تر و تازه‌ای طلبید و آنها را آماده کرد (به
صورت تابوت «نعش» در آورد) و پارچه‌ای روی آن
انداخت، پس فاطمه علیها السلام گفت: چه قدر این (تابوت)
خوب و زیبا است؟ [جنازه] زن از مرد شناخته نمی‌شود،

۱. «عن سلمیٰ زوج ابی رافع قالت: اشتکتُ فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم، فأصبحت يوماً كأمثل ما كانت تكون، و خرجت علی فقالت: یا أمّتاه اسبکی لی غسلًا، ثم قامت فاغتسلت كأحسن ما كانت تغتسل ثم قالت: هات ثیابی الجُدُد، فأعطیتها إیابها، فلبستها ثم جاءت إلی البیت الذی کانت فیه فقالت: قدّمتی الفِراش إلی وسط البیت، فقدّمته فاضطجعت و استقبلت القبلة و وضعت یدها تحت خدّها ثم قالت: یا أمّتاه إنی مقبوضة الآن، و إنی قد اغتسلت فلا یکشِفنی أحد، قال: فقبضت مکانها، و جاء علی فأخبرته...» (همان، ص ۹۰۳)



پس زمانی که من از دنیا رفتم تو و علی مرا غسل دهید و احدی بر من وارد نشود.^۱

در صفحه ۹۰۵، آورده است که:

«دولابی» داستان تابوت درست کردن اسماء بنت عمیس را برای حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده و گفته است: وقتی اسماء تابوت را درست کرد و فاطمه علیها السلام آن را دید، لبخند زد (تبسم کرد) و حال اینکه دیده نشده بود او لبخند زده باشد - یعنی بعد از پدرش لبخند زده بود - مگر آن روز که تابوت را دید.^۲

در اینجا این پرسش مطرح است که طبق گفته «سمهودی» «علت مخفی ماندن قبر حضرت زهرا علیها السلام دو چیز بوده است، یکی نبود بنا و اثر روی قبر آن حضرت و یکی دیگر عداوت و دشمنی حکام و والیان با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که این عداوت و دشمنی از قدیم بوده و همچنان ادامه دارد.»

بعد هم عداوت متوکل عباسی حاکم زمان را نسبت به قبر سید الشهداء علیه السلام، شاهد آورده است. [که این مطلب او صد در

۱. «عن أم جعفر أن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت لأسماء بنت عمیس: يا أسماء، إني قد استقبحت ما يُصْنَعُ بالنساء إنه يُطْرَحُ على المرأة الثوب فَيَصِفُّهَا، قالت أسماء: يا ابنة رسول الله ألا أريك شيئاً رأيته بأرض الحبشة؟ فدعت بجرائد رَطْبَةِ فحنتها ثم طرحت عليها ثوباً، فقالت فاطمة: ما أحسن هذا وأجمله؟ لا تُعْرِفُ به المرأة من الرجل، فاذا أنا مُتُّ فاغسليني أنت وعلی، و لا تدخلی علی أحداً.» (همان)

۲. «و قد خرَّج الدولابی معنى ذلك مختصراً، و فيه أنها لما أرتها النعش تبسمت، و ما رویت متبسمة - یعنی بعد النبی صلی الله علیه و سلم - إلا یومئذ.» (همان)

صد صحیح و مطابق با واقع است] ولی آقای سمهودی نگفته و روشن نکرده است که کدام یک از حکام و والیان زمان حضرت زهرا علیها السلام با او دشمنی و عداوت داشتند؟ چه کسانی و با چه انگیزه‌ای فاطمه پاره تن رسول خدا را رنجاندند؟ چه کسی سبب شد که فاطمه علیها السلام وصیت کند شبانه دفنش کنند؟ چه امزی موجب شد که حاکم وقت از حادثه جانکاه درگذشت زهرا علیها السلام بی خبر بماند و حتی از درک ثواب نماز بر جنازه او محروم شود؟

و لأئى الأمور تُدفن سرّاً بِضعة المصطفى و تُعفى ثراها
چه عاملی و چه دستی آن همه خون به دل پر غصه دختر
رسول خدا کرد؟

آری آنقدر کار بر آن حضرت سخت و ناگوار و غیر قابل تحمل شد که سر قبر پدر آمد و خاک قبر پدر بزرگوارش را بر گرفت و بویید و این اشعار را قرائت کرد:

ماذا على من شمّ تربة احمد أن لا يشمّ مدى الزّمان غوالياً
صبت على مصائب لو أنّها صبت على الايام صرن ليالياً^۱

«باکی نیست بر کسی که تربت احمد علیه السلام را بویید که برای

همیشه بوی خوش نبوید.»

«آنقدر غم و اندوه بر جان من فرو ریخت که اگر بر روزها

می ریخت آنها تبدیل به شب تار می شدند.»



آری آقای «سمهودی» زنده نبود که ببیند هر گاه
علاقه‌مندان به اهل بیت رسول الله ﷺ روی قبور آنها بنایی
سر پا کنند و هابیه‌ها آن را تخریب و از بین می‌برند.

آیه‌الله العظمی فاضل لنکرانی (مدظله العالی):
تخریب قبور ائمه بقیع دارای دو پیام است:

در مجلسی که به مناسبت ائمه بقیع علیهم‌السلام تشکیل شده بود،
معظم له فرمودند:

«تخریب بناها و آثار ائمه بقیع علیهم‌السلام دو پیام داشته و دارد:

اول این است که پیش از تخریب آنها به شیعیان که به
زیارت آنها نائل می‌شدند و در حضورشان عرض ادب
می‌کردند، تهمت می‌زدند که اینها «شیعیان» طلا و نقره را
می‌پرستند، طلا و نقره را می‌بوسند و به خاطر ضریح طلا
و نقره جمع می‌شوند، ولی تخریب قبور توسط هابیه‌ها
پیام داد که چنین نیست و می‌بینند که پس از تخریب،
شیعیان همچنان در مقابل قبور با خاک یکسان شده ائمه
بقیع علیهم‌السلام حضور عاشقانه و خالصانه پیدا می‌کنند و چه
بسا با دیدن آن وضع رقت بار بیشتر متأسف و متأثر و
محزون می‌گردند.

دوم این است که: عمل آنها ثابت کرد که اهل بیت
پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا چه حدّ مظلوم بوده و هستند و آنچه
برای شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام ناگوارتر است
مظلومیت اهل بیت است، مظلومیت ائمه بقیع علیهم‌السلام است.

مرآت الحرمین

ابراهیم رفعت پاشا در سفرنامه‌اش «مرآت الحرمین»، ج ۱، ص ۴۵۰، ضمن بیان جزئیات حجره شریفه حضرت زهرا علیها السلام نوشته است:

«داخل حجره، ضریحی وجود دارد که گمان می‌کنند این ضریح روی قبر فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است ولی ثابت نیست.»

در صفحه ۳۸۳ همین جلد، نوشته است:

«وارد مسجد النبی شدیم و در سه مکان زیارت کردیم... مکان سوم را که برای زیارت رفتیم، گفته شد: این مکان محل دفن فاطمه زهرا علیها السلام است.»

الرحلة الحجازية

محمد لبیب بتونوی، در سفرنامه «الرحلة الحجازية»، ص ۳۲۷، آورده است که:

«طول حجره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از جنوب چهارده متر و نیم است، از شمال چهارده متر است، از شرق و غرب حدود هفت متر و نیم است و این حجره از داخل با دو درب که یکی سمت شرق است و یکی سمت غرب، به حجره بزرگ متصل است و بین این دو درب، ضریحی نصب است، بر مکانی که به گفته اکثر، (کثیرین -

بیشترین‌ها) حضرت فاطمه علیها السلام در آنجا دفن است.»^۱

التاریخ القویم

محمد طاهر الکردی المکی در کتاب (التاریخ القویم، ج ۱، ص ۲۴۳) عین عبارت (بتنونی) را آورده است.

هدف از آوردن این عبارات

هدف از آوردن برخی عبارات اهل تسنن در رابطه با محل دفن حضرت زهرا علیها السلام این است که، اولاً: هر گاه ما «شیعیان» در مدینه منوره با چون و چراهای بعضی از آنها مواجه شدیم، پاسخ آماده و مناسب و مستدل داشته و ارائه دهیم، ثانیاً: از آنها سؤال کنیم که چرا و به چه جهت نام و آثار عده‌ای در مسجد النبی ثبت شده و در دید عموم مسلمانان قرار گرفته است با اینکه برخی از آنها جعلی و دروغ و علاوه طبق گفته و هابیها بدعت است، اما نام و یاد و اثر پاره تن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ناپدید و به فراموشی سپرده شده است؟ به طوری که گویا فاطمه‌ای وجود نداشته و رسول خدا دختری

۱. «أما مقصورة السيدة فاطمة الزهراء، فطولها من الجنوب ۱۴ متراً و نصف، و من الشمال ۱۴ متراً فقط، و من الشرق و الغرب نحو سبعة امتار و نصف. و هي متصل بالمقصورة الكبرى من الداخل بنايين، أحدهما الى الشرق و الآخر الى الغرب، قد اقيم فيما بينهما ضريح على المكان الذي دُفنت فيه السيدة فاطمة على قول الكثيرين، و في داخل المقصورة الكبرى الحجرة الشريفة و هي المكان الذي توفي به رسول الله صلی الله علیه و آله...»

به نام زهرا نداشته است. گویا ذریهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مادری به نام فاطمه نداشته‌اند.

چرا و چگونه است که هر گاه مسلمانان سر قبر ابوبکر و عمر بایستند و زیارت بخوانند عبادت و اطاعت تلقی می‌شود، اما چنانچه کسی مقابل حجرهٔ مظلومهٔ عالم حضرت زهرا علیها السلام ایستاد و عرض سلام نمود شرک و خروج از دین محسوب می‌شود؟

چرا و چگونه است که اگر کسی مقابل حجرهٔ فاطمهٔ زهرا علیها السلام بایستد و به احتمال اینکه قبر آن حضرت در حجرهٔ شریفه است، چند جمله زیارت و دعا یا قرآن بخواند مورد تعرض قرار می‌گیرد و او را از آنجا دور می‌کنند؟ و چه بسا ایستادن در آنجا و دعا و زیارت خواندن را موجب شرک و خروج از دین بدانند؟ البته تا کسی نبیند و مبتلا نشود، باور نمی‌کند.

(جهت روشن شدن علت این سختگیریها به جلد دوم «چرا چرا؟»

صفحه ۱۶۳، مراجعه شود.)

لبخند فاطمه علیها السلام

آن بانوی بزرگوار به اسماء دختر عمیس فرمود: چه زشت است که این گونه بدن زن را حمل می‌کنند که حجم آن مشخص و قابل توصیف است. بدن مرا اینگونه حمل نکنید.



اسماء عرض کرد: در حبشه مردگان را در تابوت تشییع می‌کنند. ما برای بدن شما تابوت تهیه می‌نمائیم. فاطمه از این طرح بی سابقه در حجاز که حافظ شخصیت و شرافت بانوان با عفت است، آنچنان خوشحال شد که تبسم بر لبانش نقش بست: «وَمَا رُؤِيتَ مَتَبَسِّمَةً إِلَّا يَوْمَئِذٍ» و حال اینکه پس از رحلت پیامبر تا آن روز لبخندی از فاطمه عليها السلام مشاهده نشده بود.^۱

و جاوزوا الحدَّ بلطم الخدِّ

شلتَّ يد الطغیان و التعدّی

و الأثر الباقي كمثل الدمليج

فی عضد الزهراء اقوی الحجج

و لست ادري خبر المسمار

سل صدرها خزانه الأسرار

افسوس پس از وفات احمد

از جور و جفا و ظلم بی حد

پهلوش ز ضرب در شکستند

بازوش ز تازیانه خستند

بر روی چو ماه انور او

برگ گل و روی اطهر او

از کینه عدو نواخت سیلی

وز سیلی کین بگشت نیلی

تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«تسبیح فاطمه هر روز، بعد از هر نماز، نزد من محبوب تر

است از هزار رکعت نماز در هر روز»^۱

و آن ۳۴ مرتبه الله اکبر و ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۳ مرتبه

سبحان الله است.

دو روایت از حضرت زهرا علیها السلام

۱- ارزش علم و یاد دادن مسائل شرعی

در روایت است که:

«زنی خدمت حضرت زهرا علیها السلام رسید و عرض کرد: مادر سالمندی دارم که در مسأله نماز خود دچار اشتباه می‌گردد، مرا نزد شما فرستاده تا حکم شرعی او را بی‌پرسم، حضرت زهرا علیها السلام پاسخ داد، وی رفت و بار دوم و سوم آمد و مسأله پرسید و پاسخ گرفت، این عمل تا ده مرتبه تکرار شد و حضرت زهرا علیها السلام پاسخ دادند، آن زن از زیادی سؤال و مراجعه شرمنده شد و عرض کرد: بیش از این شما را زحمت نمی‌دهم، حضرت فرمود: باز هم بیا و بپرس، آیا اگر کسی را اجیر کنند که بار سنگینی را با اجرت صد هزار دینار بالای بام خانه ببرد، از سنگینی آن بار هیچ احساس خستگی می‌کند؟

۱. قال علیه السلام: «تسبیح فاطمة كل يوم في دبر كل صلاة احب الي من صلاة الف

رکعة في كل يوم»؛ وسائل الشیعه، ج ۴، ابواب التعقیب، باب ۹، ح ۲.

زن گفت: خیر.

فرمود: پس بدان به هر مسأله‌ای که به تو یاد دادم، از زمین تا عرش خدا که پر از درّ و جواهر باشد، به من مزد داده می‌شود لذا شایسته است که من بخاطر پاسخ به مسائل تو احساس خستگی نکنم، (سپس فرمود):
از پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

روز قیامت علمای امت محشور می‌شوند و به اندازه علم و به اندازه کوشش آنها در ارشاد بندگان خدا خلعت کرامت پوشانده می‌شوند، حتی اینکه به برخی از علما هزار هزار خلعت نور پوشانده می‌شود، سپس منادی خداوند ندا می‌دهد:

ای کسانی که مسؤلیت پاسخ‌گویی به مسائل شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله را هنگام جدایی آنان از امامان خود، به عهده گرفتید و مسائل شرعی را به آنان آموختید، اینها شاگردان و افرادی هستند که به آنها مسأله یاد دادید و در ارشادشان کوشیدید اکنون خلعت بهشتی بر آنها بپوشانید، آن علما به هر کس که از آنان مسأله یاد گرفته و ارشاد شده است به قدری که چیز یاد گرفته خلعت بهشتی می‌پوشانند، حتی در میان این افراد و شاگردان شخصی باشد که صد هزار خلعت از نور بر او می‌پوشانند (به اندازه‌ای که کسب فیض نموده و مسأله یاد گرفته است) (تا آنکه حضرت به آن زن فرمود):

ای زن هر رشته از آن خلعتها، هزار هزار مرتبه برتر است از آنچه خورشید بر آن می‌تابد، زیرا این رشته‌ها و خلعتها آمیخته به غم و غصه نیستند و آنچه خورشید بر آن

می تابد آمیخته به غم و غصه است.»^۱

۲- ارزش و منزلت روایت

نقل است که شخصی آمد خدمت حضرت زهرا علیها السلام و گفت:

«ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا رسول خدا چیزی نزد شما گزارده است که آنرا به من بیاموزی؟ (آنرا مانند طوقی به گردن من بباییزی) حضرت زهرا علیها السلام به زنی که در خدمتش بود، فرمود: آن لوحی که روی آن نوشته بود بیاور، آن زن گشت و لوح را نیافت، حضرت زهرا علیها السلام به او فرمود: وای بر تو، تجسس کن و آن لوح را پیدا کن،

۱. «حضرت امرأة عند فاطمه الصديقة علیها السلام فقالت: إن لی والدۀ ضعیفة، و قد لبس علیها فی أمر صلاحها شیء، و قد بعثتني الیک أسالک، فأجابتها عن ذلك، ثم ثنت فأجابت، ثم ثلثت فأجابت، إلی أن عشرت فأجابت، ثم خجلت من الکثرة، و قالت: لا أشق علیک یا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله قالت فاطمه علیها السلام: فاسألنی عما بدالک، أ رأیت من ذا الذی یصعد یوماً إلی سطح بحمل ثقیل و کراه مئة ألف دینار أ یثقل علیه ذلک؟ فقالت: لا، فقالت: أ کُتِرتُ أنا لکل مسألةٍ بأکثر من ملء ما بین الثری الی العرش لؤلؤاً، فأحرى أن لا یثقل علی، سمعت أبی صلی الله علیه و آله یقول: إن علماء شیعتنا یحشرون فیخلع علیهم من خلع الکرامات علی قدر کثرة علومهم، و جدهم فی إرشاد عباد الله، حتی یخلع علی الواحد منهم ألف خلعة من نور، ثم ینادی مناد فی السماء من ربنا عز و جل: أیها الکافلون لأیتام آل محمد الناعشون لهم عند إنقطاعهم عن آبائهم الذین هم أئمتهم، هؤلاء تلامذتکم، و الأیتام الذین کفَلْتُمُوهُمْ، و نَعَشْتُمُوهُمْ، فأخلعوا علیهم خلع العلوم فی الدنیا، فیخلعون علی کل واحد من أولئک الایتام علی قدر ما أخذ عنهم من العلوم، حتی أن فیهم ... یعنی فی الایتام - لمن یخلع علیه مئة ألف خلعة، (الی أن قالت): یا أمة الله إن سلکاً من تلك الخلع لأفضل مما طلعت علیه الشمس ألف مرة، و ما فضل ما طلعت علیه الشمس؟ فانه مشوب بالتنغیس و الکردر.»؛ (منیة المرید، فی آداب المقید و المستفید، ص ۲۴).

بدرستی که آن لوح نزد من معادل حسن و حسینم می‌باشد، زن گشت و لوح را که در ظرف زباله انداخته بود، پیدا کرد، در آن لوح چنین نوشته بود:

محمد پیامبر خدا ص فرمود: از مؤمنین نیست کسی که همسایه او از شرش در امان نباشد.

هر کس که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، همسایه اش را اذیت نمی‌کند.

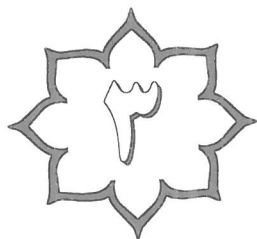
هر کس ایمان به خدا و روز قیامت دارد، حرف خوب بر زبان جاری کند یا ساکت باشد.

خداوند انسان نیکوکارِ بردبارِ پارسا را دوست می‌دارد و انسانِ ناسزاگوییِ بخیل و اصرار کننده بر گدایی را دشمن می‌دارد.

بدرستی که حیا از ایمان است و ایمان موجب دخول در بهشت است و دشنام دادن، بی شرمی است و بی شرمی موجب دخول در آتش است.»^۱



۱. «عن ابن مسعود قال: جاء رجل الى فاطمة ع فقال يا بنت رسول الله ص هل ترك رسول الله ص عندك شيئاً فطوّقني به فقالت: يا جارية هاتِ تلك الجرّيدة فطلبتها فلم تجده فقالت: ويلك، اطلبيها فانها تعدل عندي حسناً و حسيناً، فطلبتها فاذا هي قد قممتها في قمامتها فاذا فيها قال: محمد النبي ص ليس من المؤمنين من لم يأمن جاره بوائقه و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يؤذي جاره و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقل خيراً او يسكت ان الله تعالى يحبّ الخيّر الحليم المتعفف و يبغض الفاحش البذاء السائل الملحف انّ الحياء من الإيمان و الأيمان في الجنة و انّ الفحش من البذاء و البذاء في النار.»؛ سفينة البحار، باب الحأ بعده الدال، (حدّث).



پرتوی از زندگانی

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

نام مبارک آن حضرت : حسن.

لقب مشهور : مجتبیٰ.

کنیه مشهور : ابا محمد.

پدر بزرگوار : امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام.

مادر گرامی : فاطمه زهرا علیها السلام.

تاریخ ولادت : پانزدهم ماه رمضان سال سوم هجری.

تاریخ شهادت : بیست و هشتم ماه صفر سال پنجاهم هجری و به

قولی هفتم ماه صفر و به قولی آخر ماه صفر.

مدت عمر مبارک : (بنابر مشهور) چهل و هفت سال.

مدت امامت : ده سال.

محل شهادت : مدینه منوره

محل دفن : قبرستان بقیع



امام مجتبیٰ علیه السلام مورد علاقه شدید رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، پس از رحلت آن حضرت، در کنار پدر بزرگوارش امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان شرکت داشت و پس از شهادت پدر بزرگوارش، به نص و نصب شارع و شارح اسلام، به عنوان دومین امام، امامت امت اسلام را بر عهده داشت، پس از حدود شش ماه، معاویه جنگی را بر آن حضرت تحمیل نمود و مردم آن حضرت را تنها گذاشتند.

در خطبه‌ای که بعد از برقراری صلح با معاویه ایراد کرد
چنین فرمود:

ایها الناس، بدانید که بهترین زیرکی‌ها تقوا و پرهیزکاری
است و بدترین حماقت‌ها، فجور و معصیت الهی است،
ایها الناس اگر در زیر این آسمان بگردید مردی که جدش
رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد نخواهید یافت بجز من و برادرم
حسین، خدا شما را به محمد صلی الله علیه و آله هدایت کرد، شما از اهل
بیت او دست برداشتید، به درستی که معاویه با من در
امری که مخصوص من بود منازعه کرد و من سزاوار آن
بودم، چون یآوری نیافتم، برای صلاح امت و حفظ خون
آنها، از آن دست برداشتم.^۱

عبادت و زهد امام مجتبیٰ علیه السلام

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

پدرم از پدر خود خبر داد که حضرت امام حسن علیه السلام در
زمان خود از همه مردمان، عبادت و زهدش بیشتر بود و
هر گاه به سفر حج می‌رفت، پیاده می‌رفت و گاهی با پای
برهنه راه می‌پیمود و هر گاه مرگ و قبر و بعث و نشور و
گذشتن بر صراط را یاد می‌نمود، گریه می‌کرد، و چون
عرض اعمال را بر حق تعالی یاد می‌کرد، ناله سر می‌داد و
بی هوش می‌گشت، و چون به نماز می‌ایستاد بندهای

بدنش می لرزید به جهت اینکه خود را در مقابل پروردگار خویش می دید، و چون بهشت و دوزخ را یاد می کرد، اضطراب می نمود، مانند اضطراب کسی که او را مار یا عقرب گزیده باشد و از خدا بهشت را مسألت می کرد و از آتش جهنم بخدا پناه می برد، و هر گاه در قرآن تلاوت می کرد: ﴿یا ایها الذین آمنوا﴾ می گفت: «لبيک اللهم لبيک» و در هیچ حالی کسی او را ملاقات نکرد مگر آنکه می دید که مشغول به ذکر خداوند است و زبانش از تمام مردم راستگوتر بود و بیانش از همه فصیح تر بود...^۱

نیز نقل شده که:

هر گاه وضو می گرفت بدنش می لرزید و رنگ مبارکش زرد می شد، سبب این حال را از آن حضرت پرسیدند، فرمود: سزاوار است بر کسی که می خواهد نزد ربّ العرش به بندگی بایستد آنکه رنگش زرد گردد و بدنش بلرزد.^۲

حلم امام حسن علیه السلام

نقل شده که روزی آن حضرت سواره از راهی عبور می کرد، مردی از اهل شام آن حضرت را ملاقات کرد و بدون مقدمه و بلافاصله آن حضرت را لعن و ناسزای بسیار گفت، آن بزرگوار هیچ نفرمود تا مرد شامی از دشنام دادن فارغ شد: آنگاه آن

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۱.

۲. همان، ص ۳۳۱.

جناب رو به آن مرد کرد و بر او سلام کرد و خنده نمود و فرمود:
 ای شیخ گمان می‌کنم که غریب می‌باشی و گویا بر تو
 مشتبه شده باشد امری چند، پس اگر از ما طلب رضایت
 کنی از تو راضی و خشنود می‌شویم و اگر چیزی سؤال
 کنی عطا می‌کنیم و اگر از ما طلب ارشاد و هدایت کنی تو
 را ارشاد می‌کنیم و اگر کمک کار بطلبی فراهم می‌کنیم و
 اگر گرسنه باشی تو را سیر می‌کنیم و اگر برهنه باشی تو را
 می‌پوشانیم و اگر محتاج باشی بی‌نیازت می‌کنیم و اگر بی
 سر پناه باشی پناهت می‌دهیم و اگر حاجتی داری
 حاجتت را بر می‌آوریم و اگر به خانه ما بیایی و مهمان ما
 باشی تا وقت رفتن برای تو بهتر خواهد بود زیرا خانه ما
 وسیع و جاه و مال ما فراوان است.

چون مرد شامی این سخنان را از آن حضرت شنید
 گریست و گفت:

شهادت می‌دهم که تویی خلیفه الله در روی زمین و خدا
 بهتر می‌داند که رسالت و خلافت را در کجا قرار دهد، پیش
 از آنکه تو را ملاقات کنم تو و پدرت دشمن‌ترین خلق
 بودید نزد من، و اکنون محبوب‌ترین خلق خدایید نزد من.

پس بار خود را به خانه آن حضرت فرود آورد و تا در
 مدینه بود مهمان آن جناب بود و از محبان و معتقدان خاندان
 نبوت و اهل بیت رسالت گردید.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴.

شهادت امام مجتبیٰ علیه السلام

معاویه بن ابوسفیان می دانست که وجود امام حسن علیه السلام برای حکومت بنی امیه خطر دارد، لذا جعهده، دختر اشعث، همسر امام را که پدر و برادرش در خدمت معاویه بودند، فریب داد تا امام علیه السلام را مسموم نماید، و آن زن بی وفا چند مرتبه آن حضرت را مسموم کرد و بار آخر با سمّ سفارشی معاویه، حضرت را به شهادت رساند.

از تاب رفت و تشت طلب کرد و ناله کرد

آن تشت راز خون جگر باغ لاله کرد

خونی که خورد در همه عمر از گلو بریخت

خود را تهی ز خون دل چند ساله کرد

در مظلومیت امام مجتبیٰ علیه السلام همین بس که جسد مبارکش را در روز روشن، و در وطن خود و در کنار مرقد مطهر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در برابر چشم برادران و فرزندان و برادر زادگان و بزرگان فامیل و مردم شهر مدینه، تیر باران کردند و حرمت برای جدش و برای مادرش، برای خود و برادرانش برای مدینه الرسول... قائل نشدند، و از هیچ یک از این امور شرم و حیا نکردند و حقد و کینه های بدر و احد و غیر اینها را ظاهر ساختند، الا لعنة الله على القوم الظالمين.

حلم آن حضرت معادل کوه...

روایت است که:

وقتی جنازه امام حسن علیه السلام را به سمت بقیع حرکت دادند و آتش فتنه خاموش شد، مروان نیز مشایعت کرد و تابوت امام حسن علیه السلام را بر دوش کشید، امام حسین علیه السلام فرمود که: آیا جنازه امام حسن علیه السلام را حمل می‌کنی و حال آنکه به خدا قسم پیوسته در حال حیات برادرم، دل او را پر از خون نمودی و پی در پی جرعه‌های غیظ به او می‌خورانیدی؟

مروان گفت: من این کارها را با کسی به جا آوردم که حلم و بردباری او با کوه‌ها معادل بود.^۱

و حلمه له المقام السامی

فی حلمه ضلّت أولو الأحلام

و صبره العظیم فی الهزائن

یکاد أن یلحق بالمعاجز

من حلمه أصابه من البلا

ما لا تطیقه السما و ات العلی^۲

روایت است که:

امام حسین علیه السلام خواست در روضه مبارکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را باز کند که جنازه امام حسن علیه السلام را در آنجا

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۱۹.

۲. از ارجوزه مرحوم اصفهانی طاب ثراه.



دفن نماید، مروان و آل ابوسفیان و عده‌ای دیگر جمع شدند و آن زن را سوار کرده و مانع دفن حضرت در پهلوی جدش شدند و سرانجام جنازه را تیر باران کردند تا آنکه هفتاد تیر از جنازه آن جناب بیرون آوردند. بنی هاشم خواستند شمشیر بکشند و جنگ کنند، امام حسین علیه السلام آنها را قسم داد که چنین نکنند و وصیت امام حسن علیه السلام را که فرموده بود: «پای جنازه‌ام قطره‌ای خون ریخته نشود» ضایع نکنند.

جسد مقدس امام حسن علیه السلام را به جانب بقیع حمل نمودند و نزد جدده اش «فاطمه بنت اسد» دفن کردند.^۱

بقیع و ارزش دفن در آن

از جمله مکانهای بسیار با شرافت بقیع است که هر کس را در آن مکان مقدس دفن کنند چنانچه شرایط ایمان صحیح را دارا باشد، بدون حساب داخل بهشت می شود.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

«خداوند متعال روز قیامت امر می کند اطراف قبرستان حَجُّون (که در مکه است) و قبرستان بقیع را بگیرند و آنها را در بهشت قرار دهند.»^۲

۱. تلخیص از منتهی الآمال.

۲. «ان الله تعالى يأمر يوم القيامة أن يأخذوا باطراف الحجون و البقیع فیطرحان فی الجنة»، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۰۸ و منتهی الآمال، تاریخ امام سجاد علیه السلام.

همچنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

«کسی که در مقبرهٔ ما «بقیع» دفن گردد از شفاعت من برخوردار خواهد شد.»^۱

نیز نقل شده که یکی از روزها آن حضرت به بقیع آمد و

فرمود:

«در آخرت از این قبرستان هفتاد هزار نفر بر انگیخته شده و بدون حساب به بهشت می‌روند در حالی که صورتهای آنان مانند ماه شب چهارده می‌درخشد.»^۲

زیارت و گریه بر امام حسن علیه السلام

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

هر کس بر فرزندم حسن بگرید دیده‌اش نابینا نشود
روزی که دیده‌ها نابینا شوند و هر کس بر مصیبت او
اندوهناک شود، اندوهناک نشود دل او در روزی که دل‌ها
اندوهناک شوند، و هر کس او را در بقیع زیارت کند،
قدمش بر صراط نلغزد، روزی که قدمها بر آن لرزان و
بلغزد.^۳

۱. وفاء الوفا سمهودی.

۲. همان.

۳. امالی شیخ صدوق رحمته الله علیه، مجلس ۲۴، ذیل ح ۲، ضمناً این روایت طولانی است و بطور کامل در کتاب چرا چرا؟، ج ۱، ص ۲۳۲ آورده‌ام.

برخی از مواعظ امام حسن علیه السلام

۱- نصایح آن حضرت در بستر شهادت

جناده بن ابی امیه گوید: در بیماری امام حسن علیه السلام که به آن بیماری ارتحال فرمود، به خدمت آن حضرت رفتم، دیدم در جلوی حضرت تشتی گذاشته و لخته‌های خون از گلوی مبارکش در آن تشت می‌ریخت...، در این موقع از آن حضرت تقاضای موعظه کردم، پذیرفت و فرمود:

آماده سفر آخرت باش و قبل از مرگت توشه سفر را تهیه کن و بدان که تو در طلب دنیایی و مرگ تو را می‌طلبد، غصه آینده را در زمان حال نخور، بدان که آنچه بیشتر از روزی‌ات جمع می‌کنی، خزینه دار دیگران هستی. بدان که در حلال دنیا حساب و در حرامش عقاب و در چیزهای شبهه ناک توبیخ می‌باشد.

پس دنیا را به منزله مرداری بیندار و از آن به مقدار آنچه که انسان مضطر، از گوشت مردار استفاده می‌کند، بهره‌گیر، تا اگر حلال باشد، زهد پیشه کرده باشی، و اگر حرام باشد، معذور شناخته شوی، و اگر شبهه ناک باشد توبیخ مختصری شوی. برای دنیایت چنان کار کن که گویا همیشه هستی، و برای آخرت آنگونه باش که گویا فردا خواهی مرد. اگر عزت، بدون طایفه و هیبت، بدون قدرت می‌خواهی، از ذلت معصیت به عزت اطاعت خداوند پناه ببر.^۱

۱. «استعدَّ لِسَفَرِكَ وَ حَصَّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ، وَ أَعْلَمْ أَنَّكَ تَطْلُبُ الدُّنْيَا، وَ

۲- صفات یا ارزش

حضرت فرمود:

ای انسان از حرام‌های خداوند دوری کن تا عابد محسوب شوی، و به آنچه خدا به تو داده راضی باش که در این صورت غنی می‌باشی، و با هر که همسایه شدی حسن جوار داشته باش تا مسلمان واقعی باشی، و با مردم آن چنان رفتار کن که دوست داری دیگران با تو چنان رفتار نمایند، تا عادل شناخته شوی.^۱

۳- اهمیت و ارزش مشورت

نیز آن حضرت فرمود:

هیچ گروهی در کار خود به مشورت نپرداختند مگر آن‌که به کمال خود راه یافتند.^۲

→ الْمَوْتُ يَطْلُبُكَ وَلَا تَحْمِلُ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ، وَ اعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئاً فَوْقَ قُوَّتِكَ إِلَّا كُنْتَ خَازِناً لَعَيْرِكَ، وَ اعْلَمْ أَنَّ فِي حَلَالِهَا حِسَاباً وَ فِي حَرَامِهَا عِقَاباً وَ فِي الشُّبُهَاتِ عِتَاباً فَأَنْزِلِ الدُّنْيَا مَنْزِلَةَ الْمَيْتَةِ، خُذْ مِنْهَا مَا يَكْفِيكَ فَانْكَرْ ذَلِكَ حَلَالاً قَدْ زَهَدْتَ فِيهِ وَ انْكَرْ حَرَاماً لَمْ يَكُنْ فِيهِ وَزْرٌ فَاخْذَتْ كَمَا أَخَذَتْ مِنَ الْمَيْتَةِ، فَانْكَرْ الْعِتَابَ فَالْعِتَابُ يَسِيرٌ وَ اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا، وَ اعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا وَ إِذَا ارْتَدَتْ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَ هَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ فَارْجِعْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹.

۱. «قال عليه السلام: يابن آدم! عَفَّ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ تَكُنْ عَابِداً، وَ أَرْضِ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ تَكُنْ غَنِيًّا، وَ أَحْسِنْ جَوَارِ مَنْ جَاوَزَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا، وَ صَاحِبِ النَّاسِ بِمِثْلِ مَا تُحِبُّ أَنْ يَصَاحِبُوكَ بِهِ تَكُنْ عَدْلًا.»

۲. «قال عليه السلام: مَا تَشَاوَرُ قَوْمٌ إِلَّا هُدُوا إِلَى رُشْدِهِمْ.» : تحف العقول، سخنان کوتاه امام حسن مجتبیٰ علیه السلام، حدیث شماره ۱.



۴- معنای بخل

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

بخل آن است که انسان آنچه را انفاق کرده، هدر رفته
پندارد و آنچه را جمع کرده مایه شرافت بداند.^۱

۵- سه خصلت مهاک

نیز آن حضرت فرمود:

سه خصلت ناپسند موجب هلاکت مردم است: تکبر،
حرص و حسد، زیرا تکبر دین را از بین می‌برد و شیطان
بخاطر تکبر گرفتار لعنت گردید، و حرص دشمن جان
آدمی است و حضرت آدم به خاطر حرص از بهشت
اخراج گردید، و حسد پیشرو بدیها است، و قابیل به
خاطر حسدورزی برادرش هابیل را کشت.^۲

۶- ادب و آداب غذا خوردن

۳- نقل است که امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

«در غذا خوردن دوازده صفت است که بر هر مسلمانی
لازم است آنها را بداند، چهار صفت واجب است، چهار

۱. «قال علیه السلام: الْبُخْلُ أَنْ يَرَى الرَّجُلُ مَا أَنْفَقَهُ تَلْفًا، وَ مَا أَمْسَكَهُ شَرْفًا»؛

الدرة الباهرة/ ۲۲.

۲. «قال علیه السلام: هَلَكَ النَّاسُ فِي ثَلَاثٍ: الْكِبْرُ، وَالْحِرْصُ، وَالْحَسَدُ. فَالْكِبْرُ هَلَاكُ الدِّينِ

و بِهِ لُعِنَ ابْلِيسُ، وَ الْحِرْصُ عَدُوُّ النَّفْسِ وَ بِهِ أُخْرِجَ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ الْحَسَدُ رَائِدُ

السُّوءِ، وَ مِنْهُ قَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ»؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۷۷.

صفت مستحب است، چهار صفت ادب است.

اما چهار صفت که واجب است عبارتند از:

۱. معرفت، ۲. رضا، ۳. گفتن بسم الله، ۴. شکر.

اما چهار صفت که مستحب است عبارتند از:

۱. دست را قبل از غذا شستن، ۲. هنگام غذا خوردن بر

سمت چپ نشستن، ۳. با سه انگشت غذا خوردن، ۴. بعد

از غذا انگشتان را تمیز نمودن.

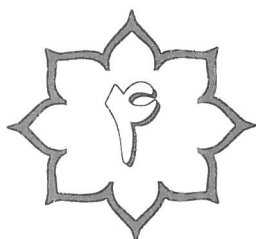
اما ادب غذا خوردن عبارتند:

۱. از جلوی خود غذا خوردن، ۲. لقمه را کوچک گرفتن،

۳. غذا را خوب جویدن، ۴. بصورت مردم کم نگاه

کردن.^۱





پرتوی از زندگانی

امام زین العابدین علیه السلام

امام سجاد علیه السلام

نام مبارک آن حضرت : علی .

لقب مشهور : زین العابدین و سید الساجدین .

کنیه معروف : ابو محمد و ابو الحسن .

پدر بزرگوار : امام حسین علیه السلام .

مادر مکرمه : شهربانو دختر یزدگرد .

محل ولادت : مدینه منوره

تاریخ ولادت (بنابر مشهور) : پانزدهم جمادی الاولی یا پنجم

شعبان سال ۳۸ هجری قمری، در مدینه منوره .

تاریخ شهادت : ۱۲ یا ۱۸ یا ۲۵ محرم سال ۹۴، یا ۹۵ هجری

قمری .

محل شهادت : مدینه منوره

مدت عمر شریف : (بنابر مشهور) ۵۷ سال .

مدت امامت : ۳۵ سال .

محل دفن : مدینه منوره، قبرستان بقیع

سبب شهادت : سمی بود که به دستور ولید بن عبدالملک و به

قولی به دستور هشام بن عبدالملک به آن حضرت خورانده شد .



ابتدای درخشش امام سجاد علیه السلام

جلوه و درخشش امام سجاد علیه السلام از عصر عاشورای سال

۶۱ هجری آغاز شد .

آن حضرت ادامه دهنده راه عاشورائیان و پاسدار هدف مقدس شهیدان و به ثمر رساننده نهضت بزرگ و بی مانند پدر بزرگوارش ابا عبدالله الحسین علیه السلام شد.

امام سجاد علیه السلام شهادت‌ها را مشاهده و سختی‌های کربلا را حس و لمس کرده و مظلومیت پدر و شقاوت یزیدیان را نظاره فرموده و با خطابه‌های پر جوش و پر محتوا و به موقع و کاملاً حساب شده، نقش امامت خود را در نهایت قدرت و با کمال شجاعت و شهامت، ایفا و در حقیقت، معنای امام و امامت را به امت اسلام فهمانده و عملاً به اثبات رساند.^۱

گوشه‌ای از آثار و خصوصیات امام سجاد علیه السلام

- ۱- صحیفه کامله، که عروة الوثقی شیعیان است و به اخت القرآن و زبور آل محمد صلی الله علیه و آله ملقب است.
- ۲- جمع شدن نجابت عرب و عجم در آن حضرت به

۱. جای بسی تأسف است که بعضی افراد از روی بی توجهی و نادانی امام سجاد علیه السلام را به عنوان بیمار کربلا مطرح و طوری وانمود می‌کنند که گویا آن حضرت یک شخص ناتوان، بی حال، افسرده و ناکار آمد بوده است. بلی، مصلحت الهی ایجاب کرد که آن حضرت در روز عاشورا در شدت تب و بیماری و ضعف جسمی قرار گیرد ولی پس از آن بلافاصله عارضه برطرف گردید و حضرت هر چند گرفتار ضعف جسمی و طبعاً لاغر اندام بود اما این وضع منافات با قدرت و توان روحی و شجاعت ذاتی و واجد صفات مقام امامت و ولایت بودن نداشت. شاهد گویای این حقیقت سخنان آن حضرت در کوفه و خطبه‌اش در شام و سایر سخنانش در طول سفر تا مراجعت به مدینه است.

اعتبار پدر و مادر بزرگوارش که به این لحاظ به «ابن الخیرتین» ملقب است.

۳- انتشار اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت، لذا او را «آدم بنی الحسین» گویند.

۴- رئیس البکائین بحساب آمد، زیرا وارد شده که بکائین (بسیار گریه کننده‌ها) پنج نفر بوده‌اند، آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه زهرا و امام زین العابدین علیه السلام.^۱

۵- بیست سال بر پدر بزرگوارش گریست و نزد آن حضرت غذایی نگذاشتند مگر آنکه گریه کرد تا آنکه یکی از خادمان آن حضرت عرض کرد: ای آقای من! وقت آن نشده است که اندوه شما بر طرف شود؟ فرمود: وای بر تو، یعقوب پیغمبر صلی الله علیه و آله دوازده پسر داشت، خداوند سبحان یکی از آنها را از او پنهان کرد، آن قدر بر او گریست تا چشمانش از کثرت گریه نابینا شد و از بسیاری حزن و اندوه بر پسرش موهای سرش سفید و قدش خمیده شد و حال آنکه فرزندش در دنیا زنده بود و من به چشم خود دیدم پدر و برادر و عمو و هفده نفر از اهل بیت خود را که شهید گشته و جسدهای نازنین ایشان بر زمین افتاده بود، پس چگونه اندوه من بر طرف شود؟^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۰۹، باب حزن علی بن الحسین علیه السلام و بکائه، ح ۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸.

۶- صوت مقدس آن حضرت در تلاوت قرآن مجید، از تمام مردم، نیکوتر بود، به قدری صدایش نیکو و دل نشین بود که سقاها بر در خانه آن حضرت می ایستادند و قرائت آن جناب را گوش می کردند.^۱

۷- مکارم اخلاقش چشم گیر و سازنده بود. از باب نمونه می توان به دو مورد اشاره کرد:

مورد اول :

«روزی به عده ای گذشت که به غیبت آن حضرت مشغول بودند، آن بزرگوار ایستاد و به آنان فرمود: اگر در این عیبا که برای من می گوئید، راست می گوئید، خدا مرا بیامزد و اگر دروغ می گوئید خدا شما را بیامزد.»^۲

مورد دوم :

«هر گاه طالب علمی به خدمت آن حضرت می آمد می فرمود: «مَرَحَباً بِوَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» آن گاه می فرمود: به درستی که طالب علم وقتی که از منزل خویش بیرون می رود، پای خود را نمی گذارد بر هیچ تر و خشکی از زمین، مگر اینکه تا زمین هفتم برای او تسبیح می کنند.»^۳

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۱۶، باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن، حدیث ۱۱.

۲. منتهی الآمال، فصل دوم، مکارم اخلاق حضرت سجاد علیه السلام.

۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۸، ابواب العلم، باب ۱، ح ۱۶.

مؤلف: اگر هیچ تشویقی برای طلاب علوم دینی نبود جز همین برخورد و فرمایش امام زین العابدین علیه السلام برای آنها بس بود.

۸- عظمت آن حضرت و اشعار فرزدق:

هشام بن عبدالملک در زمان خلافت پدرش به حج رفت، در حالی که طواف می‌کرد، خواست حجر الاسود را استلام کند، از بسیاری جمعیت نتوانست و مردم به او با اینکه پسر خلیفه بود، اعتنا نکرده برایش راه باز نکردند، دستور داد منبری برای او نصب کردند و بر منبر نشست و اطرافیان او و عده‌ای از اهل شام او را احاطه کردند، در این هنگام حضرت سید الساجدین، امام زین العابدین علیه السلام وارد شد، در حالی که لباس احرام در برداشت و صورتش از زیبایی می‌درخشید و در پیشانی مبارکش اثر سجده نمایان بود، و شروع به طواف فرمود، همین که مقابل حجر الاسود رسید، مردم به ملاحظه هیبت و جلالت و عظمت آن حضرت، از اطراف حجر الاسود کنار رفتند تا امام سجاد علیه السلام استلام حجر فرمود، هشام که این منظره را تماشا می‌کرد در غیظ و غضب شد، مردی از اهل شام چون این عزت و عظمت را مشاهده کرد، از هشام سؤال کرد که این شخص کیست که مردم به این مرتبه از او هیبت می‌برند و برایش احترام قائلند؟

هشام برای اینکه اهل شام آن جناب را نشناسند، گفت: او را نمی‌شناسم، فرزدق شاعر که در آنجا حاضر بود، گفت: اگر هشام او را نمی‌شناسد، من آن حضرت را خوب می‌شناسم؛

گفت من می شناسمش نیکو

زوجه پرسى به سوى من کن رو

آن مرد شامی گفت: او کیست؟ فرزدق گفت:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَأْتُهُ

وَالْبَيْتَ يَعْرِفُهُ وَالْحِجْلُ وَالْحَرَمُ

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ

هَذَا التَّقِيُّ التَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

إِذَا رَأَتْهُ قُرَيْشٌ قَالَ قَائِلُهَا

إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَنْتَهِي الْكَرَمُ

يَكَادُ يُمَسِكُهَا عِرْفَانٌ رَاحِيَتِهِ

رُكْنُ الْحَطِيمِ إِذَا مَا جَاءَ يَسْتَلِمُ

وَلَيْسَ قَوْلُكَ مَنْ هَذَا بِضَائِرِهِ

الْعُوبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالْعَجَمُ

هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَهُ

بِجَدِّهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ قَدْ خُتِمُوا

مُقَدَّمٌ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ ذِكْرُهُمْ

فِي كُلِّ بَرٍّ وَمَخْتُومٌ بِهِ الْكَلِمُ

مَا قَالَ لَأَقُطُّ إِلَّا فِي تَشَهُدِهِ

لَوْ لَا التَّشَهُدُ كَانَتْ لِأُتَى نَعَمٌ...

هشام پس از شنیدن این قصیده، غضب کرد و مقرری

فرزدق را قطع نمود و گفت: چرا مثل این اشعار را دربارهٔ ما



نگفتی؟

فرزدق گفت: جدّی مثل جدّ علی بن الحسین علیه السلام و پدری مثل پدر او و مادری مثل مادر او بیاور تا مثل همین اشعار را دربارهٔ تو بگویم.
هشام فرزدق را زندانی کرد.

امام سجاده علیه السلام دوازده هزار درهم برای فرزدق فرستاد و پیام داد که اگر بیش از این داشتم می‌فرستادم...^۱

گزیده‌ای از مواعظ امام سجاده علیه السلام

۱- با پنج دسته از مردم رفاقت مکن

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پدرم (امام زین العابدین علیه السلام) سفارش کرد:

- با پنج طبقه از مردم رفاقت و رفت و آمد مکن:
- اول - با فاسق، زیرا که او تو را به یک وعده غذا یا به یک لقمه، بلکه به کمتر از آن می‌فروشد.
- دوم - با بخیل، زیرا اگر به مال او نیاز پیدا کنی او بخل می‌ورزد و دستت را نمی‌گیرد.
- سوم - با کذاب، زیرا او خلاف واقع را به عنوان واقع به تو وانمود می‌کند و ترا فریب می‌دهد.
- چهارم - با احمق، زیرا او می‌خواهد به تو نفع برساند ولی

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، باب احوال اهل زمان امام سجاده علیه السلام، ص ۱۲۴، ح ۱۷،
(ضمناً تمام قصیده در بحار در همین صفحه موجود است.)

از جهت حماقت و نادانی به تو ضرر می‌رساند.
پنجم - با قاطع رحم، زیرا من در سه موضع از قرآن مجید،
قاطع رحم را ملعون یافتیم.^۱

۲- خوش زبانی پنج فایده دارد

امام سجاده علیه السلام فرمود:

«خوش زبانی (حرف خوب زدن) پنج فایده دارد: ۱- مال
را بسیار می‌کند، ۲- روزی را زیاد می‌کند، ۳- عمر را
طولانی می‌کند، ۴- انسان را نزد اهل و اطرافیانش عزیز و
محبوب می‌کند، ۵- او را داخل بهشت می‌نماید.»^۲

۳- نشانه‌های مؤمن

آن حضرت فرمود:

«نشانه‌های مؤمن پنج چیز است: اول - پرهیز از گناه در
جایی که خالی از مردم است و مراقب و نگهبان وجود
ندارد. ۲- انفاق در راه خدا در هنگام تنگدستی.
۳- استقامت در برابر حوادث. ۴- کنترل نفس و بردباری
هنگام غضب. ۵- راستگویی حتی در شرایط نامطلوب.»^۳

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۱، باب من تکره مجالسته، ح ۷.

۲. امالی شیخ صدوق علیه السلام، ص ۱، ح ۱.

۳. «قال علیه السلام: علامة المؤمن خمس؛ الورع عند الخلوّة، و الصدقة عند القلّة، و الصبر عند المصيبة، و الحلم عند الغضب، و الصدق عند الخوف.» (الدرّة الباهرة/ ۲۷).

۴- آنچه مشکلات را آسان می‌کند

مردی به حضور امام سجاد علیه السلام رسید و از وضع و حال خود شکایت کرد. حضرت فرمود:

بیچاره انسان! هر روز گرفتار سه مصیبت است و از آنها عبرت نمی‌گیرد و اگر با دیده عبرت بر آنها بنگرد، مشکلات و امور دنیا بر او آسان شود.

اما مصیبت اول: هر روزی که می‌گذرد به همان مقدار از عمرش کم می‌شود، در حالی که اگر از مالش کاسته شود غم و غصه می‌خورد ولی نسبت به کاهش عمرش غمناک نمی‌شود. در صورتی که مال قابل جبران است ولی عمر را نمی‌شود جبران کرد.

مصیبت دوم: هر روزی که از عمرش می‌گذرد، روزی خود را در آن روز به دست می‌آورد اگر حلال باشد از او حساب می‌کشند و اگر حرام باشد مجازات می‌شود.

مصیبت سوم: بزرگترین مصیبت‌های سه گانه است این که هر روز که می‌گذرد یک منزل به آخرت نزدیک می‌گردد، در حالی که نمی‌داند به بهشت نزدیک می‌شود یا به جهنم.^۱

۵- شرف، عزت و بی‌نیازی در چیست؟

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«شرف در تواضع است، عزت در تقوی و پرهیز از گناه است، بی نیازی در قناعت است.»^۱

پرتوی از وقایع ارتحال امام سجّاد علیه السلام

از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود:

«پدرم در وقت وفات مرا به سینه چسباند و فرمود: ای فرزندم تو را وصیت می‌کنم به آنچه پدرم مرا هنگام شهادت به آن وصیت کرد و آن این است که فرمود: پرهیز کن از ستم کردن به کسی که جز خدا یاور ندارد.»

نیز روایت است که وقتی امام سجّاد علیه السلام وفات کرد، مدینه در ماتمش صیحه^۱ واحده گشت و ابرار و فجار، مرد و زن، سیاه و سفید، صغیر و کبیر در مصیبت آن حضرت نالان و عزادار شدند و همگی امام سجّاد علیه السلام را به خیر و نیکی یاد کردند و جنازه آن جناب را تشییع نمودند تا آن حضرت را در قبرستان بقیع، در کنار امام مجتبی علیه السلام به خاک سپردند. (صلوات الله و سلامه علیه)

روایت است که هنگام وفات، سفارش شتری را که با آن حج بجا می‌آورد، به امام باقر علیه السلام فرمود، پس از آنکه آن حضرت را دفن کردند، آن شتر نزدیک قبر آن حضرت رفت

۱. «قال علیه السلام: أَلشَّرَفُ فِي التَّوَّاضِعِ، وَ الْعِزُّ فِي التَّقْوَى، وَ الْغِنَى فِي الْقَنَاعَةِ.» نسیم

ولایت، ص ۶۷، به نقل از: نزهة الناظر، ص ۹۲.

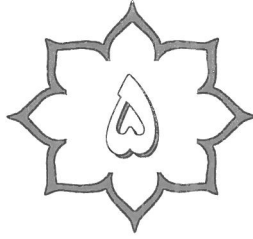
و سینه خود را بر قبر گذاشت و ناله و اضطراب نمود و از چشمانش آب می ریخت، این خبر را به امام باقر علیه السلام دادند، آن حضرت آمد و شتر را امر کرد بجای خود برگردد، شتر برگشت، ولی مجدداً کنار قبر امام سجاد علیه السلام آمد و ناله و بی تابى می کرد و می گریست و بعد از سه روز هلاک شد.

امام سجاد علیه السلام با آن شتر بیست و دو حج انجام داده بود و حتّی یک تازیانه به آن حیوان نزده بود.^۱

امور مزبور تماماً درس اخلاق و کردار است، امید پند بگیریم و بیاموزیم و عمل کنیم، ان شاء الله تعالی.



۱. تلخیص از منتهی الآمال، زندگی امام سجاد علیه السلام.



پرتوی از زندگانی

امام محمد باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام

نام مبارک آن حضرت : محمد.

لقب مشهور : باقر العلوم.

کنیه مشهور : ابا جعفر.

پدر بزرگوار : امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام

مادر محترمه : فاطمه دختر امام حسن علیه السلام

تاریخ ولادت : سوم صفر یا اول رجب سال ۵۷ هجری قمری، در
مدینه منوره.

تاریخ شهادت : هفتم ذی حجه سال ۱۱۴ هجری قمری.

محل ولادت : مدینه منوره

محل شهادت : مدینه منوره

مدت عمر شریف : ۵۷ سال .

مدت امامت : ۱۹ سال

محل دفن : مدینه منوره، قبرستان بقیع

سبب شهادت : سَمی بود که توسط ابراهیم بن ولید بن عبدالملک
بن مروان که به تحریک هشام بن عبدالملک به آن حضرت
خورانده شد.



نکته :

همانگونه که نقل شد، مادر امام محمد باقر علیه السلام، دختر امام
حسن مجتبی علیه السلام بوده است، (از جانب پدر، نوۀ امام
حسین علیه السلام و از جانب مادر، نوۀ امام حسن علیه السلام می شود)

بنابراین نسب امام باقر علیه السلام و همه امامان و امام زادگان و سادات که نسبشان به امام باقر علیه السلام می‌رسد، از طرف پدر حسینی هستند و از طرف مادر حسنی، لذا در زیارت حضرت معصومه علیه السلام گفته می‌شود: «السلام عليك يا بنت الحسن و الحسين علیه السلام».

سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام محمد باقر علیه السلام

جابر بن عبدالله نقل کرده که:

«حضرت رسول صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای جابر امید است که تو در دنیا بمانی تا ملاقات کنی فرزندی از من که از اولاد حسین علیه السلام خواهد بود که او را محمد نامند، او می‌شکافد علم دین را شکافتمی، «يَبْقَرُ عِلْمَ الدِّينِ بَقْرًا» پس هر گاه او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان.»^۱

«باقر العلوم» به معنای شکافنده علوم و دانشها است و طبق روایت فوق، رسول خدا صلی الله علیه و آله امام باقر علیه السلام را به لقب «باقر» ملقب فرموده است.

امام باقر علیه السلام در نهضت کربلا، حضور داشته و در عرصه عاشورای سال ۶۱ هجری چهار ساله بوده است.

آن حضرت همراه پدر بزرگوارش امام سجاد علیه السلام طعم تلخ جنگ و اسارت را چشیده و سختیهای سفر به کوفه و

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۳.

شام را لمس و حسّ فرموده است.

دوران امامتش مصادف بود با بحرانی ترین دوره عصر امامت امامان علیهم السلام چرا که آن امام همام از یک سو با فرقه های مذهبی صوفی گری، کلامی و فقهی دیگر مذاهب اهل تسنن مواجه بود و از سویی دیگر با دستگاه حکومتی بنی امیه در کشورهای اسلامی.

امام باقر علیه السلام در زمانی که اختلاف شدید میان عالمان مدینه، بر سر مسائل اعتقادی و احکام فقهی به وجود آمده بود، دو عمل مهم، سازنده و ماندگار انجام داد:

الف: خطوط روشنی را در فقه، تفسیر، علم کلام و مسائل اعتقادی تبیین و ارائه فرمود که برای همیشه تکیه گاه عالمان شیعه در مذهب اصیل تشیع قرار دارد.

ب: شاگردان فراوانی تربیت کرد که به کمک و اقدامهای به موقع آنان، معارف و سنن اصیل اسلام از تحریف امویان و دست پرورده های آنها در امان ماند.

به عبارت روشن تر و به طور خلاصه اینک: در فضای تیره و تاری که حکومت امویان به وجود آورده بودند، امام پنجم علیه السلام و تربیت شدگان مکتب آن حضرت، به جنگ سرنوشت ساز عقیدتی، علمی، فرهنگی و اخلاقی پرداختند و با پاسخهای مستدل و علمی و غیر قابل انکار، به علمای مذاهب و به تبلیغات فرقه های منحرف و خصوصاً دست

نشانده‌های به صورت مذهبی و عوام فریبانه و انحرافات گوناگون مانند تصوف و صوفی‌گری و غیره، همه را خنثی و راه حق و حقیقت را آشکار ساختند. سلام الله علیهم اجمعین و جزاهم الله خیراً.

سفر امام باقر علیه السلام به شام و مناظره با هشام

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«هشام بن عبدالملک از حاکم مدینه خواست که مرا با پدرم به شام بفرستد، چون وارد شام شدیم، هشام پس از سه روز ما را به مجلس خود طلبید، چون وارد شدیم، هشام بر تخت خود نشسته بود و بزرگان قومش حاضر بودند و دو صف از لشکرش در حضور آنها مشغول مسابقه تیراندازی بودند.

چون ما نزدیک آنها رسیدیم به پدرم گفت:

با بزرگان قوم خود تیراندازی کن (در مسابقه شرکت و تیراندازی کن) پدرم فرمود: من سالمند شده‌ام و اکنون از من تیراندازی نمی‌آید، اگر مرا معاف داری بهتر است، هشام سوگند یاد کرد که تو را معاف نمی‌گردانم و به یکی از بزرگان بنی امیه اشاره کرد که تیر و کمان را به او بده تا تیراندازی کند.

پدرم کمان را گرفت و یک تیر بر میان نشانه زد، پس تیر دوم را گرفت بر روی تیر اول زد بطوری که آنرا دو نیم کرد، تیر سوم را گرفت و بر تیر دوم زد که آنرا نیز دو نیم

کرد و در میان نشانه محکم شد، تا آنکه نه تیر همچنان پی در پی زد که هر تیر بر وسط تیر سابق جا گرفت و آنرا دو نیم کرد و هر تیری که پدرم می زد، بر جگر هشام می نشست و رنگ شومش متغیر می شد، تا آنکه در تیر نهم بی تاب شد و گفت: ای ابو جعفر در تیر اندازی ماهرترین عرب و عجم هستی، چراگفتی قادر نیستم و از دستور خود پشیمان شد و به شدت غضب کرد و سر به زیر انداخت و از همین جا تصمیم قتل پدرم را گرفت...

سرانجام هشام به پدرم گفت: این تیراندازی را چه کسی به تو یاد داده است و در چه مدت آموخته ای؟ پدرم فرمود:

در جوانی چند روزی این عمل را انجام دادم و از آن زمان تا حال آنرا ترک کرده ام و چون تو سوگند یاد کردی، کمان به دست گرفتم، هشام گفت: ای ابا جعفر هرگز مثل این تیراندازی را ندیده بودم.

پدرم فرمود: ما اهل بیت رسالت هستیم که خداوند متعال علم و کمال و اتمام دین را که در آیه مبارکه ﴿الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا﴾^۱ فرموده است، به ما عطا کرده و از یکدیگر به ارث می بریم و هرگز زمین خالی از یکی از ما نمی شود.

هشام چون این سخن را از پدرم شنید سخت در غضب

شد و مدتی سر به زیر انداخت و سپس گفت: آیا نسب همه ما فرزندان عبد مناف یکی نیست؟ پدرم فرمود: چنین است ولی حق تعالی ما را به علم خود مخصوص گردانده است و خدا به پیامبر خود امر کرده که آن حضرت علم خود را مخصوص علی بن ابیطالب علیه السلام گرداند و به این سبب علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از علم تعلیم من نمود که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله رازهای خود را به علی علیه السلام می گفت و علی علیه السلام نیز آن علوم و اسرار و رازها را به اهل بیت خود مخصوص گردانید و به این طریق آن علوم به ما به ارث رسیده است.

هشام گفت: علی علیه السلام ادعای علم غیب می کرد و حال اینکه علم غیب مخصوص خدا است.

پدرم فرمود: حق تعالی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله کتابی فرستاد و در آن کتاب بیان کرده آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت، و همچنین حق تعالی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وحی فرستاد که هر غیب و سری که به سوی تو فرستادم البته علی علیه السلام را بر آنها آگاه گردان و رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را باب علم خود معرفی فرمود^۱ و نیز تصریح کرد که:

۱. حکیم فردوسی این مطلب را چنین آورده است:

خداوند امر و خداوند نهی	چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
درست این سخن قول پیغمبر است	که من شهر علمم، علیم در است
تو گویی دو گوشم بر آواز او است	گواهی دهم کین سخن راز اوست



داناترین مردم به علم قضا، علی بن ابیطالب است و عمر
بن خطاب بارها می گفت: اگر علی نمی بود عمر هلاک
می شد...

(مناظره امام باقر علیه السلام با هشام طولانی است و آن حضرت
ویژگیهای امیر المؤمنین علیه السلام را برای هشام و در حضور
بزرگان قوم او که از بنی امیه بودند، برشمرد و سرانجام)
هشام گفت: ای ابوجعفر هر حاجت که داری بطلب.
امام باقر علیه السلام فرمود: اهل و عیال من (در مدینه) در خوف و
نگرانی به سر می برند، بگذار مراجعت کنیم.
هشام گفت: مانعی ندارد، می توانید برگردید.
امام صادق علیه السلام فرموده است که ما با هشام وداع کردیم و
از خانه او بیرون آمدیم.

مناظره امام علیه السلام با عالم مسیحیان

در ادامه روایت آمده است:

امام صادق علیه السلام فرمود: از خانه هشام خارج شدیم و
ملاحظه کردیم که عده ای در میدان شهر شام اجتماع
نموده اند، پدرم پرسید اینها کیستند؟ مأمورین همراه ما
گفتند: اینها راهبهای نصارا هستند و در این کوه، عالمی
بسیار سالمند دارند که سالی یک مرتبه نزد او می روند و

→ مولوی نیز گفته است:

مسائل خود را از او سؤال می‌کنند و امروز جمع شده‌اند
 بروند نزد آن عالم، پس من با پدرم با آن گروه نزد آن عالم
 رفتیم، عالم آنها به ما نگاه کرد و از پدرم پرسید، شما از ما
 مسیحیان هستید یا از امت اسلام؟ پدرم فرمود: از امت
 اسلام، پرسید از علمای آنان هستی یا از جهال آنها؟
 پدرم فرمود: از جهال نیستیم. گفت: من از شما سؤال کنم
 یا شما از من سؤال می‌کنی؟ پدرم فرمود: شما سؤال کنید،
 آن عالم تعجب کرد که آن حضرت فرمود از من سؤال کن،
 (چون خود را از همه عالمتر و برتر می‌دانست) لذا به
 مسیحیان که حاضر بودند گفت: از او چند سؤال می‌کنم
 (و گمان می‌کرد حضرت از پاسخ آنها عاجز است و در
 نتیجه شخصیت خودش محفوظ می‌ماند) پس گفت: ای
 بنده خدا به من خبر ده از ساعتی که نه از شب است و نه از
 روز؟ حضرت فرمود: ما بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب
 است.

گفت: پس از کدام ساعات است؟

حضرت فرمود: از ساعات بهشت است که در این ساعت
 بیماران به هوش می‌آیند، دردها ساکن می‌شود و کسی که
 شب خواب نرفته است در این ساعت به خواب می‌رود و
 خداوند متعال این ساعت را موجب رغبت رغبت
 کنندگان به سوی آخرت گردانیده است.

عالم مسیحیان گفت: شما می‌گویید اهل بهشت می‌خورند
 و می‌نوشند ولی بول و غایط از آنها جدا نمی‌شود، آیا در
 دنیا نظیر دارد؟

حضرت فرمود: آری طفل در شکم مادر می خورد از آنچه مادر او می خورد و از او چیزی جدا نمی شود.

گفت: شما گفتی من از علمای اسلام نیستم؟

حضرت فرمود: من گفتم از جهال آنها نیستم.

گفت: شما ادعا می کنید میوه های بهشت هر چه مصرف بشود کم نمی شود آیا در دنیا مانند دارد؟

حضرت فرمود: آری نظیر آن چراغ است که اگر صد هزار چراغ از آن روشن کنند کم نمی شود و همچنان هست.^۱

عالم مسیحیان گفت: از شما مطلبی سؤال می کنم که نتوانی پاسخ دهی.

فرمود: سؤال کن.

گفت: مرا خبر ده از دو برادر که در یک ساعت متولد شدند و در یک ساعت فوت کردند ولی هنگام فوت، یکی از آنها پنجاه سال عمر کرده بود و دیگری صد و پنجاه سال؟

فرمود: آن دو برادر، عزیز و عزر بودند که نطفه آنها در یک شب منعقد شد و در یک ساعت متولد شدند و سی سال با هم زندگی کردند، پس از آن خداوند سبحان، عزیز را میراند و بعد از صد سال او را زنده کرد و بیست سال دیگر با برادر خود زندگی کرد و در یک ساعت با هم فوت کردند.

۱. یک درد دل بس است برای قبیله ای

در این هنگام عالم مسیحیان برخاست و به مسیحیان گفت: از من داناتری را آورده‌اید که مرا رسوا کند، به خدا سوگند تا این مرد در شام است من با شما سخن نخواهم گفت، شما هر سؤالی دارید از او پرسید.

مأموران هشام این بحث و مناظره را به هشام رساندند و مطالب و مباحثه حضرت با عالم مسیحیان در بین مردم شام منتشر شد و مردم متوجه علم و کمال امام باقر علیه السلام شدند، لذا هشام جایزه‌ای برای پدرم فرستاد و دستور داد هر چه زودتر من و پدرم را روانه مدینه کنند.

ولی در بین راه نیز بین امام علیه السلام و مردم شهرها مباحثاتی برگزار شد و مردم شهرها پی به مقام امام علیه السلام بردند و خبر اینها به هشام گزارش می‌شد، لذا به حاکم مدینه نوشت که حضرت را به وسیله زهر شهید کن.^۱

و سرانجام ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان، به تحریک هشام بن عبدالملک، آن حضرت را به وسیله زهر به شهادت رساند^۲ *الا لعنة الله على القوم الظالمين*.

امام باقر علیه السلام در این سفر با مناظره و مباحثه با هشام ثابت فرمود که خلافت اموی‌ها مشروعیت نداشته و ندارد و بنی امیه صلاحیت امامت و رهبری امت اسلام را نداشته و ندارند و ثابت فرمود که این منصب مخصوص علی بن

۱. روایت مفصل است، خلاصه آنرا آوردم، به بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۰۶، یا منتهی الآمال، تاریخ امام محمد باقر علیه السلام باب هفتم، مراجعه شود.

۲. منتهی الآمال، تاریخ امام محمد باقر علیه السلام، فصل پنجم.

ابیطالب علیه السلام است و حجت را بر هشام و بنی امیه که حاضر بودند تمام نمود.

همچنین آن حضرت برای مسیحیان روشن و واضح فرمود که علم و دانش نزد امت اسلام و اهل بیت پیامبر خاتم صلوات الله علیه است و مردم اگر بخواهند پاسخ پرسشهای خود را بطور صحیح دریافت کنند باید به اهل بیت مراجعه کنند زیرا آنان هستند که توان پاسخگویی همه مسائل را دارند. صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

وصیت امام باقر علیه السلام

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

پدرم به من دستور داد که از مال او وقفی کنم برای ندبه کنندگان که ده سال در منی، در موسم حج، برای او ندبه و گریه کنند و رسم ماتم را تجدید نمایند و بر مظلومیت او زاری کنند.^۱

در روایت دیگر است که آن حضرت برای تعزیه و ماتم خود هشتصد درهم وصیت کرد.^۲

آری آن حضرت را روز هفتم ذی حجه سال ۱۱۴ هجری قمری، در سن ۵۷ سالگی به وسیله زهر به شهادت رساندند

۱. منتهی الآمال، تاریخ امام محمد باقر علیه السلام، فصل پنجم.

۲. منتهی الآمال، تاریخ امام محمد باقر علیه السلام، فصل پنجم.

و جنازهٔ مقدسش را در بقیع، کنار پدر بزرگوارش بخاک سپردند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ الْعِلْمِ وَ إِمَامِ الْهُدَى وَ قَائِدِ أَهْلِ التَّقْوَى وَ الْمُتَتَجِبِ مِنْ عِبَادِكَ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ.

بعضی از کلمات امام باقر علیه السلام

۱- با یکدیگر دشمنی نکنید

۱- امام باقر علیه السلام فرمود:

از دشمنی و کینه توزی با یکدیگر پرهیز کنید که قلب را فاسد و باعث نفاق می شود.^۱

۲- وبال سه گناه در همین دنیا

حضرت فرمود:

صاحب سه گناه از دنیا نمی رود تا اینکه وبال و گرفتاری آنها را ببیند: زورگویی و تجاوز به حق دیگران، قطع رحم، و سوگند دروغ، که ارتکاب اینها اعلام جنگ با خدا است.^۲

۱. «إِيَّاكُمْ وَ الْخُصُومَةَ! فَإِنَّهَا تُفْسِدُ الْقَلْبَ وَ تُورِثُ النَّفَاقَ»؛ تحف العقول.

۲. «ثَلَاثَةٌ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهُنَّ أَبَدًا حَتَّى يَرَى وَبَالَهِنَّ؛ الْبَغْيَ وَ قَطِيعَةَ الرَّحْمِ، وَ الْيَمِينَ الْكَاذِبَةَ، يُبَارِزُ اللَّهُ بِهَا»؛ تحف العقول.



۳- ارزش عالمی که از علمش بهره برده می شود

امام باقر علیه السلام فرمود:

عالمی که از علم او بهره برده می شود از هفتاد هزار عابد برتر است.^۱

۴- سه چیز باعث بزرگواری است

امام باقر علیه السلام فرمود:

سه چیز است که باعث بزرگواری و سرافرازی انسان در دنیا و آخرت است:

- ۱- عفو از کسی که نسبت به تو ستم کرده است.
- ۲- برقرار نمودن رابطه خویشی و دوستی با کسی که با تو قطع رابطه کرده است.
- ۳- خویشتن داری با کسی که از روی جهل با تو برخورد ناروایی داشته است.^۲

۵- ارزش خلق خوب

نیز آن حضرت فرمود:

کامل ترین مؤمن به لحاظ ایمان نیکوترین شان از نظر خلق و خوی انسانی است.^۳

۱. «عالم ینتفع بعلمه، افضل من سبعین الف عابد»؛ تحف العقول.

۲. «ثَلَاثَةٌ مِنْ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ أَنْ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ، وَ تَحُلُمَ إِذَا جُهِّلَ عَلَيْكَ»؛ تحف العقول.

۳. «إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا، أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»؛ کافی، ج ۲، ص ۸۰.

۶- حیا و ایمان با هم هستند

حضرت فرمود:

حیا و ایمان با هم به یک ریسمان بسته شده و کنار یکدیگرند، پس هر گاه یکی از آن دو برود رفیقش نیز به همراه او می‌رود.^۱

۷- شب زنده داری

آن بزرگوار فرمود:

فرشته‌ای است که در خلقت شبیه خروس می‌باشد... پس هر گاه نصف شب بگذرد بگوید: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، رَبُّنَا الرَّحْمَنُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ» و چون این ذکر شریف را گفت، بگوید: «لِيُقِيمَ الْمُتَهَجِّدُونَ» (یعنی) برخیزند نماز شب گذاران، پس در این وقت خروسها صدا بلند کنند.

پس از مقداری سکوت باز می‌گوید: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ، رَبُّنَا الرَّحْمَنُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لِيُقِيمَ الذَّاكِرُونَ» تا ذکر گویندگان برخیزند و چون صبح طلوع کند بگوید: «رَبُّنَا الرَّحْمَنُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لِيُقِيمَ الْغَافِلُونَ» تا غافلان برخیزند.^۲

هنگام سفیده دم، خروس سحری

دانی که چرا همی کند نوحه گری؟

۱. «الحياء و الايمان مقرونان في قرنٍ، فاذا ذهب احدهما تبعه صاحبه»؛ تحف العقول.

۲. منتهی الآمال، تاریخ امام باقر علیه السلام، فصل چهارم.



یعنی که نمودند در آیینۀ صبح

کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری

شیعه واقعی کیست؟

امام باقر علیه السلام به جابر فرمود:

ای جابر! آیا کسی که خود را شیعه می داند به همین اکتفا می کند که بگوید ما اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را دوست می داریم؟ نه بخدا قسم شیعه ما نیست مگر کسی که خدا ترس و مطیع و فرمانبر او باشد و شیعه شناخته نمی شود مگر به تواضع و فروتنی و امانت و زیاد به یاد خدا بودن و نماز و روزه گرفتن و به پدر و مادر نیکی کردن و با همسایگان خوش رفتاری نمودن و به فقرا و مستمندان کمک دادن و به یتیمان رسیدگی کردن و به راستی سخن گفتن و قرآن خواندن و به جز خیر و خوبی چیزی پشت سر مردم نگفتن و در بین قبیله خود معروف به امین بودن.

جابر گوید:

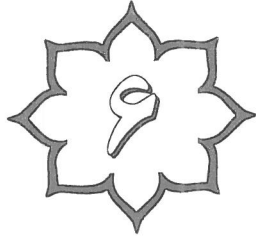
گفتم: یا بن رسول الله! امروزه کسی را با این صفات که بیان فرمودید نمی شناسم. حضرت فرمود:

ای جابر! فریب این حرفها را که می زنند مخور، آیا برای انسان کافی است که بگوید من علی علیه السلام را دوست می دارم و در عین حال عمل نداشته باشد؟ و اگر کسی بگوید من رسول الله صلی الله علیه و آله را دوست دارم و او افضل از

علی (علیه السلام) است و در عین حال از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیروی نکند بطور حتم و یقین بداند که دوستی تنها به او نفعی نمی‌دهد پس از خدا بترسید و به آنچه فرموده است عمل کنید، خداوند با کسی خویشی ندارد، بهترین بنده‌ها نزد خدا پرهیزکارترین و مطیع‌ترین افراد هستند. ای جابر سوگند به خدا نزدیک به خدا نمی‌توان شد مگر به سبب اطاعت و بدانید که ما برات آزادی از آتش نداریم و احدی نمی‌تواند به خدا احتجاج کند و هر کس خدا را اطاعت کند دوست ما است و هر کس عصیان خدا نماید دشمن ما است و دوستی ما حاصل نمی‌شود مگر به عمل و ورع و پرهیزکاری.^۱



۱. اصول کافی، ج ۲، ابواب ایمان و کفر، ص ۷۴، باب الطاعة و التقوی، ح ۳.



پرتوی از زندگانی

امام جعفر صادق علیه السلام

امام جعفر صادق علیه السلام

نام شریف آن حضرت : جعفر.

لقب مشهور : صادق.

کنیه مشهور : ابا عبدالله.

پدر بزرگوار : امام محمد باقر علیه السلام.

مادر مکرمه : فاطمه (معروف به ام فروة) دختر قاسم بن محمد بن ابوبکر.

تاریخ ولادت : ۱۷ ربیع الاول سال ۸۳ هجری قمری، موافق با روز ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه منوره.

تاریخ شهادت : ۲۵ شوال ۱۴۸ هجری قمری.

مدت عمر پر برکت : ۶۵ سال.

مدت امامت : حدود ۳۴ سال.

محل دفن : قبرستان بقیع.

سبب شهادتش : سمی که منصور عباسی به آن حضرت خوراند.



روایت است که:

از حضرت امام سجاد علیه السلام پرسیدند: امام بعد از شما کیست؟ فرمود: محمد باقر علیه السلام که علم را می شکافت شکافتنی، پرسیدند: بعد از او امام کیست؟ فرمود: جعفر

که نام او نزد اهل آسمانها صادق است، گفتند: چرا به خصوص او را صادق می‌نامند و حال اینکه همه شماها صادق و راستگویید؟

فرمود: خبر داد مرا پدرم از پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود: چون متولد شود فرزند من، جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیه السلام او را صادق نامید، زیرا که نام پنجم از فرزندان او جعفر خواهد بود و او به دروغ دعوی امامت خواهد کرد و نزد خدا جعفر کذاب است، پس امام سجاد علیه السلام گریست و فرمود: گویا می‌بینم جعفر کذاب را که بر انگیخته است خلیفه جور زمان خود را بر تفتیش امام پنهان (یعنی صاحب الزمان عجل الله فرجه).^۱

موقعیت امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام در یک موقعیت منحصر به فرد قرار داشت، از این لحاظ منحصر به فرد بود که آغاز دوران امامت آن حضرت مصادف بود با آغاز فروپاشی رژیم اموی و سقوط خلافت چندین ساله خلفای بنی امیه، از سویی دوران امامت آن جناب مواجه بود با افکار و اندیشه‌های مختلف فقهی، کلامی، فرقه‌گرایی و بروز و پیدایش مذاهب گوناگون، بر این اساس، آن حضرت در دو جبهه گسترده سیاسی، عقیدتی رسالت داشت و رهبری دو جبهه بسیار

خطیر و سنگین بر عهدهٔ امام علیه السلام قرار گرفته بود.

امام علیه السلام می‌بایستی پایه‌های محکم عقیدتی، فقهی مذهبِ حقّه اثنی عشری را در آن موقعیت که از هر جهت مناسب بود مستحکم و با ادلهٔ متقن و دقیق استوار فرماید و پاسخ علمی و قابل قبول عقل سلیم و همه پسند به شبهات و شایعات زنادقهٔ عصر خود را که ظاهراً بیش از همهٔ اعصار رشد و نمو داشتند، بدهد.

علاوه باید افرادی را تربیت و تجهیز علمی نماید تا در اوضاع آن عصر که در نهایت تلاطم و از هر جهت طوفانی بود، بتوانند نسل انسانهای حقیقت جو و طالب راه مستقیم را ارشاد و آنان را به ساحل نجات برسانند.

آری، به راستی آن امام والا مقام به بهترین وجه و با دقیقترین شیوهٔ ممکن، فرهنگی جامع، کامل و پر محتوا در اختیار مسلمانان قرار داد و این موقعیت، دوران زلال شدن عقاید تشیع و تعیین خط مشی همیشگی شیعهٔ دوازده امامی گردید.

منابع معتبر تاریخی نشان می‌دهد که افرادی برجسته پیرامون امام صادق علیه السلام جمع بودند و هر کدام به مقدار ظرفیت و به تناسب شغل و مسئولیت روزانهٔ خود از وجود آن حضرت استفاده‌های علمی بردند.

صفوان جمال، زرارة بن اعین، جابر بن حیان ابن ابی

عمیر، معلی بن خنیس و صدها چهره شناخته شده یا گمنام و ناشناخته پیرامون امام علیه السلام را گرفته و از سرچشمه پر فیض وجودش بهره‌های وافر علمی بردند.

شیخ مفید رحمته الله فرموده است:

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در میان عامه و خاصه قدر و منزلتش عظیم‌تر از دیگران بود و آن قدر مردمان از علوم آن جناب نقل کرده‌اند که به تمام بلاد و شهرها منتشر گشته و اطراف عالم را فرا گرفته است. و آنچه از آن حضرت نقل شده است، از احدی از علمای اهل بیت نقل نشده است. (تا آنکه فرموده است:) همانا اصحاب حدیث جمع کرده‌اند اصحاب راویان از آن جناب را از ثقات با اختلافشان در آراء و مقالات عددشان به چهار هزار رسیده...^۱

خلاصه، اینکه آنچه از آن حضرت از علوم نقل شده است از احدی نقل نشده است. و چهار هزار نفر از آن جناب روایت نقل کرده‌اند و حتی بعضی از علمای عامه مانند ابوحنیفه و محمد بن حسن و ابویزید و غیر اینها با حضور در محضر او کسب علم نمودند و به مقام علمی و جلالت شأن آن حضرت اعتراف نموده‌اند.^۲

ابوحنیفه، امام اهل سنت گفته است:

۱. به منتهی الآمال، تاریخ امام صادق علیه السلام، فصل دوم مراجعه شود.

۲. به منتهی الآمال، تاریخ امام صادق علیه السلام، فصل دوم مراجعه شود.

«اگر جعفر بن محمد علیه السلام نبود، مردم مناسک حجشان را نمی دانستند.»^۱

خوف امام علیه السلام از گفتن تلبیه

از مالک بن انس، فقیه و امام اهل سنت، روایت است که گفت:

من بر امام جعفر صادق علیه السلام وارد می شدم و آن حضرت یا روزه بود، یا قائم به عبادت، یا مشغول به ذکر و آن جناب از بزرگان عبّاد و اکابر زهاد بود... و کثیر الحدیث و خوش مجلس بود، در یک سال با آن حضرت به حج مشرف شدیم، در میقات، خواست تلبیه بگوید، چنان حالش منقلب شد که هر چه خواست تلبیه بگوید صدا در گلوی مبارکش منقطع شد و بیرون نیامد و نزدیک شد از شتر به زمین افتد، عرض کردم: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله تلبیه را بگو و چاره ای جز گفتن تلبیه نیست، فرمود: ای پسر ابی عامر، چگونه جرأت کنم بگویم: «لییک اللهم لییک» می ترسم که حق عز و جل بفرماید: «لا لییک».^۲

۱. «لولا جعفر بن محمد علیه السلام ما علم الناس مناسک حجهم»؛ الفقیه، ج ۱، باب نوادر الحج.

۲. خصال شیخ صدوق رضی الله عنه، و بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۶. (این حدیث را در مشعل زائر بطور مفصل آورده ام.)

احترام آن حضرت به نام پیامبر صلی الله علیه و آله

از ابوهارون روایت است که گفت:

من مرتب در مجلس امام صادق علیه السلام حاضر می شدم، پس چند روز خدمت آن حضرت نرسیدم، بعد که خدمتش رسیدم فرمود: چند روز است تو را نمی بینم؟ عرض کردم: خداوند متعال پسری به من مرحمت فرموده است، پرسید نام او را چه نهادی؟ عرض کردم: محمد، آن جناب همین که نام محمد را شنید صورتش را نزدیک زمین برد و می فرمود: محمد، محمد، محمد تا آنکه نزدیک شد صورت مبارکش به زمین برسد، پس از آن فرمود: جانم، مادرم، پدرم و تمامی اهل زمین فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله باد، پس فرمود: دشنام مده این پسر را و مزن او را و بد مکن با او، بدان که نیست خانه‌ای که در آن اسم محمد باشد، مگر آنکه آن خانه در هر روزی پاکیزه و تقدیس می شود.^۱

مزد کارگر را قبل از خشک شدن عرقش پردازید

از شعیب روایت است که گفت:

چند نفر کارگر اجیر کردیم که در باغ امام صادق علیه السلام کار کنند، عصر که از کار فارغ شدند، حضرت فرمود: قبل از آنکه عرق اینها خشک بشود مزدشان را پردازید.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۰ و فروع کافی، ج ۲، ص ۹۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۵۷، ح ۱۰۵.



اسلام مانع ترور است

شخصی به نام ابوالصبح کنانی گوید:

به امام صادق علیه السلام گفتم: همسایه‌ای دارم که به امیرالمؤمنین علیه السلام، ناسزا می‌گوید: اجازه می‌دهی به حساب او برسم؟ حضرت فرمود: چه کار می‌توانی انجام دهی؟

گفتم: به خدا قسم اگر اجازه دهی در کمین او می‌نشینم و با شمشیر او را می‌کشم، حضرت فرمود:

«هذا الفتک و قد نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن الفتک، یا اباصباح ان الاسلام قید الفتک.»

این کار ترور و غافلگیر کردن است و رسول خدا صلی الله علیه و آله از ترور نهی فرموده است، ای ابوصباح اسلام مخالف و مانع ترور است.^۱

گزیده‌ای از پیامها و مواعظ آن حضرت

۱- نیکی و خوش خلقی

امام صادق علیه السلام فرمود:

«نیکی و خلق خوب خانه‌ها را آباد و عمرها را زیاد می‌کند.»^۲

۱. کافی، ج ۷، کتاب الادیات، باب التوادر، ص ۳۷۵، ح ۱۶.

۲. «قال علیه السلام: أَلْبَرُّ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ يُعَمِّرَانِ الدَّيَّارَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ»، اصول کافی،

۲- افضل اعمال چیست؟

منصور بن حازم می گوید:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم کدام عمل افضل است؟ فرمود:
نماز را در اول وقت خواندن، به پدر و مادر نیکی کردن و
در راه خدا جهاد نمودن.^۱

۳- وعده مؤمن نذر است

آن حضرت فرمود:

وعده مؤمن به برادرش نذر است (یعنی مثل نذر است که
انسان بر عهده خود قرار داده و لازم الوفا است) ولی
(تخلف آن) کفاره ندارد، پس کسی که از آن تخلف نماید،
شروع به مخالفت با خدا کرده و خود را در معرض غضب
او قرار داده است، و این است قول خدای متعال که فرموده
است: «ای کسانی که ایمان آورده اید چرا به آنچه
می گوئید عمل نمی کنید؟ نزد خدا بسیار موجب خشم
است که سخنی بگوئید که عمل نمی کنید.»^۲

۱. «عن منصور بن حازم، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قلت له: أي الأعمال أفضل، قال:

الصلاة لوقتها و برّ الوالدين، و الجهاد في سبيل الله»، همان، ص ۱۵۸.

۲. «قال عليه السلام: عِدَةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ تَذْرُؤُ لَا كَفَّارَةَ لَهُ فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِخْلَفِ اللَّهِ بَدَأُ وَ لَمَقَّتْهُ

تَعْرَضُ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ

اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ (سوره صف، آیه ۲): کافی، ج ۲، ص ۳۶۳.



۴- زیر بنای کارهای امام علیه السلام:

به امام صادق علیه السلام گفته شد:

برچه اساسی مبنای زندگی خود را بنا نهادی؟ فرمود: بر

چهار چیز:

۱- دانستم که کارم را دیگری انجام نمی‌دهد، پس خودم

دست به کار شدم و انجام دادم.

۲- دانستم که خداوند بر جریان زندگی من آگاه است،

پس حیا ورزیدم.

۳- دانستم که رزق و روزی مرا دیگری نمی‌خورد، پس

خاطر جمع شدم.

۴- و دانستم که عاقبت امر من مرگ است، پس آماده شدم.^۱

۵- حج و عمره دو بازار از بازارهای آخرتند

امام صادق علیه السلام فرمود:

«حج و عمره دو بازار از بازارهای آخرتند...»^۲

۶- اهمیت سلام کردن

همچنین آن حضرت فرمود:

۱. «قيل له عليه السلام: على ماذا بنيت أمرک؟ فقال: على أربعة أشياء: عَلِمْتُ أَنَّ عَمَلِي

لَا يَعْمَلُهُ غَيْرِي فَاجْتَهَدْتُ، وَ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ، مُطَّلِعٌ عَلَى أَمْرِي فَاسْتَحْيَيْتُ،

وَ عَلِمْتُ أَنَّ رِزْقِي لَا يَأْكُلُهُ غَيْرِي فَاطْمَأَنَنْتُ، وَ عَلِمْتُ أَنَّ آخِرَ أَمْرِي الْمَوْتُ،

فَاسْتَعَدَدْتُ»؛ انوار البهية، ص ۷۴.

۲. «الحج و العمرة سوقان من أسواق الآخرة...»؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۸۷.

«کسی که قبل از سلام، صحبت کند، جوابش را ندهید.»^۱

۷- نماز را سبک نشمارید

از ابوبصیر روایت است که گفت:

برای تعزیت امام صادق علیه السلام خدمت ام حمیده رسیدیم، آن مخدره گریست و من نیز از گریه او گریه کردم، پس از آن فرمود: ای ابو محمد! اگر حضرت صادق علیه السلام را در هنگام فوت می دیدی، همانا امر عجیبی مشاهده می کردی، آن حضرت چشمهای خود را گشود و گفت: هر کسی را که میان من و او خویشی است، نزد من جمع کنید. پس همه خویشان آن حضرت را نزد او حاضر کردیم پس آن جناب نظری به سوی آنها افکند و فرمود: «انّ شفاعتنا لا تنال مستخفاً بالصلاة»، همانا شفاعت ما نخواهد رسید به کسی که نماز را خوار و سبک بشمرد و نسبت به آن بی اعتنا باشد.^۲

با ارزش ترین چیزها نماز است

از نشانه های اینکه نماز با ارزش ترین چیزها است این

است که:

در آداب زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: بعد از زیارت

۱. «من بدأ بکلام قبل سلام فلا تجیبوه»؛ تحف العقول.

۲. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲.

آن حضرت، دو رکعت نماز بخوانید قربة الی الله و در دعای بعد از نماز بگوئید: «اللَّهُمَّ هَاتَانِ الرُّكْعَتَانِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» بار پروردگارا! این دو رکعت نماز، هدیه من است به مولایم رسول الله ﷺ.

همچنین بعد از زیارت حضرت زهرا علیها السلام و ائمه معصومین علیهم السلام نماز زیارت و این دعا خوانده می‌شود و نماز به آن بزرگواران هدیه می‌گردد.

و معلوم است که هر گاه انسان بخواهد به زیارت شخص مورد علاقه و بسیار عزیز و بزرگواری برود، چنانچه بخواهد هدیه‌ای ببرد، سعی می‌کند هدیه‌ای نفیس، با ارزش، لایق و مناسب شأن و منزلت آن شخص ببرد و هدیه نماید. با توجه به آنچه بیان شد و با توجه به مقام و منزلت و عزت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام و ائمه معصومین علیهم السلام و با توجه به اینکه ما پس از حضور و خواندن زیارت، نماز به آن عزیزان هدیه می‌کنیم، معلوم می‌شود نماز با ارزش‌ترین چیزها است که لایق شأن آن بزرگواران است. بنابراین برای نماز اهمیت قائل باشیم و آنرا سبک شماریم و مقید باشیم هر نمازی را در اول وقت به نحو صحیح بخوانیم، ان شاء الله.

روز محشر که جان‌گداز بود پرسش اولین نماز بود
پس مکن در نمازها تقصیر تا در آن روز باشدت توقیر

۸- دانش مردم در چهاربخش است

امام صادق علیه السلام فرمود:

دانش همه مردم را در چهار بخش یافتیم: ۱- خداشناسی،
۲- خودشناسی، ۳- وظیفه‌شناسی، ۴- انحراف‌شناسی.^۱

۹- مقابل حجر الأسود تکبیر بگویید

در روایت است که یعقوب بن شعیب گفت:

به امام صادق علیه السلام گفتم: وقتی روبروی حجر الأسود رسیدم چه بگویم؟ فرمود: تکبیر بگو و بر محمد و آل او صلوات بفرست. (راوی خبر گوید) و شنیدم که امام صادق علیه السلام هنگامی که نزد حجر الاسود می‌آمد، می‌گفت:
اللَّهُ أَكْبَرُ، السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.^۲

۱۰- پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ارکان کعبه را با عصا

استلام می‌کرد و عصا را می‌بوسید

از امام صادق علیه السلام روایت شده که:

«حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سوار شتر بود و طواف می‌کرد و

۱. «وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلِّهِمْ فِي أَرْبَعٍ، أَوَّلُهَا: أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ، وَالثَّانِي: أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ، وَالثَّلَاثُ: أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ، وَالرَّابِعُ: أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ»؛ خصال شیخ صدوق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، باب خصلتهای چهارگانه، ح ۷۸.
۲. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۱۸، ابواب الطواف، باب ۲۱، ح ۲.



با ارزش‌ترین چیزها نماز است

ارکان کعبه را با عصا استلام^۱ می‌نمود و عصا را
می‌بوسید.^۲

در صحیح مسلم نیز روایت است که:

«پیامبر اکرم ﷺ کعبه را طواف می‌کرد و رکن را با عصای
خود استلام می‌نمود و عصا را می‌بوسید.»^۳

۱۱- اولین عدل گستری امام زمان (عج)

روایت است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«اول چیزی که قائم (امام زمان عج) از عدالت ظاهر
می‌سازد این است که منادی آن حضرت ندا می‌دهد، آنان
که طواف مستحبی بجا می‌آورند، مطاف و حجر الاسود
را در اختیار افرادی قرار دهند که طواف واجب دارند.»^۴

۱. استلام در اینجا به معنای گذاردن و چسباندن است. از امام صادق علیه السلام از معنای
استلام رکن سؤال شد، حضرت فرمود: «استلامه أن تلتصق بطنك به و المسح ان
تمسحه بیدک» (استلام رکن آن است که شکمت را به آن به چسبانی و مسح آن
است که به آن دست بکشی)؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۰۸، ابواب الطواف، باب
۱۵، ح ۲.

۲. همان، ص ۴۹۲، باب ۸۱، ابواب الطواف، ح ۱-۳.

۳. «معروف بن خربوذ، قال سمعت ابا الطفیل یقول: رأیت رسول الله ﷺ یطوف
بالبیت و یستلم الرکن بمحجن معه، و یقبّل المِخْجَنَ»، صحیح مسلم، کتاب الحج،
باب جواز الطواف علی بعیر و غیره و استلام الحجر، بمحجن و نحوه للراکب، ح
۱۲۷۵.

۴. عن ابی عبد الله علیه السلام قال: أول ما یظهر القائم من العدل أن ینادی منادیه أن یسلم
صاحب النافله لصاحب الفریضة الحجر الأسود و الطواف. وسائل الشیعه، ج ۹،
ص ۴۱۲، ابواب الطواف، باب ۱۷، ح ۱.

وفات (شهادت) امام صادق علیه السلام

قبلاً اشاره شد که آن حضرت در هنگام شهادت ۶۵ سال از سن مبارکش گذشته بود و گفته شده که روز شهادتش ۲۵ شوال بوده است.^۱ روایت است:

شخصی از اصحاب آن بزرگوار در بیماری وفات آن حضرت، خدمتش رسید، مشاهده کرد که امام علیه السلام چنان لاغر و باریک شده که گویا هیچ از آن بزرگوار نمانده است جز سر نازینش، آن شخص شروع کرد به گریه کردن، حضرت فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفت: گریه نکنم، با آنکه شما را به این وضع می بینم؟ حضرت فرمود: گریه مکن، همانا مؤمن چنان است که هر چه عارض او بشود خیر او است و اگر اعضای او بریده بشود برای او خیر است و اگر مشرق و مغرب را مالک شود برای او خیر است.^۲

همچنین روایت است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

پدرم را در دو جامه سفید مصری که در آنها محرم می شد، کفن کردم و در پیراهنی که می پوشید و در عمامه ای که از امام زین العابدین علیه السلام به او رسیده بود و در بردیمنی که به چهل دینار طلا خریده بود، که اگر امروز می بود به چهارصد دینار می ارزید.^۳

۱. منتهی الآمال، به نقل از جنات الخلود.

۲. منتهی الآمال، تاریخ امام صادق علیه السلام، فصل ششم.

۳. فروع کافی، ج ۳، کتاب الجنائز، ص ۱۴۹، ح ۸ و منتهی الآمال، همان.



از این روایت معلوم می‌شود:

الف: انسان را در لباس احرامش کفن کنند رجحان دارد.
ب: اسراف و تبذیر در امور آخرتی راه و معنا ندارد و کفن هر چند بسیار گران قیمت باشد چون مربوط به آخرت است، اسراف محسوب نمی‌شود، هر چند زیر خاک پنهان می‌شود، همانگونه که قربانی در منی چنین است.

تشییع جنازه آن حضرت

روایت است که:

جنازه نازنین حضرت را به سوی بقیع حمل کردند و برخی شعرای اهل بیت اشعاری حاکی از شدت حزن و اندوه سرودند، یکی از آن شعرها چنین است:

عَدَاةٌ حَثَا الْحَاثُونَ فَوْقَ ضَرِيحِهِ

تراباً واولی کان فوق المفارق

خاکها را روی قبر آن حضرت ریختند و حال آنکه سزاوار بود به جای ریختن روی قبر آن بزرگوار، روی سر خود می‌ریختند.^۱

برخی ستمهای منصور دوانیقی به آن حضرت

منصور دوانیقی حضرت صادق علیه السلام را از مدینه منوره به عراق احضار نمود و بارها قصد کشتن آن امام مظلوم را نمود و هر بار معجزه‌های می‌دید و از تصمیم بر قتل آن حضرت صرف

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۳ و منتهی الآمال، همان.

نظر می‌کرد. گاهی دستور می‌داد مأمورین او بروند و لباس آن جناب را بر گردنش بیندازند و او را نزد آن ظالم بی‌حیا ببرند. نیز روایت است که:

روزی منصور در قصر حمزای خود نشست و مقداری که از شب گذشت ربیع حاجب را طلبید و گفت: در همین وقت شب برو جعفر بن محمد را در هر حالتی که بیابی نزد من بیاور و نگذار هیأت و حالت خود را تغییر دهد (نگذار لباسش را عوض کند، یا لباسش را بپوشد)، ربیع پسری داشت جری و سنگین دل و بی رحم، به این پسر گفت: برو از دیوار خانه جعفر بن محمد بالا رو، و بی خبر به داخل خانه‌اش وارد شو، و او را بر هر حالی که هست بیاور.

پسر ربیع گوید: آخر شب به منزل آن حضرت رسیدم و نردبانی گذاشتم و بی خبر به خانه ایشان وارد شدم، دیدم که پیراهنی پوشیده و دستمالی بر کمر بسته و مشغول نماز است. چون از نماز فارغ شد، گفتم: بیا برویم، خلیفه تو را می‌طلبد، فرمود: بگذار دعا بخوانم و لباس بپوشم، گفتم: نمی‌گذارم، فرمود: بگذار بروم غسل کنم و مهیای مرگ (شهادت) گردم، گفتم: اجازه نمی‌دهم و نمی‌گذارم، پس آن بزرگوار سالمند و ضعیف را که حدود هفتاد سال از عمر شریفش گذشته بود با یک پیراهن و با سر و پای برهنه از خانه بیرون آوردم، چون مقداری راه آمد، ضعف بر او غالب شد، او را بر استر سوار کردم، تا به قصر خلیفه رسیدیم. پدرم ربیع از قصر بیرون آمد و همین که چشمش بر امام صادق علیه السلام افتاد و آن حضرت را با این حالت مشاهده کرد، گریه کرد.

حضرت فرمود: ای ربیع مهلت بده دو رکعت نماز به جا آورم

و با پروردگار خود مناجات نمایم، ربیع گفت: آنچه خواهی انجام ده، پس حضرت دو رکعت نماز خواند و دعا کرد، پس از آن ربیع، دست حضرت را گرفت و آن جناب را به درون قصر برد، وقتی منصور چشمش به امام علیه السلام افتاد، از روی خشم و غضب شروع به توهین و تندی کرد و مطالب کذب به حضرت نسبت داد و آن حضرت را متهم به دروغ نمود و سرانجام شمشیر را به قدر یک وجب از غلاف بیرون آورد ولی پس از آن شمشیر را در غلاف نمود و مجدد شروع کرد به حضرت توهین و نسبت‌های دروغ دادن و باز شمشیر را از غلاف بیرون آورد و حضرت ایستاده و منتظر شهادت بود و می‌فرمود:

این نسبتها که بما دادی و می‌گویی کذب است، و تا سه مرتبه منصور شمشیر کشید که حضرت را شهید کند ولی دفعه سوم شمشیر را در غلاف نمود و سر به زیر انداخت و مقداری فکر کرد و پس از آن سر برداشت و گفت: راست می‌گویی و به من گفت: ای ربیع بوی خوش بیاور و حضرت را در کنار خود نشاند و محاسن مبارک آن جناب را خوش بو گردانید و هدیه‌ای به حضرت داد و دستور داد امام را سوار کنند و محترمانه به منزلش برسانند، و ربیع چنین کرد...^۱

روایت تلخیص شد و منظور اشاره به ظلم و بی حرمتی بنی العباس به امام صادق علیه السلام و توجه دادن به گوشه‌ای از مظلومیت آن بزرگوار بود، سلام الله علیه و لعنة الله علی ظالمیه و غاصبی حقوقه.



چند تذکر

۱- نماز زیارت

شیخ صدوق رحمته الله علیه^۱ و شیخ طوسی رحمته الله علیه^۲ فرموده‌اند: زائر ائمه بقیع رحمته الله علیهم، هشت رکعت نماز زیارت بخواند (هر دو رکعت با یک سلام).

یعنی برای هر امام دو رکعت نماز قربۀ الی الله بخواند و ثواب آنرا به آن امامی که نماز را برای زیارت او خوانده است، هدیه کند.

ضمناً بعد از هر یک از نمازها دعایی نقل شده^۳ که در آن دعا می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ وَهَاتَانِ الرُّكْعَتَانِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى مَوْلَايَ...» (تا آخر).

۱. من لا يحضره الفقيه، كتاب الحج، زیارت ائمه البقیع.

۲. تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۹۱، كتاب المزار، زیارة الأئمة بالبقیع.

۳. دعا در مفاتیح الجنان، در زیارت مطلقه امام حسین رحمته الله علیه و در مشعل زائر و در بعضی مناسک آمده و آن چنین است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي صَلَّىٰ وَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ لَكَ وَحَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لِأَنَّ الصَّلَاةَ وَالرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ لَا تَكُونُ إِلَّا لَكَ، لِأَنَّكَ أَنْتَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اللَّهُمَّ وَهَاتَانِ الرُّكْعَتَانِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ رَسُولِ اللَّهِ، فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي بِأَحْسَنِ قَبُولِكَ، وَ أَجْرِنِي عَلَى ذَلِكَ بِأَفْضَلِ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي رَسُولِكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ.»
ولی بجای کلمه «رسول الله» نام مطهر آن امام را که نماز را بقصد او خوانده بیورد.



«بار پروردگارا این دو رکعت نماز هدیه‌ای است از من به مولایم».

و نام آن امام را که نماز را به قصد او خوانده است بیاورد. یادآور می‌شوم که نماز زیارت ائمه علیهم‌السلام را می‌توان در حال راه رفتن خواند و برای رکوع و سجده اشاره نمود، استقبال نیز در این حال شرط نیست.^۱

و می‌توان در حال خارج شدن از بقیع خواند و یا رجاء در مسجد النبی بخوانیم و ثواب آنرا به امام علیه‌السلام هدیه کنیم.

البته ظاهر این است که نماز زیارت را بعد از زیارت و بدون فاصله عرفی بخوانند ولی در فرض مزبور که عادتاً امکان ایستادن نزد قبور و نماز پشت دیوار بقیع، نیست، تأخیر تا آمدن به مسجد و در آنجا رجاء خواندن ظاهراً مانعی ندارد.

۲- معنای «عبدکم» در اذن دخول

در آداب زیارت ائمه بقیع علیهم‌السلام است که به قصد اذن دخول بگویند:

«یا موالی یا ابناء رسول الله، عبدکم و ابن امتکم...» (الی آخر) یعنی، ای سروران و ای آقایان من! ای فرزندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، خادم شما، خدمت کار و خدمت گزار شما، مطیع و

۱. شرایط نماز ولو مستحبی، در حال استقرار، باید رعایت شود و فقط در حال حرکت، شرایط استقبال و رکوع و سجده، ساقط است.

گوش به فرمان شما به سوی شما آمده است...
در این اذن دخول زائر، خود را عبد، یعنی خادم و حرف
شنو و غلام امام علیه السلام معرفی و به آن اعتراف می کند و امید
است ان شاء الله چنین باشیم.

۳- رعایت رسوم مردم شهر

منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود:

حسین اذا كنت في بلدة غريباً فعاشر بآدابها^۱

یعنی حسین، چنانچه در شهری غریب و وارد هستی.
به آداب و رسوم مردم آن شهر رفتار کن.

۴- نهی از نماز در برخی اوقات

اکثر اهل تسنن مدعی هستند که در ساعاتی از روز، از
خواندن نماز نهی شده است و می گویند: نباید کسی در این
اوقات نماز بخواند و در این رابطه، چند روایات از پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۶ و عوالم، ص ۱۵۰.

۲. صحیح بخاری، کتاب مواقیت الصلاة، باب لاتتحری الصلاة قبل غروب

الشمس، ح ۵۸۶ و کتاب جزاء الصيد، باب حج النساء، ح ۱۸۶۴.

و صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين، باب الاوقات التي نهى عن الصلاة فيها،

ح ۸۲۷

و الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، الاوقات التي نهى الشارع عن الصلاة فيها.

یکی از آن ساعات، بعد از نماز صبح تا برآمدن آفتاب است.^۱

۵- عدم جواز نماز خواندن در کنار قبور

همچنین عده‌ای از اهل تسنن نماز خواندن کنار قبر و در گورستان را جایز نمی‌دانند، و حتی موجب شرک می‌دانند.^۲ و ظاهراً نماز خواندن پشت بقیع را نماز خواندن در کنار قبر و در قبرستان تلقی می‌کنند، لذا از آن منع می‌نمایند.

نتیجه

از تذکرات گذشته متوجه می‌شویم که ما زائران، خود را خادم و مطیع و فرمان‌بر ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌دانیم که ان شاء الله

۱. در کتاب «العروة الوثقی»، فصل فی اوقات الرواتب، مسأله ۱۸ از قول عده‌ای نقل کرده که فرموده‌اند: خواندن نماز مستحبی (غیر از نافله‌های وارده) در پنج وقت، کراهت دارد:

(۱) بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب، (۲) بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب، (۳) از طلوع خورشید تا برآمدن آفتاب، (۴) نزدیک ظهر تا زوال (اول ظهر)، (۵) قبل از غروب خورشید. «صاحب العروة الوثقی» (پس از آن فرموده است) و نزد من ثبوت کراهت محل اشکال است.

ضمناً در وسائل الشیعه، ابواب المواقیات، باب ۳۸، روایاتی آمده است ولی سنداً و دلالتاً و از جهت صدور محل تأمل و مخدوش هستند.

یادآور می‌شوم که: همین اوقات که در «العروة الوثقی» بیان شده است، به ادعای اهل تسنن نماز نهی شده و خواندن نماز را جایز نمی‌دانند، در چرا چرا؟، ج ۱، ضمن پرسش و پاسخ ۲۷ نوشته‌ام.

۲. تحفة الاخوان بن باز، ص ۱۴ و ۶۸.

چنین باشیم، خود را وارد بر مردم مدینه و غریب شهر آنها می‌دانیم و طبق شعری که منسوب به امیر المؤمنین علیه السلام است و نقل کردم مناسب است آداب و رسوم اهل مدینه را رعایت کنیم، یعنی علاوه بر مسأله حجاب خانم‌ها و رفتار آنان در معابر و بازار و غیر آن، کیفیت حضور در مسجد النبی و سکوت در آنجا را رعایت کنیم. و در صفها مرتب قرار بگیریم، - البته با رعایت شرائط و واجبات نماز - و از عبور در جلوی نمازگزاران، که جایز نمی‌دانند خودداری کنیم - البته در هنگام تشکیل صفها برای نماز جماعت، مانع نمی‌شوند و اشکالی ندارد بطوری که، در جلد اوّل «چرا چرا؟» توضیح داده‌ام - از ریسمان بستن به در و پنجره بقیع و شمع روشن کردن و خاک برداشتن و از چیز خوردن در آنجا و ریختن زباله به روی زمین، خودداری کنیم.

کارها و رفتاری نداشته باشیم که آنها برداشت لجاجت کنند، بهانه به دست متعصبین آنها ندهیم که به ما و به علمای ما و به مذهب حقّه جعفری توهین کنند.

عملی - هر چند مستحب - موجب نشود که آنها بما امر و نهی کنند، بلی واجبات نماز را در حدّ امکان باید رعایت کنیم.



اشعاری دربارهٔ بقیع

بقیع ای مدفن گل‌های پرپر
بقیع ای تربت زهرای اطهر
بقیع ای گلشن آل محمد
بقیع آیینه دار نور سرمد
بقیع بر عاشقان بزم حضور است
بقیع محنت سرای پنج نور است
بقیع قبر حسن در آفتاب است
دل هر عاشقی بهرش کباب است
بقیع فریاد زین العابدین است
بقیع هم مجتبی هم ساجدین است
بقیع دارد گلی همچون شقایق
یکی باقر یکی شمس الحقایق
بقیع عطر و گلاب یاس دارد
نواى مادر عباس دارد
بقیع ماتم سرایِ اهلِ دین است
غمِ مظلومی ام البنین است
بقیع هر شب کنارش ناله دارد
بقیع زهرای هجده ساله دارد
بقیع زهرای ما را برده از هوش
گرفته چهار فرزندش در آغوش

بقیع دردی نھان چون کوه دارد
بقیع یک سینه از اندوه دارد
بقیع کی می رود این غصه از یاد
که زھرا با کتک در کوچه افتاد
بقیع بر محسن و زھرا چھا رفت
بقیع در نینوا برگو چھا رفت
بقیع دارد درویش غربت و آه
ندارد همدمی مولا بجز چاه
بقیع بر تو علی خون گریه کرده
تمام هستی اش را هدیه کرده
بقیع ای حاصل بود و نبودم
شده در تو نھان یاس کبودم
بقیع مهدی کنار تو نشسته
بسوز مادر پھلو شکسته
بقیع دارد همیشه آه و فریاد
که آید مهدی و دلھا کند شاد



مناظره

معنای جمله «موالی یا ابناء رسول الله عبدکم...»

در مسجد النبی یک نفر که مرتب اینجانب را می دید، گفت: چرا پای درس استادان ما حاضر نمی شوی؟ (در مسجد النبی معمولاً بعد از نماز صبح و مغرب مجلس درس برقرار می کنند و استادان، روی کرسی، رو به قبله می نشینند و درس می گویند) گفتم: استادان شما هنوز نشستن روی منبر و کرسی تدریس را نمی دانند تا چه رسد به مطالب علمی، بنابراین چرا وقت و عمرم را ضایع و تلف کنم؟ ناراحت شد و با غیظ و غضب، گفت: از کجا و به چه دلیل نشستن روی کرسی تدریس را نمی دانند؟

گفتم: به اندک توجهی می فهمی، و آن اینکه رسول خدا ﷺ روی منبر، پشت به قبله و رو به مردم می نشست و مردم مقابل آن حضرت، رو به قبله می نشستند و منبر موجود رسول الله ﷺ در همین مسجد شاهد این مطلب است، در صورتی که من هر چه دیده و می بینم، استادان شما رو به قبله می نشینند و اکثر حاضران مقابل او و پشت به قبله، و این کیفیت بر خلاف عمل و سیره رسول الله ﷺ و اصحاب آن حضرت است.

از این بابت سکوت کرد، و پس از کمی تأمل گفت: شما در زیارت امامان خویش، خود را عبد و بنده آنها معرفی

می‌کنید و می‌گویید: ما عبادت و پرستش شما را می‌نماییم و حال اینکه این حرف شرک است و همه عبد خدا هستیم و فقط باید خدا را عبادت کنیم، و دست برد و زیارت نامه و اذن دخول ائمهٔ بقیع علیهم السلام را از جیبش در آورد و جملهٔ «یا موالی یا ابناء رسول الله عبدکم و ابن امتکم» را نشان داد و گفت: در اسلام عبد غیر خدا بودن شرک است و نباید کسی خود را عبد غیر خدا بداند.

گفتم: «عبد»^۱ در این عبارت به معنای پرستش نیست، بلکه به معنای خادم و مطیع و فرمانبر است، و چه بسا افرادی در مقام تواضع و تکریم شخص بزرگواری، یا در مقام بیان کمال اطاعت و فرمان بردن از شخص بزرگی، می‌گویند: «من عبد شما، غلام شما هستم» و قرینه موجود است و همه می‌فهمند که غرض این گوینده این نیست که آن شخص بزرگ، معبود اوست و او را پرستش می‌کند، و خلاصه این

۱. در بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۱۱، از مؤلف مزار کبیر نقل کرده که فرموده است: مستحب است کسی که می‌خواهد ائمهٔ بقیع علیهم السلام را زیارت کند، غسل نماید و با آرامش و وقار به جانب بقیع مشرف بشود، هنگامی که به آن مکان مقدس رسید بایستد و بگوید: «یا موالی یا ابناء رسول الله عبدکم و ابن امتکم الذلیل بین ایدیکم...».

و در پایان زیارت فرموده است:

پس از آن برای هر امامی دو رکعت نماز بخوان و هر چه دوست داری دعا کن که آنجا، جای اجابت است.

مؤلف: ظاهراً اذن دخول مزبور از همین کتاب گرفته شده است.

حرف تو - که گفتم: انسان عبد غیر خدا نیست و گفتن: «عبدکم» «عبد شما» شرک است - در همه جا صحیح نیست و بر خلاف آیات و روایات است.

گفت: کدام آیه و روایت؟

گفتم: اما آیاتی که فعلاً در ذهنم می باشد عبارتند از:

۱- ﴿و انكحوا الأيامی منكم و الصالحین من عبادكم و امائكم﴾^۱.

مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین عبدها (غلامان) و کنیزان صالحتان را.

۲- ﴿ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً لا يقدر علی شیء﴾^۲.

خداوند مثلی زده است: بنده مملوکی که قدرت بر چیزی ندارد.

۳- ﴿الحر بالحر و العبد بالعبد﴾^۳.

[انسان] آزاد در مقابل آزاد و بنده در مقابل بنده

۴- ﴿و لعبد مؤمن خیر من مشرك﴾^۴.

و هر آینه بنده مؤمن بهتر است از مشرک.

۱. سوره نور، آیه ۳۲.

۲. سوره نحل، آیه ۷۵.

۳. سوره بقره، آیه ۱۷۸.

۴. سوره بقره، آیه ۲۲۱.

و غیر این آیات که در آنها خداوند متعال تصریح فرموده است که: برای مسلمانان (عبد) و (عباد) وجود دارد و این نسبت نه تنها شرک نیست بلکه مجاز و مشروع است.

اما روایات :

در «صحیح بخاری» که اصح کتب شماس است چنین آمده است:

سعد بن ابی وقاص و عبد بن زمه نسبت به طفلی اختلاف داشتند، سعد گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله این بچه، فرزند برادر من عتبه است، نگاه به شکل و قیافه او بکن تا معلوم شود، عبد بن زمه گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله این بچه در فراش پدر من درست شده و مربوط به من است.

حضرت نگاه کرد و او را شبیه به عتبه دید، لذا فرمود:

«هو لك يا عبد بن زمعة!...» «ای عبد بن زمه! این بچه مال تو است.»^۱

نیز در «صحیح بخاری» آمده است که:

هر گاه قحطی به وجود می آمد، عمر بن خطاب می گفت: بار پروردگارا! ما متوسل به پیامبر می شدیم و باران می آمد و الآن به عموی آن حضرت، عباس بن عبدالمطلب، متوسل می شویم، پس باران نازل فرما و بارندگی می شد.^۲

۱. صحیح بخاری، کتاب الفرائض، باب میراث العبد النصرانی و المكاتب النصرانی

باب من ادعی ائماً و ابن اخ، ح ۶۷۶۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب الاستسقاء، باب سؤال الناس، الامام الاستسقاء اذا قحطوا،

ص ۱۶۲، ح ۱۰۱۰ و کتاب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله باب ذکر العباس بن

عبدالمطلب، ح ۳۷۱۰.

همچنین در روایت دیگری که در کتابهای معتبر شما موجود است، آمده است که: پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

یا بنی عبد مناف! لا تمنعوا احداً طاف بهذا البيت و صلی
ایة ساعة شاء من لیل او نهار.^۱

ای فرزندان عبد مناف! کسی را که طواف کعبه انجام داد
هر ساعت از شب یا روز باشد او را از خواندن نماز منع
نکنید.

این روایت را «قحطانی»، شاگرد «ابن باز» از کتابهای
معتبر خود اهل سنت آورده و گفته است: سند آن جید و
صحیح است.

و غیر اینها از روایات که در کتابهای شما (اهل تسنن)
موجود است، و ملاحظه کردی که رسول خدا ﷺ فرمود:
«ای عبد بن زمعه» و عمر گفت: «عبدالمطلب» و همچنین
پیامبر ﷺ فرمود: «یا بنی عبد مناف» و عبد را به «زمعه» و به
«المطلب» و به «مناف» نسبت دادند، و اگر چنین تعبیری
صحیح نبود، انجام نمی دادند.

سپس به او گفتم: بنابراین تو چگونه به ما تهمت می زنی
و این عبارت را دلیل شرک ما قرار می دهی؟

در اینجا سکوت کرد و پس از کمی تأمل گفت: بهتر است
با شما حرف نزیم و قرآن را برداشت و مشغول تلاوت آن

شد، و اینجانب نیز با بی اعتنایی از نزد او رفتم.

یادآور می‌شوم: قبل از این مناظره یکی از روحانیون فرمود: یک نفر از مأموران آنها در بقیع مانع روضه خوانی من شد و سرانجام به من گفت: شما مشرک هستید، گفتم: به چه دلیل می‌گویید ما مشرکیم؟

او دست برد و جزوه‌ای که زیارت و اذن دخول مزبور در آن بود از جیبش در آورد و جمله (یا موالی یا ابناء رسول الله عبدکم...) را خواند و گفت: دلیل ما این عبارت است. و آن روحانی محترم به اینجانب گفت: من نتوانستم پاسخ او را بدهم، اینجانب برخی آیه‌های سابق الذکر را خواندم و گفتم: پاسخ او این آیات است، آن آقا گفت: ای کاش این آیات در ذهن من بود و می‌خواندم.

ضمناً در مکه معظمه با شخصی مناظره مفصلی داشتم که یکی از حرفهای او نام گذاریهای ما به «عبدالحسن» و «عبدالرضا» و مانند اینها بود و می‌گفت: مشرکین نام فرزندان خود را «عبد فلان» و «عبد فلان» می‌گذاشتند و شما «عبد حسن» و «حسین» و ... می‌گذارید و فرقی نمی‌کند و همه «عبدالله» هستیم.

پاسخ دادم که «عبدالحسن» و مانند آن، اسم شخص است که مرکب از لفظ «عبد» و «حسن» می‌باشد همانگونه که «عبدالله» اسم مرکب از دو لفظ «عبد» و «الله» است و «عبد»

در این موارد به معنای عبادت و پرستش نیست.^۱
 همچنین در کتاب «تفسیر، العشر الآخر، من القرآن
 الکریم»^۲ مسأله نام گذاری به «عبدالنبی» و «عبدالحسین» و
 امثال اینها را مطرح کرده و نوشته است: اینها با مسیحیان فرق
 ندارند، زیرا مسیحیان «عبدالمسیح» نام می‌گذارند و
 عیسی علیه السلام را پرستش می‌کنند، افرادی هم که «عبدالحسین»
 نام گذاری می‌کنند، نوعی پرستش «حسین» را می‌کنند.
 ولی از آنچه بیان شد پاسخ او و امثال او روشن گردید،
 خصوصاً با توجه به آیات شریفه و روایاتی که خودشان نقل
 کرده و صحیح می‌دانند، والحمد لله.

شهادای احد

حضرت حمزه علیه السلام

جناب حمزه سیدالشهدا علیه السلام فرزند عبدالمطلب عموی
 حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و برادر رضاعی آن جناب بوده و
 چهار سال سن شریفش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زیادتر بوده است،
 در صدر اسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار پشتیبانی می‌کرد و با
 بزرگترین دشمنان اسلام یعنی ابو جهل علیه اللعنه مبارزه‌ها
 کرد، چنانچه روزی حمزه از شکار برگشت و چون وارد

۱. این مناظره در چراچرا؟، ج ۲، ص ۱۳۰ آمده است.

۲. نوشته محمد بن سلیمان الأشقر، ص ۸۰.

منزل گردید همسر خود را بسیار افسرده دید، سبب افسردگی او را پرسید، گفت: ای حمزه! اگر محمد در ادعای خود فرضاً دروغگو باشد، آیا از رحمت شما هم جدا شده است؟ حمزه فرمود: محمد به راستگویی معروف است و سید و بزرگ ما قریش می باشد، مگر در این چند روز که من نبوده ام اتفاقی افتاده است؟ گفت: پسر برادر شما در کنار کعبه، به مرام خود اشتغال به عبودیت خدای یگانه داشت، ابو جهل امر کرد در بین نماز بچه دان شتری را بر سر آن جناب انداختند و لباس آن حضرت را پر از کثافت کردند و از این جهت دو روز است که در خانه نشسته ناراحت است و می گوید: من کسی را ندارم که از من دفاع و پشتیبانی کند. چون حمزه این سخن را شنید در غضب شد و کمان خود را برداشت و به طرف مسجد آمد. ابو جهل را دید که با جمعی از رفقای خود گرد هم نشسته اند، چنان با کمان بر سر ابو جهل زد که کمان شکست، سپس او را گرفت و به زمین زد و نزدیک بود که فتنه ای رخ دهد. مردم ابو جهل را از دست حمزه نجات دادند.

ابو جهل گفت: ای حمزه! مگر به دین محمد صلی الله علیه و آله در آمدی که از او دفاع می کنی؟ حمزه از روی عصبانیت گفت: آری «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله». روز بعد حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض کرد: من از روی

غضب شهادت به پیامبری شما داده‌ام و اکنون مردم، مرا مسلمان می‌دانند، چیزی از حقیقت اسلام برای من بیان کن حضرت چند آیه قرآن برای او خواند و حمزه از روی حقیقت مسلمان شد و در اثر اسلام آوردن حمزه اسلام قوت گرفت و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ابوطالب هر دو خوشنود شدند.

فضائل حضرت حمزه عَلَيْهِ السَّلَام

در سفینه البحار از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل است که فرمودند:

چون علی عَلَيْهِ السَّلَام وارد محشر گردد، از دو طرف او جناب جعفر و حمزه و در عقب سر او زهرا عَلَيْهَا السَّلَام و از جلوی آن حضرت حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام روان باشند.

نیز از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام سؤال شد، با اینکه حسین عَلَيْهِ السَّلَام سیدالشهدا است، چرا حضرت حمزه را هم سیدالشهدا می‌گویند؟ فرمودند:

حمزه، سیدالشهدای غیر معصومین است و حسین عَلَيْهِ السَّلَام سیدالشهدای جمیع اهل عالم است.

نیز نقل شده که:

در قیامت پرچم حمد به دست حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام و پرچم تکبیر به دست حمزه و پرچم تسبیح به دست جعفر عَلَيْهِ السَّلَام است.



نیز از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که فرمودند:
بر قائمه عرش نوشته شده:

«ان حمزة اسد الله و اسد رسول الله و سيد الشهداء.»

بدرستی که حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و آقای
شهداست.

نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

آیه شریفه ﴿فی بیوت اذن الله ان ترفع...﴾ و آیه ﴿رجال
لا تلهیهم تجارة...﴾ درباره خانواده محمد و آل او نازل
شده که آنها علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و
جعفر علیهم السلام می باشند.

کیفیت شهادت حضرت حمزه علیه السلام

روز شنبه پانزدهم شوال سال سوم هجرت جنگ احد
شروع شد. آن روز حضرت حمزه روزه بود، حضرت
رسول صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفت و میان پیشانی او را بوسید.
در آن روز جناب حمزه جنگ نمایانی نمود و بسیاری از
لشکر کفر را به جهنم فرستاد.

هند دختر عتبه همسر ابوسفیان که پدرش و برادرش
ولید و عمویش شیبه در جنگ بدر به جهنم واصل شده
بودند؛ برای خونخواهی آنها در جنگ احد شرکت نموده
بود و مردم را به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله تحریص می نمود و هر گاه

کیفیت شهادت حضرت حمزه علیه السلام

کسی از لشکر کفر می خواست فرار کند سرمه دانی به او می داد و می گفت: مرد از جنگ فرار نمی کند، تو چون قصد فرار داری پس در حقیقت زن می باشی، سرمه به چشم بکش و فرار کن که هر کس تو را دید بداند تو دارای صفات مردان نیستی.

هند، وحشی را که بنده عبدالجبر بود طلبید و به او گفت: اگر امروز محمد صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام یا حمزه را به قتل برسانی، هر چه خواسته باشی به تو می دهم، وحشی گفت: اما محمد صلی الله علیه و آله را ممکن نیست به قتل رسانید زیرا در اطراف او مردان شجاع می باشند و او را حفظ می کنند و اما علی علیه السلام هم در میدان جنگ بسیار تجربه کرده است و مواظب اطراف خود هست که غافلگیر نشود و من طاقت مبارزه با او را ندارم و اما حمزه را ممکن است به قتل برسانم و دل تو را بکشتن او شفا دهم.

هند او را تحسین نمود و وحشی بقصد حمزه به میدان آمد و در کمین او بود تا اینکه ناگاه پای اسب جناب حمزه در گودالی فرو رفت و بر زمین افتاد، وحشی وقت را از دست نداد، حربه خود را به طرف او پرتاب کرد آن شمشیر بر پهلوی حضرت حمزه وارد آمد و تانزدیک ناف آن جناب را شکافت، به طوری که دیگر توان حرکت نداشت، وحشی نزدیک آمد و پهلوی او را شکافت و جگر نازنیش را بیرون

آورد و برای هند برد. هند از شدت غضب آن جگر را در دهان گذاشت و خواست آن را بچود که خداوند آن را در دهان هند محکم نمود به طوری که دندان آن ملعونه در آن فرو نرفت، لذا آن را بر زمین انداخت.

وحشی هند را به بالین حمزه آورد و آن ملعونه انگشتهها و گوش حمزه را برید، و در ریسمان کشید و به گردن آویخت و با خنجر، دست و پای حضرت حمزه را جدا کرد و چون خبر به شوهر او ابوسفیان رسید او هم به بالین حمزه آمد و با ته نیزه که در دست داشت به دهان حضرت حمزه می زد و می گفت: عذاب خود را بچش، زیرا تو خود را از ما بیگانه نمودی، و به محمد ایمان آوردی، شخصی که او را «حلیس» می گفتند، چون رفتار ابوسفیان را دید او را سرزنش کرد که تو خود را بزرگ این قوم می دانی، از شخص بزرگ دور است که با جنازه ای چنین کند، ابوسفیان شرمنده شد و به او گفت: این کار خطایی بود، آن را کتمان کن و به کسی مگو.

چون جنگ احد خاتمه یافت، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا کسی از حال عمویم حمزه اطلاع دارد؟ حرث بن صمّه عرض کرد: آری یا رسول الله صلی الله علیه و آله من از جایی که او جنگ می کرد اطلاع دارم، و به آن سمت روانه شد، چون رسید و حال حمزه را مشاهده نمود، خجالت کشید پیامبر صلی الله علیه و آله را خبر دهد، لذا در کنار جنازه حمزه نشست.



کیفیت شهادت حضرت حمزه رضی الله عنه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت امیر رضی الله عنه فرمود: از عمویم حمزه برای من خبر بیاور.

علی رضی الله عنه نیز چون به بالین حمزه آمد و حال او را مشاهده نمود او هم در کنار بدن حمزه نشست. خود پیامبر صلی الله علیه و آله به طلب حمزه حرکت کرد تا اینکه به بالین حمزه رسید و چون حال او را مشاهده نمود گریه زیادی کرد،

«قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَاللَّهِ مَا وَقَفْتُ مَوْقِعًا قَطُّ اغِيظَ عَلَيَّ مِنْ هَذَا الْمَكَانِ.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: به خدا قسم هرگز جایی نایستاده بودم که بر من سخت‌تر از این مکان باشد اگر خداوند مرا بر قریش مسلط نمود هفتاد نفر از آنها را در عوض عمویم حمزه مثله می‌کنم.

جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد،

﴿وَأَنْ عَاقِبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَنْ صَبْرْتُمْ لَهوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾^۱ و اصبر...

اگر خواستید تلافی نمایید به مقدار آنچه بر شما از دشمن وارد آمده تلافی کنید و چنانچه صبر نمایید برای شما بهتر است. پس صبر کن...

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: صبر می‌کنم.

پس آن حضرت عباى خود را بر روی بدن حضرت حمزه انداخت ولی چون عبا را بر سر حمزه می کشیدند پاهای او از زیر عبا بیرون می آمد و چون بر پاهای او می کشیدند سر حمزه ظاهر می شد، لذا عبا را بر سر حمزه افکندند و از علف صحرا، پاهای حمزه را پوشاندند و چون در مدینه شایع شد که پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد، لذا زنان مدینه با پای برهنه به طرف احد دویدند.

حضرت زهرا علیها السلام با چشم گریان به محضر پدر مشرف شد و چون صورت او را پر از خون دید، فرمود: غضب خدا سخت خواهد بود بر کسانی که خون به روی پیامبر صلی الله علیه و آله جاری نموده اند. و خون از صورت پیامبر صلی الله علیه و آله پاک می کرد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: آب بیاور تا صورت خود را از خون شستشو نمایم، علی علیه السلام آب آورد و حضرت صورت خود را شست.

زینب بنت جحش چون حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: صبر کن. عرض کرد: برای چه کسی؟ فرمود: برای برادرت. گفت: «انا لله و انا الیه راجعون»، شهادت او را گوارا باد، باز حضرت به او فرمود: صبر کن، عرض کرد: برای چه کسی؟ فرمود: برای عمویت حمزه، گفت: «انا لله و انا الیه راجعون»، گوارا باد او را شربت شهادت. باز حضرت به او فرمودند: صبر کن. عرض کرد:

برای چه کسی؟ فرمود: برای شوهرت مصعب بن عمیر.
گفت: «واحزنا». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: شوهر را منزلتی است
نزد زن که هیچ کس را چنین منزلتی نیست. و فرمودند:
زینب کلمه «واحزنا» بر زبان جاری کرد برای آنکه یاد
بچه‌های یتیم خود افتاد.

زنی از بنی نجار خود را به احد رساند و هراسان از هر سو
سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌گرفت. به او گفتند: پدر و شوهر و
برادرت شهید شدند، اعتنا نمی‌کرد و می‌گفت: ای مردم راه
دهید تا اینکه چشم من به جمال پیامبر صلی الله علیه و آله بیفتد، مردم راه
دادند، چون خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و آن حضرت را سالم
دید، عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله چون شما سالم می‌باشید
تمام مصیباتی که بر من وارد آمده سهل است و به مدینه
برگشت.

صفیه دختر عبدالمطلب خواهر حضرت حمزه سید
الشهدا چون نزدیک احد رسید، به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند که
صفیه می‌آید، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به پسر او زبیر فرمود: برو
مادر خود را برگردان که جنازه برادرش را نبیند، زبیر نزد
مادرش آمد و گفت: پیامبر فرمود، برگرد، صفیه گفت: به من
خبر داده‌اند که بدن برادرم را مثله (قطعه قطعه) کرده‌اند و من
تا او را نبینم بر نمی‌گردم. ولی در راه خدا هر چه بر سرم آید
ان شاء الله صبر خواهم نمود.

چون زبیر سخنان او را حضور پیامبر ﷺ عرض کرد، آن حضرت اجازه داد که صفیه به دیدن جنازه حضرت حمزه بیاید، چون صفیه آمد و نظرش بر بدن برادر افتاد، گفت: «انا لله و انا الیه راجعون»، و دو رکعت نماز خواند و طلب آمرزش نمود و برگشت.

پیامبر اکرم ﷺ دستور داد بدن شهدای احد را آوردند و در کنار بدن حمزه گذاشتند و بر آنها نماز خواند، پس بر جنازه حمزه هفتاد و پنج تکبیر گفت. و چون بدن حمزه را برهنه کرده بودند، رسول خدا ﷺ بر دی بر بدن او پوشاند، ولی سایر شهدا را با همان لباس خون آلود دفن کردند.

چون حضرت رسول ﷺ به مدینه تشریف آورد، از خانه‌های انصار صدای گریه شنید که بر کشتگان خود ندبه می‌کنند ولی از خانه حمزه صدای گریه نشنید. اشک از دیده‌های حضرت جاری گردید و فرمود: «و لکن حمزة لا بواکی له الیوم»، یعنی کشته شده‌های انصار گریه کننده دارند ولی عموم حمزه گریه کننده ندارد.

چون مردم این کلام را از رسول خدا ﷺ شنیدند، فوراً دستور دادند کسی بر کشته‌های خود گریه نکند تا اینکه به خانه فاطمه ؑ بروند و به همراهی آن حضرت برای حمزه گریه کنند. لذا زنها در منزل فاطمه ؑ آمدند و برای حمزه گریه نمودند چون حضرت رسول ﷺ صدای گریه آنها را



شنید در حق آنها دعا فرمود.

حضرت حمزه در سن شصت سالگی شهید گردید.

سفارش به زیارت حضرت حمزه

از پیامبر اکرم ﷺ نقل است که فرمود:

«من زارنی و لم یزر عمی حمزة فقد جفانی»

کسی که مرا زیارت کند و عمویم حمزه را زیارت نکند به من جفا کرده است.

و حضرت زهرا علیها السلام بعد از رحلت پیامبر ﷺ بارها به

زیارت قبر حمزه می رفت و آنجا گریه می کرد.

سه نفر از شهدای اُحد

اگر چه شهدای اُحد هفتاد نفر بودند ولی به طور خلاصه

مناسب دیدم احوال چند نفر از آنها را یاد آور شوم:

۱- «حنظلة بن ابي عامر».

وی در شب جنگ اُحد با اجازه پیامبر ﷺ برای عروسی

(زفاف) در مدینه ماند، اول صبح مهیا شد که برای یاری

پیامبر اکرم ﷺ به طرف اُحد برود، همسرش (تازه عروس)

دامن او را گرفت و گفت: صبر کن تا من چند نفر را حاضر

کنم که از تو مطلبی دارم، حنظله صبر کرد، آن زن چهار نفر را

حاضر کرد و به حنظله گفت: پیش آنها اقرار کن که ما امر زناشویی را انجام دادیم، حنظله به آن مطلب اعتراف کرد و چون از زن (نو عروس) سبب این عمل را پرسیدند گفت: امشب خواب دیدم حنظله به آسمان پرواز نمود، من دانستم که او امروز شهید می شود.

چون حنظله برای رسیدن به جنگ عجله داشت مجال غسل پیدا نکرد و با حال جنابت به احد آمد و ابوسفیان را دید که در میان میدان مشغول فریاد زدن و تحریرص مردم به جنگ است. لذا بر او حمله کرد و شمشیری بر اسب او زد که ابوسفیان روی زمین افتاد و صدا زد مرا از دست حنظله نجات دهید، کفار دور او را گرفتند و او را شهید نمودند. پس از خاتمه جنگ، جنازه حنظله را حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند، دیدند بدن او به خون آلوده نیست، مثل اینکه او را غسل داده باشند، علت آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال نمودند، حضرت فرمود:

دیدم ملائکه را که بین آسمان و زمین حنظله را با آب زمزم غسل می دادند، چون او جنب شهید شده بود. (لذا معروف به حنظله غسیل الملائکه گردید)

۲- «عمر و بن جموح».

وی اعرج (از ناحیه پا معلول) بود و چهار پسر خود را به جنگ فرستاده بود، خود نیز مهیا شد که به طرف احد برود،

رفقاییش به او گفتند: تو ناتوانی و خدا در قرآن فرموده است: بر شخص عاجز تکلیف نیست. علاوه اینکه چهار پسر تو با پیامبر ﷺ در جبهه شرکت نموده‌اند، عمرو فرمود: خوش به حال پسران من که به طرف باغ بهشت رهسپارند، خوب است من هم خود را در ریاض جنان به آنها برسانم، همسر عمرو گفت: موقعی که عمرو می‌خواست از خانه بیرون رود، لرزه بر اندام او افتاده بود، و به خدا عرض کرد:

«اللهم لاتردنی الی اهلی»

خدایا مرا به اهل خانه‌ام بر مگردان.

و خود را در احد حضور پیامبر اکرم ﷺ رساند و عرض کرد: فامیل من می‌خواستند مرا به خاطر ناتوانی‌ام برگردانند، ولی امید من از خدا چنان است که با این حال مرا از بهشت محروم نسازد. حضرت به او فرمود: با این حالی که داری خدا از تو جهاد نخواسته است، و پسران او آمدند که او را برگردانند، قبول نکرد. رسول خدا ﷺ فرمود: او را رها کنید شاید خدا شهادت را روزی او گرداند، عمرو به میدان رفت و جهاد کرد تا شهید شد.

۳- «مخیریق یهودی».

وی که از اخبار یهودی‌های مدینه بود، چون شنید که در جنگ احد امر بر پیامبر اکرم ﷺ سخت شده است.

به یهودی‌های مدینه گفت:

«والله انکم لتعلمون انّ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله نبی و انّ نصره
علیکم حق.»

قسم به خدا شما می‌دانید محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است و
یاری او بر شما واجب است.

و شمشیر خود را برداشت و از مدینه به یاری پیامبر صلی الله علیه و آله
آمد و گفت: اگر من کشته شدم تمام اموال من مال محمد صلی الله علیه و آله
است، هر کجایم خواهد صرف نماید، هر چه یهودی‌ها به او
گفتند: امروز روز شنبه است و کار بر ما روا نیست، گوش
نداد و خود را به احد رسانید و در راه اسلام شهید شد، پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مخیریق بهترین یهودیهای مدینه بود.

آری، مخیریق یهودی حتی یک نماز هم نخواند ولی
بهشتی شد، اما ما چطور؟ نکند خدای ناکرده سالها نماز
بخوانیم و سرانجام سر از جهنم در آوریم. «نستعیذ بالله من
شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا»

ضمناً پس از مدتی که از دفن شهدای احد گذشته بود،
سیل آمد و قبرهای بعضی از آنها را خراب کرد، بدن بعضی
از شهدای احد آشکار شد، بدن یکی از شهدا را دیدند که ابداً
تغییر نکرده، و چون در صورت آن شخص ضربتی وارد
آمده بود، دیدند دست خود را بر پیشانی گذاشته است، چون
دست او را از پیشانی‌اش جدا نمودند، خون جاری شد. دست

او را دو مرتبه بر پیشانی‌اش گذاشتند، خون قطع گردید. نیز معاویه خواست از احد قناتی عبور دهد، به قبر عمرو بن جموح برخورد کردند، دیدند بدنش تازه است و گویا تازه دفن شده و چون ضربتی بر پای او وارد آمده بود خون جاری شد.

از جابر نیز نقل شده که چهل و شش سال بعد از دفن پدرش در احد چون قبر او را سیل خراب نمود، دید گویا پدرش در قبر خواب است و ابداً خاک در او اثر نکرده و کفن او مثل روز اول است و روی پاهای او که علف ریخته بودند، هنوز سبز است.^۱

در پایان، از خداوند سبحان می‌خواهیم توفیق زیارت آن بزرگواران را به همه مؤمنان مرحمت فرماید تا از نزدیک عرض کنیم:

«السلام علیکم ایُّها الشهداءُ المؤمنون، السلام علیکم یا اهل بیتِ الإیمانِ و التَّوْحیدِ، السلام علیکم یا انصارِ دینِ اللّهِ و انصارِ رسولِهِ علیه و آله السلام، سلامٌ علیکم بما صبرتم فنعم عُقبی الدار، فعلیکم سلام اللّهِ و رحمتهُ و برکاته.»



مناظره‌ای مفصل با امام جماعت آنان

با لباس عربی در نماز جماعت مغرب مسجد جمعه شرکت کردم، پس از نماز، امام جماعت، رو به مردم کرد و روایاتی مربوط به نقاشی و مجسمه سازی و تصویر، خواند و توضیح داد.

او حدود پنجاه سال داشت و معلوم بود به کتابهای خودشان احاطه دارد.

پس از آنکه صحبتش تمام شد، در حالی که قرآن دستم بود، نزد او رفتم و بعد از سلام گفتم: سؤال دارم، گفت: بپرس، قرآن را جلوی او گذاشتم و آیه مبارکه ﴿ان الله بریء من المشرکین و رسوله﴾^۱ را خواندم و پرسیدم:

چرا (و رسوله) به (رفع) نوشته و خوانده می شود و (واو) (و رسوله) چه واوی است؟

مقداری نگاه کرد و سرانجام گفت: واو عاطفه است و (رسوله) عطف بر محلّ (الله) است.^۲

در این باره کمی صحبت شد و از آن گذشتم و گفتم: آیا روایاتی را که راجع به تصویر و نقاشی و مجسمه سازی خواندی شامل عکس و عکاسی، نیز می شود؟

۱. سوره توبه، آیه ۲.

۲. «رفع»، بنا بر مبتدا بودن (و رسوله) است و خبر آن محذوف است و تقدیر آن (و رسوله ایضاً بریء منهم) می باشد، البته احتمال فوق نیز داده شده است.

گفت: آری، عکس گرفتن و عکاسی نیز حرام است.
گفتم: پس این عکسها که روی پولهای شما وجود دارد یا در هتلهای نصب شده است، چیست؟ آیا اینها حرام نیست؟
گفت: چرا، همه اینها حرام است ولی اینها مربوط به حکومت است.^۱

از این مطلب نیز گذشتم و به او گفتم: معلوم است که شما در روایات و احادیث، زیاد زحمت کشیده‌اید و سؤال من این است که چرا از عترت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت نقل نمی‌کنید؟ با اینکه آن حضرت در حدیث ثقلین عترت خود را عدل قرآن قرار داده و فرموده است:
به کتاب خدا قرآن کریم و به عترتم، اهل بیتم، تمسک کنید.

و این حدیث در کتابهای معتبر مثل «صحیح مسلم» و غیر آن آمده است. اخیراً نیز حدیث ثقلین در کتاب «معجم فقه السلف، عتره و صحابه و تابعین» - که در مکه معظمه چاپ شده - با دو سند نقل شده است:
در این کتاب است که:

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در عرفات در حضور، صد و بیست هزار نفر یا بیشتر فرمود:

۱. البته این حرف صحیح نیست، چون این عکسها چاپ است و تصویر و نقاشی و صورت‌گری، شامل عکس و عکاسی نمی‌شود و بر آنها تصویر صدق نمی‌کند، لذا اشکال ندارد.

«انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی اهل

بیتی».

همچنین در این کتاب عترت را مشخص کرده و نوشته

است:

فقه عترت، فقه فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و فقه امام علی بن ابیطالب و امام حسن و امام حسین و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق علیهم السلام است.

همچنین نوشته است:

فقه عترت موجب نجات و سبب در امان ماندن از گمراهی و ضلالت است تا دخول در بهشت.^۱

بنابراین چرا شما از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نقل نمی کنید؟

گفت: فرق نمی کند، ملاک بیان روایت و توضیح و تبیین معنای آن می باشد.

گفتم: چطور فرق نمی کند؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانان را موظف کرده است، به کتاب خدا و به عترت او تمسک کنند و تمسک به این دو را موجب نجات قرار داده است، شما به چه دلیل می گویی فرق نمی کند؟ به چه دلیل روایات غیر عترت، حجت شرعی است؟ اگر فردای قیامت پیامبر صلی الله علیه و آله از ما سؤال

۱. به جلد اول معجم: «فقه السلف»، ص ۴، مراجعه شود و عین عبارت او را در ص

۶۶ همین کتاب آورده ام.

کند روایات فقهی خود را از چه کسی یاد گرفتید و به روایات چه کسی عمل کردید، چه بگوییم؟

همین که این مطلب را مطرح کردم پی برد که من شیعه هستم، لذا لحن سخن را تغییر داد و با تندى و پرخاش، به عقاید شیعه حمله کرد و مناظره شکل دیگری به خود گرفت.

پیش از بیان این مناظره، نکات و روایاتی را از کتاب «بخاری» و «مسلم» می آورم، زیرا تکیه او بیشتر به این روایات بود، ضمناً از توجه به این روایات منشأ قسمتی از اعتراضها و اشکالات آنان به شیعه روشن می شود:

۱- ساختمان سازی روی قبور

در «صحیح بخاری» روایات متعددی از عایشه نقل کرده است که:

در حضور پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخن از کنیسه (عبادتگاه) مسیحیان و عکسها و نقاشی در آنها به میان آمد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مسیحیان چنین هستند که هر گاه مرد صالحی از آنها فوت کند روی قبرش مسجد بنا می کنند و در آن، صورتهایی را نقاشی می نمایند و آنها در قیامت از شرار خلق خدا خواهند بود.^۱

۱. عن عائشة ام المؤمنين: ان ام حبيبة و ام سلمة ذكرتا كنيسة رأينها بالحبيشة فيها

در «صحیح مسلم» نیز همین حدیث با دو سند از عایشه نقل شده و در آن آمده است که:

در همان بیماری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، این صحبتها نزد آن حضرت مطرح گردید و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان اولئك اذا كان فيهم الرجل الصالح، فمات،
اولئك شرار الخلق عند الله يوم القيامة.»^۱

همچنین در «صحیح مسلم» است که: عایشه گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن بیماری که رحلت کرد، فرمود:
«خدا یهود و مسیحیان را لعنت کند، آنها قبور انبیای خود
را مساجد قرار دادند.» «لعن الله اليهود والنصارى،
اتخذوا قبور انبيائهم مساجد.»^۲

نیز از ابوهریره نقل کرده است که:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خدا بکشد یهود را، آنها قبور انبیاء

→ تصاویر فذکرتا للنبي صلی الله علیه و آله فقال: «ان اولئك اذا كان فيهم الرجل الصالح، فمات بنوا على قبره مسجداً و صوروا فيه تلك الصور فاولئك شرار الخلق عند الله يوم القيامة»، صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب هل تنبش قبور مشرکی الجاهلیة...، ح ۴۲۷.

ضمناً این روایت در همین کتاب «صحیح بخاری»، ح ۴۳۴ و ح ۱۳۴۱ و ح ۳۸۷۳ آمده است.

۱. صحیح مسلم، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، ص ۲۵۵، باب النهی عن بناء المسجد علی القبور و النهی عن اتخاذ القبور مساجد، ح ۵۲۸.

۲. همان، ح ۵۲۹.



خود را مساجد قرار دادند. «قاتل الله اليهود، اتخذوا
قبور انبيائهم مساجد.»^۱

باز در «صحیح مسلم» از عایشه و ابن عباس نقل است که
گفتند:

پیامبر ﷺ فرمود:

«لعنة الله على اليهود و النصارى، اتخذوا قبور
انبيائهم مساجد» يحذر مثل ما صنعوا.^۲

لعنت خدا بر یهود و مسیحیان، آنان قبور انبیاء خود را
مساجد قرار دادند.

[سپس عایشه و ابن عباس گفته‌اند:] این سخن پیامبر ﷺ
نسبت به یهود و مسیحیان به منظور بر حذر داشتن مسلمانان
است از انجام دادن مثل آنچه که آنها انجام دادند.
و در همان کتاب است که: جندب گفت: شنیدم رسول
خدا ﷺ پنج روز قبل از رحلتش فرمود:

«... الا من كان قبلکم کانوا یتخذون قبور انبيائهم و
صالحیهم مساجد، الا فلا تتخذوا القبور مساجد، انى
انهاکم عن ذلک»^۳

آگاه باشید کسانی که قبل از شما بودند، قبور انبیا و

۱. همان، ح ۵۳۰.

۲. همان، ح ۵۳۱.

۳. همان، ح ۵۳۲.

اشخاص صالح خود را مساجد قرار می‌دادند، توجه داشته باشید شما مسلمانان قبور را مساجد قرار ندهید، بدرستی که من شما را از این کار نهی می‌کنم.

۲- ﴿فِي بَيْوتِ اِذْنِ اللّٰهِ اِنْ تَرْفَعُ﴾

در تفاسیر و کتابهایشان گفته‌اند: مراد از (بیوت) در آیه مبارکه ﴿فِي بَيْوتِ اِذْنِ اللّٰهِ اِنْ تَرْفَعُ﴾ و یذکر فیها اسمہ^۱ مساجد است، نه بیوت انبیاء و ائمه علیهم السلام.^۲

۳- ﴿لَتَتَّخِذُنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا﴾

در قرآن کریم است که:

﴿فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَّبُّهُمْ اَعْلَمُ بِهِمْ، قَالَ الَّذِيْنَ غَلَبُوا عَلٰى اٰمْرِهُمْ لَتَتَّخِذُنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا﴾^۳.

مردم گفتند روی (قبور) اصحاب کهف بنایی می‌سازیم، خدا به آنان آگاه است و کسانی که بر امر آنها غلبه داشتند، گفتند بر (روی قبور) آنها مسجد می‌سازیم.

«ابن کثیر» در تفسیرش - که معتبرترین تفاسیر اهل تسنن محسوب است - در ذیل آیه مزبور گفته است:

۱. سوره نور، آیه ۳۶.

۲. به تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه مزبور، مراجعه شود.

۳. سوره کهف، آیه ۲۱.

آن کسانی که گفتند: روی قبور اصحاب کهف مسجد می‌سازیم، معلوم نیست از خوبان بوده‌اند یا از اشخاص ذی نفوذ و زور مداران و حاکمان، زیرا پیامبر ﷺ، یهود و مسیحیان را لعن کرده است بخاطر اینکه روی قبور اولیا و صالحین خود مسجد می‌ساختند.^۱

ولی وهابیها - برخلاف تفسیر مورد قبول خودشان - بطور حتم می‌گویند: این حاکمان و زورمداران بودند که گفتند روی قبور اصحاب کهف مسجد می‌سازیم، نه مؤمنان، زیرا پیامبر ﷺ یهود و مسیحیان را به این خاطر لعن کرده است.

مؤلف: تفسیر به رأی و منطق خود ساخته را ملاحظه کنید.

ضمناً در جلد اول «چرا چرا؟»، ص ۱۴۴، درباره آیه مزبور بحث کرده‌ام.

۴- ازدواج با یهود و مسیحیان

تمام مذاهب چهارگانه اهل تسنن گفته‌اند:

ازدواج مرد مسلمان با زن یهودی و نصرانی جایز و صحیح است و اشکال ندارد، هر چند آن زن، حضرت مسیح عليه السلام را خدا، یا ثالث ثلاثه بداند، [و گفته‌اند:] با اینکه

۱. المصباح المنیر فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، ص ۷۹۷.

در این صورت مشرک بودن او قطعی است، در عین حال ازدواج مسلمان با او مانعی ندارد.^۱

برای مشروعیت و صحت ازدواج با اهل کتاب، حتی اگر مشرک هم باشند به این آیه مبارکه استدلال کرده‌اند: ﴿والمحصنات من الذین اتوا الکتاب من قبلکم﴾.^۲

۵- حدیث ثقلین

حدیث ثقلین، علاوه بر اینکه در اجل کتابهای آنها، یعنی «صحیح مسلم»^۳ آمده و «بن باز»، مفتی پیشین عربستان نیز آنرا نقل کرده و به صحت آن اعتراف نموده است^۴ و در سالهای اخیر نیز استاد «جامعه ام القری»^۵، مکه معظمه، در جلد اول «معجم فقه السلف، عتره و صحابه و تابعین» حدیث ثقلین را با دو سند نقل کرده و در مقدمه آن نوشته است:

«فقه عترت موجب هدایت و نجات و سبب در امان ماندن از ضلالت و گمراهی است تا داخل شدن در بهشت».

و دلیل آنرا حدیث ثقلین دانسته و به آن استدلال کرده و نوشته است:

۱. الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۴، مبحث المحرمات لاختلاف الدين.

۲. سورة مائده، آیه ۵.

۳. باب من فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام، ح ۲۴۰۸.

۴. تحفة الاخوان، ص ۴۲.



«پیامبر اکرم ﷺ در حضور یکصد و بیست هزار نفر از صحابه یا بیشتر، فرمود: «من در میان شما بجا می‌گذارم آنچه را که اگر به آن تمسک کنید، هرگز بعد از من گمراه نشوید... یکی از آنها کتاب خدا است و دوم عترتم، اهل بیتم.»^۱

یادآور می‌شوم که این استاد، عترت را نیز مشخص نموده و گفته است:

فقه عترت، فقه فاطمه دختر پیامبر ﷺ و فقه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و فقه امام حسن، امام حسین، علی بن الحسین، امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم‌السلام است.

نیز یادآور می‌شوم که این کتاب در هفت جلد و در سال ۱۴۱۰ هجری قمری در «جامعه ام القری، المرکز العالمی للتعلیم الاسلامی مکه المکرمة» چاپ شده است و عبارت مزبور و حدیث ثقلین را در جلد اول، صفحه ۴ آورده است.

۶- اصح و اجل کتابهای اهل تسنن

به اعتقاد اهل تسنن، اصحّ و اجلّ کتابها بعد از قرآن کریم «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» است.

نویسنده این دو کتاب، فارس و ایرانی بوده‌اند.

۱. عین عبارات او در ص ۶۶ همین کتاب آمده است.

مؤلف «صحیح بخاری» محمد بن اسماعیل بخاری، متولد در بخارا - که در آن زمان جزء ایران بوده - و متوفا و مدفون در سمرقند است.

مؤلف «صحیح مسلم» ابو الحسین مسلم بن الحجاج نیشابوری، متولد و متوفا و مدفون در نیشابور است.^۱

۷- کثرت روایات عایشه و ابوهریره تعجب آور است

در کتابهای «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و سایر کتابهای اهل تسنن، روایات بسیاری از عایشه و ابوهریره از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند، و حال اینکه، عایشه هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله هجده سال داشته^۲ و مدتی را که با پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی کرده حدود نه سال، آنهم در ابتدای سن بوده است - مضافاً بر زن بودن او - و با وجود زنان دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و گرفتاری های آن حضرت و قهراً اندک بودن هم صحبتی عایشه با رسول خدا صلی الله علیه و آله، در عین حال روایاتی از او نقل کرده اند که گفته است:

«از رسول خدا چنین مطلبی را شنیدم»، یا اینکه «رسول الله صلی الله علیه و آله چنین و چنان فرمود»، تعجب آور و الی ماشاء الله است.

۱. به مقدمه این دو کتاب مراجعه شود.

۲. معجم فقه السلف، جزء نهم، ص ۵۷.



همچنین ابوهریره، اهل یمن بوده و سال هفتم هجری به مدینه منوره آمده و مسلمان شده است و فقط حدود سه سال آخر عمر پیامبر اکرم ﷺ را درک کرده است^۱ در عین حال، کتابهای اهل تسنن پر از روایات ابوهریره از قول پیامبر ﷺ است و تنها در «صحیح بخاری» ۴۴۶ روایت از او نقل کرده که گفته است: «از پیامبر اکرم ﷺ چنین مطلبی را شنیدم»، یا «رسول خدا ﷺ اینگونه فرمود».

در پاورقی سه روایت از «بخاری» و «مسلم» از ابوهریره، به عنوان نمونه آوردم، خوانندگان عزیز ملاحظه و قضاوت کنند.^۲

۱. معجم فقه السلف، جزء نهم، ص ۱۲۵، یادآور می‌شوم که در همین کتاب در معرفی شخصیت ابوهریره آورده است که: عمر بن خطاب، ابوهریره را امیر بحرین قرار داد، و معاویه نیز بارها او را امیر مدینه منوره قرار داد. (همان)
مؤلف: اکنون تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۲. سه روایت عجیب از «بخاری و مسلم»

روایت اول

ابوهریره از رسول خدا ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرمود:
«ملك الموت نزد موسی ؑ آمد و گفت: اجابت کن پروردگارت را، پس موسی ؑ به چشم ملک الموت زد و چشم او را در آورد (او را کور کرد)، ملک الموت برگشت نزد خدا و گفت: مرا فرستادی به سوی بنده ات که نمی‌خواهد بمیرد و چشم مرا در آورد. خداوند چشمان ملک الموت را به او برگرداند و فرمود: برگرد نزد بنده من و بگو می‌خواهی زنده بمانی؟ اگر می‌خواهی زنده بمانی دستت را بگذار بر پشت گاو، هر مقدار موی پشت گاو زیر دست پنهان شد، به عدد هر مویی یک سال زنده می‌مانی.

موسی گفت: آخر چه؟ گفت: پس از آن خواهی مرد. موسی گفت: حال که سرانجام باید مرد پس الآن جان مرا بگیر. (بعد گفت:) خدایا مرا در سرزمین

→ مقدس بمیران، به فاصله پرتاب سنگ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا قسم اگر من نزد او بودم قبرش را کنار جاده به شما نشان می دادم.»

«هَمَّامُ بْنُ مَنبِهٍ قَالَ: هَذَا مَا حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَذَكَرَ أَحَادِيثَ مِنْهَا: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: جَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ لَهُ: أَجِبْ رَبِّكَ. قَالَ: فَلَطَمَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَيْنَ مَلَكِ الْمَوْتِ فَقَفَّهَا. قَالَ: فَرَجَعَ الْمَلَكُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ: إِنَّكَ أَرْسَلْتَنِي إِلَى عَبْدٍ لَكَ لَا يُرِيدُ الْمَوْتَ. قَالَ: فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ عَيْنَهُ وَقَالَ ارْجِعْ إِلَى عَبْدِي فَقُلْ الْحَيَاةُ تُرِيدُ؟ فَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْحَيَاةَ فَضَعْ يَدَكَ عَلَى مَسْنِ ثَوْرٍ، فَمَا تَوَارَتْ يَدُكَ مِنْ شَعْرَةٍ فَإِنَّكَ تَعِيشُ بِهَا سَنَةً. قَالَ: ثُمَّ مَه؟ قَالَ: ثُمَّ تَمُوتُ. قَالَ: فَالآنَ مِنْ قَرِيبٍ. رَبِّ أَمِئْتِنِي مِنَ الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ. رَمِيئَةً بِحَجْرٍ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَاللَّهِ لَوْ أَتَى عِبْدَهُ لِأَرَيْتَكُمْ قَبْرَهُ إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ الْكَثِيبِ الْأَحْمَرِ.»

صحیح مسلم، چاپ دارالاحیاء التراث العربی، کتاب الفضائل، باب من فضال موسی علیه السلام، ص ۱۰۲۸، ح ۲۳۷۲، سند دوم ۱۵۸. صحیح بخاری، (چاپ دارالسلام ریاض، کتاب الاحادیث فی الانبیاء، ص ۵۷۲، باب وفاة موسی و ذکره بعد، ح ۳۴۰۷) نیز آن را با اندک تفاوتی نقل کرده است. مؤلف: برخی از آنچه در این روایت سؤال انگیز و مایه تعجب است عبارت است از:

- ۱- ملک الموت مأمور خدا بوده و گناهی نداشته است.
 - ۲- حضرت موسی دعوت خدا را اجابت نکرده و نمی خواسته است بمیرد.
 - ۳- «إِذَا جَاءَ اجْلِهِمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ» (سوره یونس، آیه ۱۴۹) چه می شود؟
 - ۴- حضرت موسی علیه السلام زد چشم ملک الموت را در آورد و مؤاخذه نشد، پس آیه «وَالْجُرُوحُ قِصَاصٌ» چه می شود؟
 - ۵- مقام و منزلت انبیا در برابر اوامر و خواست الهی و حبّ لقای پروردگار چه می شود؟
- پاسخ اینها را باید اهل تسنن که این دو کتاب را صحیح می دانند، بدهند.

روایت دوم



صحیح مسلم به دو سند از ابوهریره نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود:

«بنی اسرائیل در حالی که برهنه و عریان بودند غسل می‌کردند و به عورت یکدیگر نگاه می‌نمودند.

حضرت موسی علیه السلام به تنهایی و دور از دید آنها غسل می‌کرد، بنی اسرائیل گفتند: به خدا قسم، علت این که موسی علیه السلام با ما غسل نمی‌کند این است که در او عیب وجود دارد (باد فتق دارد) پس موسی رفت غسل کند، لباس خود را گذارد روی سنگی، آن سنگ فرار کرد و لباسهای موسی علیه السلام را برد، موسی با شتاب در پی سنگ رفت و می‌گفت: لباسم را ای سنگ، لباسم را ای سنگ، تا اینکه بنی اسرائیل عورت موسی را دیدند و گفتند: به خدا قسم در موسی علیه السلام عیبی وجود ندارد، پس سنگ توقف کرد و موسی لباسش را گرفت...»

«هَمَّامُ بْنُ مَنبَهٍ قَالَ: هَذَا مَا حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَذَكَرَ أَحَادِيثَ مِنْهَا: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَغْتَسِلُونَ عُرَاةً، يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى سَوْأَةِ بَعْضٍ وَكَانَ مُوسَى علیه السلام يَغْتَسِلُ وَحْدَهُ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا يَمْنَعُ مُوسَى أَنْ يَغْتَسِلَ مَعَنَا إِلَّا أَنَّهُ أَدْر. قَالَ: فَذَهَبَ مَرَّةً يَغْتَسِلُ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ، فَفَرَّ الْحَجَرُ يَتَوْبَهُ. قَالَ: فَجَمَعَ مُوسَى بِأَثَرِهِ يَقُولُ: ثَوْبِي حَجَرٌ ثَوْبِي حَجَرٌ، حَتَّى نَظَرَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَى سَوْأَةِ مُوسَى. فَقَالُوا: وَاللَّهِ، مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسٍ. فَقَامَ الْحَجَرُ بَعْدُ، حَتَّى نُظِرَ إِلَيْهِ. قَالَ: فَأَخَذَ ثَوْبَهُ فَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا.»

قال أبوهريرة: و الله، إنه بالحجر نذب سبته أو سبعته ضرب موسى عليه السلام بالحجر. (صحیح مسلم) کتاب فضائل، ذیل حدیث ۲۳۷۱، باب من فضائل موسی عليه السلام، ح ۳۳۹.

مؤلف: اکنون سؤال این است که، نسبت دادن چنین مطلبی را به یکی از انبیاء بزرگ الهی، آن هم از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه معنا دارد؟ آن هم در کتابی که اهل تسنن مدعی هستند بعد از قرآن مجید اصح و اجل کتابهاست، آیا تعجب‌آور نیست؟

و این در حالی است که اهل تسنن در کتابهای معتبر و دست اول خود، روایاتی که از حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده‌اند بسیار اندک و به اعتراف خودشان، عدد روایات آن حضرت، انگشت شمار است.^۱

«بخاری» و «مسلم» با آنکه آن همه روایت از ابوهریره نقل کرده‌اند، اما به خود اجازه نداده‌اند که از ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن مجتبی علیه السلام، حتی یک روایت نقل کنند. همچنین «بخاری» با اینکه از نظر زمان با امام صادق علیه السلام نزدیک بوده و تقریباً صد سال پس از امام صادق علیه السلام فوت نموده است، ولی حتی یک روایت از آن حضرت، نقل نکرده است.^۲

۸- تبلیغات وسیع علیه شیعه

در سالهای اخیر تبلیغات وسیعی علیه شیعیان، عقاید

روایت سوم

→

نیز (مسلم) در (کتاب الفضائل، باب من فضائل ابراهیم خلیل علیه السلام)، ح (۲۳۷۰) از ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت فرمود: «ابراهیم خلیل علیه السلام ۸۰ ساله بود که، با «تیشه» یا «طبر» ختنه کرد.»

عن الاعرج، عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اخْتَنَّ اِبْرَاهِيمَ النَّبِيُّ علیه السلام، وَ هُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً، بِالْقَدُومِ.»

(قدوم، به معنای تیشه یا طبر است؛ منجد الطلاب، قدّم)

۱. معجم فقه السلف، عتره و صحابه و تابعین، تألیف: محمد المنتصر الکتانی، جزء

اول، ص ۴، مطابع جامعه ام القرى، ۱۴۱۰ هجری قمری.

۲. در این رابطه به کتاب «سیری در صحیحین» نوشته جناب آقای نجمی، ص ۹۰،

یا به جلد دوم چرا چرا؟، ص ۲۲۵ مراجعه شود.

شیعه، علمای بزرگ شیعه، خصوصاً حضرت امام علیه السلام، راه انداخته و کتابهای بسیاری بر ضد شیعیان و فقهای عظیم الشان شیعه، نوشته و منتشر کرده اند و در آنها، انواع تهمتها و بی حرمتیها و اهانتها را نسبت به علمای شیعه از مرحوم کلینی علیه السلام و شیخ صدوق علیه السلام گرفته تا مرحوم آقای خویی و حضرت امام رضوان الله تعالی علیهم روا داشته و نوشته اند. این قبیل کتابها را در مدینه منوره در معرض فروش قرار داده و برخی آنها را حتی با جعل نام مؤلف و اسم مستعار، به فارسی ترجمه و بین ایرانیها، خصوصاً جوانان دانشگاهی و تحصیل کرده، مجاناً توزیع می کنند و اگر بتوانند با آنان بحث کرده و ارتباط برقرار می نمایند.^۱

۱. برخی از آن کتابها نزد این جانب موجود است و فکر کردم، معرفی آنها و اسم مؤلف آنها را بردن، عملاً خیانت به اسلام و ظلم به مسلمانان و بد نام کردن حتی اهل تسنن است که دارای انصاف می باشند.

با یک نفر از اهل تسنن رفاقت دارم، او به دیدنم آمد، کتابها را به او نشان دادم و گفتم: ببین چه تهمتها به شیعیان زده و چه اندازه اهانت به علمای شیعه و حتی به شخص امام خمینی علیه السلام نموده اند.

او نگاهی سطحی به کتابها کرد و سخت ناراحت شد و گفت: چرا این کتابها را خریده ای؟ چرا در این کتابها نگاه می کنی؟ کسانی که این کتابها را نوشته اند خائن، فتنه گر و در حقیقت ضد اسلام و مسلمانان می باشند.

پس از آن برای حضرت امام علیه السلام طلب مغفرت کرد و گفت: امام خمینی مردی خالص بود و برای خدا حرکت کرد و تمام هدفش خدا بود لذا موفق شد و ایران را از سلطه آمریکا خارج ساخت و اگر هدفی غیر از خدا داشت هرگز به نتیجه نمی رسید.

۹- زیارت شرکی و بدعتی

«القحطانی»، شاگرد «بن باز» در کتابش نوشته است:

زیارت قبور بر چند نوع است، نوع دوم، آن زیارت

بدعتی و شرکی است، و این نوع، سه نوع است:

۱- کسانی که حاجاتشان را از میت سؤال کنند و اینها از جنس عبادت کنندگان بتها هستند و اینها از اسلام خارج می‌شوند.

۲- کسانی که با توسل و واسطه قرار دادن میت از خدا سؤال کنند، مثل اینکه بگویند:

اتوسل الیک بنییک، یا بگویند: بحق فلان، و این نوع زیارت، بدعت است که در اسلام نبوده و حادث و پیدا شده است ولی این نوع توسل و زیارت شرک اکبر نیست و انسان را از اسلام خارج نمی‌کند.

۳- کسانی که گمان می‌کنند دعا نزد قبور مستجاب است یا افضل از دعای در مسجد است و این نوع زیارت از منکرات است بالاجماع.^۱

همین نویسنده در جای دیگر نوشته است:

شرک بر دو قسم است، شرک اکبر و شرک اصغر، شرک

→ یادآور می‌شوم: اخیراً و بعد از حوادثی که اتفاق افتاد، تا حدودی کوتاه می‌آیند و جرئت و جسارتشان کاهش یافته و ظاهراً احساس کرده‌اند که در شرف افول و زوال قرار گرفته و به آخر خط رسیده‌اند ان شاء الله تعالی «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون».

۱. صلاة المؤمن، تألیف: سعید بن علی بن وهف القحطانی الجزء الثالث، ص

اکبر آن است که بجای تقرب و خواندن (صدا زدن) خدا، به اهل قبور تقرب جویند و اموات را بخوانند (صدا بزنند).^۱ و به این آیه استدلال کرده است:

﴿و لا تدع من دون الله ما لا ینفعک و لا یضرک فان فعلت فانک اذاً من الظالمین﴾^۲

«و جز خدا چیزی را که نه سودی به تو می‌رساند و نه زیانی، به خدایی مخوان، که اگر چنین کنی، از ستمکاران خواهی بود.»

یادآور می‌شوم که: این آیه مبارکه، در ادامه آیاتی است که خدا به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد، به مشرکان بگوید:

من بتهایی را که شما پرستش می‌کنید، هرگز پرستش نمی‌کنم ﴿قل یا ایها الناس ان کنتم فی شکّ من دینی فلا اعبد الذین تعبدون من دون الله و لكن اعبد الله الذی یتوفیکم...﴾^۳

و این آیات از نظر معنا مثل آیات سوره «کافرون» است ﴿قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون﴾ ولی وهابیون، آیات قبل و بعد را نادیده گرفته و تنها آیه وسط را که ظاهر آن مناسب با مدعای غلط آنان است، آورده‌اند، و این عمل آنها

۱. همان، الجزء الثانی، ص ۹۲۶.

۲. سوره یونس، آیه ۱۰۶.

۳. سوره یونس، آیه ۱۰۴.

نوعی تفسیر به رأی محسوب است.

بازگشت به بیان مناظره

پس از یادآوری برخی روایات و مطالبی که در مناظره با آن امام جماعت، مورد استدلال واقع شد، یاد مناظره دخالت داشت، بر می‌گردیم به بیان آن قسمت از مناظره که به صورت جدی و به نحو مقابله انجام گرفت، و آن از قرار ذیل می‌باشد:^۱ به او گفتم: چرا حدیث ثقلین را مطرح و روی آن بحث نمی‌کنید؟ مگر شما اهل سنت نیستید یا حدیث ثقلین از سنت نیست؟

آیا تمسک به روایاتی که ابوهریره و سعد وقاص و عمرو عاص و عایشه و امثال اینها نقل کرده‌اند، تمسک به عترت است؟ آیا این افراد جزء عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محسوب می‌شوند؟ آیا روایاتی که این افراد نقل کرده‌اند، روایات صادره از عترت است و عمل به آنها عمل به حدیث ثقلین می‌باشد؟ این جمله‌ها را با تندی و بطور جدّ مطرح کردم.

گفت: فرقی نمی‌کند، ما به روایاتی که در کتاب «بخاری» و «مسلم» است، عمل می‌کنیم، به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله که در

۱. مناظره تماماً عربی انجام گرفت و روایات مورد بحث را قبلاً بطور پراکنده و در مناظره‌ها و نوشته‌های دیگرم بررسی و در ذهنم موجود بود و الحمد لله توانستم از آنها استفاده و به موقع پاسخ دهم.

کتابهای معتبر ما موجود است، عمل می‌کنیم.

گفتم: شما مدعی هستید که اهل سنت می‌باشید و به سنت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمل می‌کنید، آیا حدیث ثقلین از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست؟ آیا خود شما آنرا نقل نکرده‌اید؟
گفت: سنت است و ما آنرا قبول داریم.

گفتم: آیا فاطمه زهرا، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن الحسین، محمد بن علی باقر العلوم و امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام از عترت نیستند؟

گفت: چرا این افراد همه عترت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشند.

گفتم: آیا ابوهریره، سعد، مغیره، سهل و عایشه و امثال این افراد از عترت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشند؟

گفت: ما نگفته‌ایم این افراد از عترت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشند.

گفتم: پس چرا روایات اینها را نقل می‌کنید و آن همه شرح و توضیح می‌دهید و به آنها عمل می‌نمایید، ولی از عترت، یعنی: از امام حسن و سایر عترت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت نقل نمی‌کنید؟

مگر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طبق حدیث ثقلین مسلمانان را به

کتاب خدا قرآن کریم و به عترتش ارجاع نداد؟

آیا شما روایتی دارید که آن حضرت فرموده باشد به غیر

عترت رجوع و به روایات غیر عترت عمل کنید؟

گفت: عجب! یعنی می‌خواهی بگویی آن همه روایت که

ابوهریره و عایشه و... از قول رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند،
اعتبار ندارد، حجیت ندارد؟

گفتم: اولاً، مگر ابوهریره چند سال زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را
درک کرده است؟ آیا بیش از سه سال بوده است؟ آیا در مدت
کوتاه ممکن است آن همه حدیث از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده باشد؟
همچنین عایشه چند سال و در چه سنّ و سالی با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
زندگی کرده است، و آیا باور کردنی است وی در مدت کوتاه آن
همه حدیث از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده و حفظ کرده باشد؟

ثانیاً، چه دلیل بر اعتبار و حجیت و صحت روایات این
افراد در کتابهای شما وجود دارد؟ سپس اضافه کردم و بطور
جزم و بالحنی قاطع، گفتم: بنابراین شیعیان اهل سنت
هستند نه شما، شیعیان اهل عمل به سنت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
هستند نه شما، این شیعیان هستند که طبق حدیث ثقلین، به
کتاب خدا و به روایات عترت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تمسک و عمل
می‌کنند نه شما.

گفت: شما شیعیان به سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمل نمی‌کنید،
زیرا از آن حضرت روایت است که فرمود: «لعنت بر یهود و
مسیحیان، آنها روی قبر انبیاء و اشخاص صالح خود
ساختمان و مسجد بنا می‌کنند.» و شما «شیعیان» همین عمل
یهود و مسیحیان را انجام می‌دهید، روی قبر حسین عَلَيْهِ السَّلَام و
خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ مسجد ساخته‌اید و در آن نماز می‌خوانید و این

عمل شما بر خلاف سنت پیامبر ﷺ و موجب شرک است و شما مشرک هستید.

گفتم: این روایت از عترت پیامبر ﷺ نقل شده است؟
گفت: خیر، از ابوهریره و عایشه و سایر صحابه نقل شده است.

گفتم: ما شیعیان، طبق حدیث ثقلین فقط روایاتی که ثابت بشود از عترت است قبول داریم.

به علاوه، روی قبر پیامبر ﷺ نیز ساختمان و گنبد ساخته شده و کنار آن نماز خوانده می شود و اینها را که ما نساخته ایم شما اهل تسنن ساخته اید.

گفت: این ساختمان را ما نساخته ایم بلکه پادشاهان و حکومتها ساخته اند و ما با آن مخالف هستیم و یقین داریم که پیامبر ﷺ از آن نهی کرده است.

گفتم: خداوند در قرآن (سوره کهف، آیه ۲۱) خبر داده است که:

«گفتند روی قبر اصحاب کهف مسجد بسازند.» ؛ ﴿قال

الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجداً﴾

و اگر روی قبر چیز ساختن و مسجد بنا کردن جایز

نیست این آیه را چه جواب می دهید؟

گفت: معلوم نیست، و اینها که گفتند روی قبر آنها مسجد

بسازیم حاکمان و زورمندان بوده اند نه مؤمنین.

گفتم: از کجا می‌گویی و چه دلیلی بر این مطلب داری؟
گفت: ما عرب هستیم و معنای قرآن را ما می‌فهمیم و شما
فارس و ایرانی هستید و متوجه معانی آن نمی‌شوید و معنا
همان است که گفتم.

گفتم: عجباً! این چه حرفی است می‌زنی؟ شما عربها سر
سفره علم و فهم فارس و ایرانیها نشسته و از کتابهای آنها
استفاده می‌کنید، زیرا به اعتقاد شما اصح و اجل کتابها بعد از
قرآن کریم «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» است و مؤلف
این دو کتاب فارس و ایرانی و از عجم بوده‌اند حال چه شده
که آنها با اینکه فارس و ایرانی بوده‌اند، فهمیده‌اند و ما چون
فارس و ایرانی هستیم، نمی‌فهمیم؟

از این جمله سخت ناراحت شد و با عصبانیت گفت: آنها
مسلمان بودند و شما مشرک هستید.

من با کمال خونسردی و آرامش و کاملاً آهسته گفتم: بر
فرض که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مسجد ساختن روی قبر نهی کرده
باشد و یهود و مسیحیان را بخاطر این کارشان لعن کرده
باشد، آیا حکم به شرک آنها نیز فرموده است؟
گفت: خیر، فقط لعنشان کرده است.

گفتم: پس چطور شما بخاطر این روایت، شیعیان را
مشرک می‌خوانی؟ به چه دلیل گفتی شما مشرک هستید؟
گفت: واللّه شما مشرک هستید، واللّه هر کس روی قبر

مسجد بسازد و عبادتگاه درست کند مشرک است و شما و یهود و مسیحیان فرقی ندارید.

گفتم: پس اگر یهود و مسیحیان مشرک هستند، چرا شما ازدواج با آنها را جایز می‌دانید، و حال اینکه خدا از آن نهی کرده و در قرآن کریم فرموده است:

﴿و لا تنكحوا المشركات حتی يؤمنن﴾^۱.

گفت: این امر یک مسأله فقهی است و باید بررسی شود ولی من می‌دانم شیعیان کارهای یهود و مسیحیان را می‌کنند و مشرک هستند.

گفتم: خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

﴿و لا تقولوا لمن ألقى اليكم السلام لست مؤمناً﴾^۲

«به کسی که اظهار سازش و اسلام می‌کند نگوئید، مسلمان نیستی.»

و من سلام کردم و الآن در این مسجد نماز خواندم، چگونه تو بر خلاف این آیه، ما را مشرک می‌خوانی؟ روز قیامت باید جواب این تهتمها را بدهی.

گفت: بلی، این آیه چنین است ولی این در صورتی است که شما این کارها را...

در اینجا فوراً کلامش را قطع کردم و گفتم: در آیه شریفه

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۱.

۲. سوره نساء، آیه ۹۴.

ولی و این و آن وجود ندارد - و اشاره به جیب او کردم و گفتم: - می خواهی چیزی از کیسه و جیبت به آیه اضافه کنی؟ خندید و گفت: من می دانم شما مشرک هستید. گفتم: اگر ما مشرک هستیم، چگونه ملک عبدالله اجازه داده است به مکه معظمه مشرف شویم و حال اینکه خداوند سبحان فرموده است:

﴿أَنتُمُ الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ...﴾^۱ آیا می گویی ملک عبدالله بر خلاف قرآن عمل کرده است؟ آیا این حرفت ردّ ولیّ امرتان نیست؟ - چون ردّ حرف ولیّ امر را ردّ بر خدا و موجب عقوبت و مجازات شدید می دانند لذا ترس او را گرفت و پس از کمی تأمل - گفت: او به ظاهر عمل می کند و شیعیان به حسب ظاهر مسلمان هستند.

گفتم: تو نیز لااقل باید به حسب ظاهر هم که شده ما را مسلمان بدانی و حق نداری بما نسبت شرک بدهی.

گفت: من می دانم شما مشرک هستید، شما از حسین علیه السلام حاجت می طلبید، از امامان خود حاجت می طلبید و آنان را عبادت می کنید.

گفتم: هرگز چنین نیست، ما هرگز از غیر خدا حاجت نمی طلبیم، از غیر خدا چیزی طلب نمی کنیم، بلکه امام حسین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام را وسیله و واسطه می دانیم، آن

بزرگواران را وسیله و واسطهٔ تقرب به خدا قرار می‌دهیم، وسیلهٔ شفاعت روز قیامت قرار می‌دهیم.^۱ همانگونه که خدا در قرآن به آن امر فرموده است:

﴿يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيلة﴾^۲ پس از آن این آیه را خواندم:

﴿اذهبوا بقميصي هذا فألقوه على وجه ابي يأت بصيراً﴾^۳

«حضرت یوسف، گفت: پیراهن مرا بسبرید بیندازید بر صورت پدرم، بینایی او بر می‌گردد.»

و گفتم: آیا این جز وسیله چیز دیگری بوده است، آیا این عمل شرک و حاجت از غیر خدا خواستن بوده است؟
گفت: داستان پیراهن حضرت یوسف عليه السلام معجزه و کرامت بوده است.

گفتم: واسطه قرار دادن ائمه عليهم السلام توسط شیعیان را نیز معجزه و کرامت بدان، چرا می‌گویی شرک است؟

۱. توسل به اهل بیت عليهم السلام به اعتبار این است که آنان اقرب و وسائل الی الله می‌باشند، یا محمد و یا علی انصرانی فانکما ناصرانی و اکفیانی فانکما کافیانی، توسل و استعانت از آنان، برای امور آخرت است، مقصود یاری خواستن و کفایت در امر شفاعت است و اما برآمدن حاجات و آمرزش گناهان تنها از جانب پروردگار متعال می‌باشد نه غیر.

۲. سورهٔ مائده، آیهٔ ۳۵.

۳. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۹۳.

گفت: شیعیان حسین علیه السلام و خمینی رحمته الله علیه را عبادت می کنند و عبادت غیر خدا شرک است.

گفتم: «عبادت» به معنای «پرستش» است. و لعنت بر کسی که غیر خدا را پرستش کند، از یکایک شیعیانی که برای زیارت به اینجا می آیند بپرس، حتی اگر یک نفر گفت: حسین علیه السلام یا غیر حسین علیه السلام را پرستش و عبادت می کنم، حق با تو است.

گفت: من دیده ام که ایرانیها قبر خمینی را طواف می کنند، دیده ام قبر حسین علیه السلام را طواف و عبادت می کنند، و طواف عبادت و مخصوص کعبه است.

گفتم: طواف و دور چیزی گردش کردن، در صورتی عبادت و حرام و موجب شرک می شود که به قصد عبادت انجام شود و اما صرف دور چیزی گشتن که عبادت نیست. حرام نیست و سبب شرک نمی شود.

اگر کسی دور این مسجد گردش کرد و دور زد، آیا مسجد را عبادت کرده و مشرک می شود؟ این چه حرفی است که می زنی؟

مگر خدا نفرموده است: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حَسَنًا﴾^۱ مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرموده است: «ضَعُ فِعْلٍ أَحْيَا عَلَى أَحْسَنِهِ».

پس تو بدون اطلاع از نیت و قصد اشخاص و بدون اطلاع

از مسائل فقهی آنها به چه جرأتی نسبت شرک به آنان می‌دهی؟
گفت: من می‌دانم که شما «شیعیان» بعضی از صحابه و
ام‌المؤمنین را سبّ می‌کنید، و در کتابهای شما نیز که نزد من
موجود است، نوشته است؛ و این عمل گناه و حکم شرک را
دارد.

گفتم: اگر سبّ صحابه حکم شرک را دارد، پس معاویه
محکوم به شرک است، چون در «صحیح مسلم» است که:
معاویه امیرالمؤمنین علی علیه السلام را سبّ می‌کرد و امر می‌کرد
آن حضرت را سب و لعن کنند.

گفت: او خطا کرده است.

گفتم: ما نیز فرضاً، خطا می‌کنیم، چرا مشرک باشیم؟
بعد به او گفتم: مسلمانانی که در همین مدینه جمع شدند
و عثمان را کشتند، آیا مشرک شدند؟
گفت: خیر، کسی آنها را مشرک نخوانده است.

گفتم: آیا گناه کشتن صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگتر است یا گناه
سبّ او؟

گفت: گناه کشتن بزرگتر است، خدا در قرآن فرموده
است: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا﴾
(سوره نساء، آیه ۹۳)

گفتم: پس چه شده که قاتلین عثمان که از صحابه بوده
است مشرک نشده و محکوم به شرک نیستند، ولی چنانچه

کسی صحابه را سب کند محکوم به شرک می شود؟
گفت: شما «شیعیان» تنها سب و لعن نمی کنید، بلکه در کتابهای شما است که صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند.
گفتم: این مطلب در کتابهای شما نیز نوشته شده و روایات بسیاری در «صحیح بخاری» و «مسلم» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که آن حضرت فرمود:

نزد حوض [کوثر] می بینم گروهی از اصحابم را به طرف آتش می برند، می گویم: خدایا اینها امت و اصحاب من هستند، خدا می فرماید: تو نمی دانی که اینها بعد از رحلت تو چه حوادثی به وجود آوردند.^۱

و اگر تردید داری به کتاب «بخاری» و «مسلم» مراجعه کن.
گفت: علم این روایات را باید به خود پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه واگذار کرد و ما نباید حرفی بزنیم و سکوت می کنیم.
گفتم: پس نسبت به آنچه در کتابهای ما نیز آمده سکوت کن و تهمت به شیعه نزن.

گفت: من دیده ام که «شیعیان» به ضریح حسین علیه السلام و خمینی رحمته الله علیه می چسبند و حاجت می طلبند و اینها شرک است. و شروع کرد به مرحوم امام و انقلاب توهین کردن و گفت: شما «شیعیان» مشرک هستید و من قسم می خورم که مشرک می باشید.

۱. روایات آنها را در ص ۲۶۶ همین کتاب آوردم.

من با آرامی و با کمال ملایمت گفتم: خمینی رحمته الله علیه انقلاب کرد و شیعیان با او همراهی کردند و یکی از ثمره‌های انقلاب او این بود که در تمام دنیا مسلمانان عزت پیدا کردند و به مسلمانی خود افتخار می‌کردند و مساجد بسیاری ساخته شد، مساجد آباد گردید و عده‌ای اسلام آوردند. ولی همفکران شما (وهابیها) حرکتی کردند و به خیال خود انقلابی شبیه انقلاب امام خمینی رحمته الله علیه به وجود آوردند و چند روزی هم سر و صدا راه انداختند و جمع کثیری را نیز که مخالفشان بودند کشتند، اما سرانجام ثمره انقلاب آنها این شد که مسلمانان در کشورهای مختلف سر بزیر و در برابر سایر ادیان سر افکنده شدند و حتی عده‌ای از آنها مسلمان بودن خود را انکار کردند و برخی مساجد تعطیل شد. و اگر تفاوت انقلاب امام خمینی رحمته الله علیه و انقلاب همفکران خودت را بررسی کنی به خودت اجازه نمی‌دهی به آن مرحوم توهین کنی.

گفت: با توجه به همه این مطالب که گفתי ولی من می‌دانم شما به عده‌ای از صحابه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است که اهل بهشت می‌باشند (عشره مبشره) بد می‌گویید و آنان را لعن می‌نمایید، خصوصاً فلانی و فلانی را.

گفتم: این حدیث در کتابهای معتبر شما نیامده و صحیح نیست و به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده‌اند، بدلیل اینکه خود

آن افراد به آن عمل نکرده‌اند، عثمان را کشتند، معاویه علی رضی الله عنه را سب می‌کرد و با او جنگ نمود، طلحه و زبیر با علی رضی الله عنه جنگ کردند، بنابراین هر چه می‌خواهی بگو، اما به این حدیث استدلال نکن.^۱

۱. عشره مبشره

برخی از اهل تسنن نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ده نفر از صحابه را بشارت به بهشت داده است و آنها عبارتند از:

۱- ابوبکر ۲- عمر ۳- عثمان ۴- علی ۵- طلحه ۶- زبیر ۷- عبدالرحمن ۸- سعد بن ابی وقاص ۹- سعید بن زید ۱۰- ابو عبیده بن جراح.

این روایت را احمد حنبل، ابوداود، ترمذی و ابن ماجه و غیره نقل کرده‌اند ولی در صحیح بخاری و مسلم که اصل و اصح کتابهای آنهاست نقل نشده است و خود صحابه این حدیث را قبول نداشته و به آن عمل نکرده‌اند.

عثمان را که یکی از آن ده نفر است، در مدینه منوره، با وضع خفت باری کشتند و چگونه و در کجا دفن شدند و با اینکه جمعی از همان ده نفر (عشر مبشره) مثل امیرالمؤمنین رضی الله عنه و طلحه و زبیر، در مدینه حاضر بودند، در عین حال از عثمان دفاع نکردند و بر جنازه او حاضر نشدند و قابل قبول نیست که مسلمان، بدانند یک نفر از اهل بهشت است و از او دفاع نکند.

در بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۱۹۷ و ۲۱۷، از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که در جنگ جمل چون امیرالمؤمنین رضی الله عنه مقابل اهل بصره قرار گرفت، زبیر را طلبید، زبیر با طلحه آمدند، حضرت فرمود: واللّه شما می‌دانید که اصحاب جمل به لسان پیامبر صلی الله علیه و آله ملعونند.

زبیر گفت: چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم؟

حضرت فرمود: اگر من شما را اهل بهشت می‌دانستم جنگ با شما را حلال نمی‌دانستم.

زبیر گفت: آیا شنیده‌ای حدیث سعید بن عمر و بن نفیل را که از پیامبر صلی الله علیه و آله

شنیده که ده نفر از قریش از اهل بهشتند؟

حضرت فرمود: آری شنیدم که سعید، این حدیث را در خلافت عثمان به جهت



در این موقع که نزدیک نماز عشا شده بود، ناگاه تلفن همراه او زنگ زد و او مشغول تلفن شد، اینجانب نیز از فرصت استفاده کرده و به مقتضای (الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین) با دست به او اشاره کردم و مسجد را ترک نمودم. والحمد لله رب العالمین و السلام علی من اتبع الهدی.

نتیجه این مناظره

از این مناظره بسیار طولانی و پر پیچ و خم و در عین حال با محتوا، مطالبی روشن شد.

→ او نقل کرده است.

زبیر گفت: آیا دروغ گفته است؟

حضرت فرمود: تا اسم آنها را نبری من چیزی نخواهم گفت.

زبیر اسم نه نفر را برد.

حضرت فرمود: دهم آنها کیست؟

زبیر عرض کرد: شما هستید.

حضرت فرمود: پس تو اقرار کردی که من از اهل بهشتم ولی آنچه تو از برای خود و اصحابت ادعا کردی من قبول ندارم و منکرم.

زبیر گفت: آیا گمان کردی که سعید به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دروغ بسته است؟

حضرت فرمود: از من گمان نیست بلکه سوگند به خدا یقین است که دروغ است،

والله بعضی از اینها در تابوتی هستند، در چاهی که در اسفل درکات جهنم است و

بر سر آن چاه سنگی هست که هر گاه خدا بخواهد اهل جهنم را عذاب فرماید آن

سنگ را از روی چاه بردارد، این مطلب را از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم.

زبیر در حالی که گریه می کرد برگشت.

یادآور می شوم: علامه مجلسی رَحِمَهُ اللهُ پس از نقل حدیث مزبور دلیل جعلی بودن آن

را بیان فرموده است.

معلوم شد که روی زیارت و توسلات و عزاداری‌های ما «شیعیان» خیلی حساس می‌باشند.

معلوم شد از رسانه‌های گروهی، کیفیت زیارت کردن و چسبیدن ما را به ضریح‌ها و دست به دعا بلند کردن ما را در مقابل قبور ائمه علیهم السلام مشاهده کرده و اینها را بر نوعی پرستش و عبادت - العیاذ باللّه - ائمه علیهم السلام حمل می‌کنند.

حمل بر این می‌کنند که ما «شیعیان» حاجاتمان را از صاحبان قبور می‌طلبیم.

معلوم شد که اگر قدرت پیدا کنند قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نیز مثل قبور ائمه بقیع علیهم السلام ویران و با خاک یکسان می‌کنند.

معلوم شد که گروه تندرو و تربیت شدگان مکتب وهابیت بطور قطع و یقین «شیعیان» را مشرک و خارج از دین می‌دانند.

معلوم شد که مخالفت آنها با «شیعیان» ریشه دار و اساسی است و مسأله سجده بر فرش و مهر و سجاده حصیری نیست.

معلوم شد که آنها تنها کلمه‌ای که نسبت به ما «شیعیان» به کار می‌برند و به کمتر از آن قانع نیستند، کلمه «شما مشرکید» است.

معلوم شد، حاضر به بحث و استدلال نیستند، و از پاسخ هر دلیلی که عاجز شدند چیز دیگر و بهانه و تهمت دیگری را مطرح و همچنان از حربه «شما مشرک هستید» استفاده می‌کنند.

معلوم و مبرهن شد که مناظره و بحث با کسانی که در مدارس تحت پوشش وهابیون پرورش و رشد یافته و فکر و روحشان با عقاید آنها ساخته و پرداخته شده، بی حاصل و آب در هاون کوبیدن است، آری «من یضل الله فلا هادی له». عصمنا الله من الزلل و آمننا من الفتن، والسلام علی من اتبع الهدی.

مناظره‌ای در مسجد الحرام

در کنار مقام ابراهیم علیه السلام دو نفر از مأموران امر به معروف و نهی از منکر که ظاهراً از وهابیون سر سخت بودند، با زنی عرب زبان که به قصد تبرک دست به مقام ابراهیم می‌کشید، و معلوم بود شیعه است، جرّ و بحث می‌کردند و او را توبیخ و سرزنش می‌نمودند که چرا این کار را می‌کنی. یکی از مأموران که میان سال بود با پرخاش و بطور اهانت آمیز به آن زن مؤمنه گفت: «شیعیان» همه عبادات و اعمالشان بدعت و شرک است، و این دست کشیدن به مقام ابراهیم حرام و نامشروع است.

اینجانب که تازه رسیده و محرم به عمره مفرده بودم، می‌خواستم نماز طواف بخوانم با دیدن این رفتار و شنیدن آن حرفها نتوانستم تحمل کنم، لذا رو به آن مأمور نموده و با تندی و صدای بلند این آیه را خواندم:

﴿ لا تقولوا لما تصف السنتكم الكذب هذا حلال و

هذا حرام لتفتروا على الله الكذب ﴾^۱

آنچه بر زبانتان جاری می شود نگویند «این حلال است و آن حرام، تا بر خدا افترا ببندید.»

هر دو مأمور، توجهشان به اینجانب جلب شد، و همان شخص که با آن زن پرخاش می کرد، گفت: «شیعیان» مرتکب بدعت می شوند، عباداتشان شرک است، غیر خدا را می خوانند، «یا علی» و «یا حسین» می گویند، و اینها دعا است و دعا مخصوص خدا است و این آیه را خواند:

﴿ ان الذين تدعون من دون الله عباد امثالكم ﴾^۲

آنهایی را که غیر از خدا می خوانید (پرستش می کنید) بندگانی همچون خود شما هستند.

سپس گفت: و این زن از شیعیان است.

گفتم: عجب! مگر هر جا کلمه دعا به کار برده شده یا می شود، به معنای عبادت و پرستش است؟ آیا حضرت نوح علیه السلام قومش را عبادت و پرستش می کرد که خدا گفته او را نقل کرده و فرموده است:

﴿ قال رب انى دعوت قومی لیلاً و نهاراً فلم یزدهم

۱. سوره نحل، آیه ۱۱۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۹۲.

دعائی الا فراراً^۱

(نوح) گفت: پروردگارا من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم، اما دعوت من چیزی جز فرار از حق بر آنان نیفزود.

همچنین این آیه را چه می‌گویی؟

﴿وقال يا قوم مالي ادعوكم الى النجاة فتدعونى الى النار﴾^۲

ای قوم من، چرا من شما را به سوی نجات دعوت می‌کنم، اما شما مرا به سوی آتش می‌خوانید؟

این آیه را چه می‌گویی؟

﴿لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضاً﴾^۳
پیامبر ﷺ را آنگونه که یکدیگر را می‌خوانید و صدا می‌زنید، نخوانید و صدا نزنید.

گفت: در این موارد قرینه وجود دارد که دعا به معنای عبادت نیست، بلکه به معنای صدا زدن است.

گفتم: در مواردی هم که «شیعیان» می‌گویند «یا علی ﷺ» و «یا حسین ﷺ» نیز قرینه وجود دارد و معلوم است که مقصود گوینده ندا کردن و صدا زدن است نه پرستش و عبادت کردن.

۱. سوره نوح، آیه ۱۸.

۲. سوره غافر، آیه ۴۱.

۳. سوره نور، آیه ۶۳.

بعد گفتم: در قرآن کریم موارد بسیاری وجود دارد که اگر اشکال شما به «شیعیان» وارد و صحیح باشد، باید بگویی قرآن نیز - العیاذ بالله - اشکال دارد.

گفت: کجای قرآن مثل عمل شما «شیعیان» آمده است؟
گفتم: الی ما شاء الله، و شروع کردم جمله‌های ذیل را از قرآن خواندن:

﴿یا آدم أنبأهم باسمائهم...﴾ (سوره بقره، آیه ۳۳).
﴿قال یا آدم هل ادلک علی...﴾ (سوره طه، آیه ۱۲۰).
﴿یا یحیی خذا الكتاب بقوة﴾ (سوره مریم، آیه ۱۲).
﴿قالوا یا موسی ادع لنا ربک بما عهد عندک﴾ (سوره اعراف، آیه ۱۳۶).

﴿قالوا یا موسی اجعل لنا الها...﴾ (سوره اعراف، آیه ۱۳۹).
﴿قال القها یا موسی﴾ (سوره طه، آیه ۱۸).
﴿قال یا مریم انی لک هذا...﴾ (سوره آل عمران، آیه ۳۷).
﴿و اذ قالت الملائكة یا مریم...﴾ (سوره آل عمران، آیه ۴۲).
﴿یا مریم اقتنی لربک﴾ (سوره آل عمران، آیه ۴۳).
﴿یا داود انا جعلناک خلیفة...﴾ (سوره ص، آیه ۲۶).
﴿اذ قال الحواریون یا عیسی ابن مریم...﴾ (سوره مائده، آیه ۱۱۲).
﴿قال اراغب انت عن الهتی یا ابراهیم﴾ (سوره مریم، آیه ۴۶).

و آیات دیگری نیز از این قبیل در قرآن وجود دارد. پس از آن گفتم: آیا می‌گویی این «یا آدم»، «یا عیسی»، «یا موسی» و

«یا ابراهیم»... گفتن‌ها همه عبادت و شرک است؟

اگر گفتن «یا علی علیه السلام» و «یا حسین علیه السلام» خلاف شرع و دعا و موجب شرک است، باید بگویی: آن کسانی که گفته‌اند: «یا عیسی بن مریم»، «یا موسی»، «یا ابراهیم»... و خدا در قرآن کریم نقل کرده است، همه خلاف شرع مرتکب شده و عبادت غیر خدا را نموده‌اند.

بنابراین «دعا» در برخی موارد به معنای «صدا زدن» است و در برخی موارد به معنای «عبادت» و شما حق ندارید شیعیان را با استناد به آیه‌ای که خواندی، محکوم به شرک نمایی.

و «شیعیان» که «یا علی علیه السلام» و «یا حسین علیه السلام» می‌گویند آنان را صدا می‌زنند و هرگز دعا و پرستش آنان را نمی‌کنند. گفت: آنهایی را که در آیات آمده بود و خواندی زنده را صدا زده‌اند و شما مرده را صدا می‌زنید، «علی علیه السلام» و «حسین علیه السلام» زنده نیستند.

گفتم: ما آنان را زنده می‌دانیم و شما هم باید اموات را زنده بدانید و می‌دانید. چون در زیارت اهل قبور می‌گویید: «السلام علیکم یا اهل لا اله الا الله انتم لنا فرط...» و در تشهد نمازها می‌گویید: «السلام علیک ایها النبی» «سلام بر تو ای پیامبر» و اگر اموات نمی‌شنوند و زنده نیستند، چگونه و چرا و به چه کسی سلام می‌کنید؟ اگر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام را نمی‌شنود،

باید «السلام علیک ایها النبی» را که در نماز می‌گوییم لغو و دروغ بدانید.

گفت: «شیعیان» هنگامی که می‌گویند: «یا علی علیه السلام» و «یا حسین علیه السلام» از آنان استعانت و کمک می‌جویند، و این عمل بر خلاف ﴿ایاک نستعین﴾ «خدایا تنها از تو استعانت می‌طلبم» است که مرتب در نمازها می‌خوانید، و استعانت از غیر خدا شرک است.

گفتم: اجازه دهید نماز طوافم را بخوانم و پس از آن صحبت کنیم.

پس از نماز، آنها را به قسمتی از مسجد که خلوت بود دعوت کردم و نشستیم، گفتم: شما می‌گویید: استعانت و یاری خواستن از غیر خدا شرک است؟

گفتند: آری ﴿ایاک نعبد و ایاک نستعین﴾ «خدایا تنها تو را پرستش می‌کنیم و تنها از تو کمک و استعانت می‌جوییم» و شیعیان از امامانشان استعانت و یاری می‌جویند، از آنان کمک می‌خواهند و اینها شرک است.

گفتم: یعنی می‌گویید اینکه خدا در قرآن دستور داده که «از صبر و نماز استعانت و یاری بجوید» - ﴿واستعینوا بالصبر و الصلاة﴾ (سوره بقره، آیه ۴۵) - امر به شرک کرده است؟

همین که این آیه را خواندم ناگهان در فکر فرو رفتند و به یکدیگر نگاه کردند و جوابی برای گفتن نداشتند.

گفتم: این آیه را چه می‌گویید:

﴿تعاونوا على البر والتقوى﴾ (سوره مائده، آیه ۳) «همدیگر

را بر کار نیک و پرهیزکاری یاری دهید.»

همچنین این آیه را چه می‌گویید:

﴿يا ابانا استغفر لنا﴾ (سوره یوسف، آیه ۹۷) «ای پدر برای ما

طلب مغفرت نما.»

اگر کسی برای انجام کار خیری از غیر خدا استعانت و

یاری طلبید آیا مشرک می‌شود؟

فرزندان حضرت یعقوب که برای آمرزش گناه خود از

پدر استمداد کرده، کمک خواستند، آیا مشرک شدند؟

نیز در دو موضع از «صحیح بخاری» که نزد شما از اصح

کتب بعد از قرآن کریم است آمده که،

«هر زمان قحطی و کم آبی می‌شد عمر بن خطاب به

عباس عموی پیامبر ﷺ متوسل می‌شد و به وسیله او از

خدا طلب باران می‌کرد.»^۱

عمر که به عباس متوسل شد و او را واسطه قرار داد و

برای آمدن باران از او استعانت جست، آیا استعانت از غیر

۱. «عن انس: أن عمر الخطاب كان إذا قحطوا استسقى بالعباس بن عبدالمطلب فقال:

اللهم أنا كنا نتوسل إليك بنبينا ﷺ فاستسقىنا وإنا نتوسل إليك بعم نبينا فاستسقىنا، قال:

فيسقون.» (صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ص ۶۲۶، باب ذکر

العباس بن عبدالمطلب، ح ۳۷۱۰) همچنین این حدیث را در (کتاب الاستسقاء،

باب سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا، ص ۱۶۲، ح ۱۰۱۰) نقل کرده است.

خدا نبود؟ آیا بر خلاف ﴿ایاک نستعین﴾ نبود؟

گفتند: این حدیث را ما نشنیده‌ایم، کجای «بخاری» آمده است:

گفتم: من حاضرم با همین حال احرام برویم کتابفروشیهای اطراف مسجد الحرام و روایت را در «صحیح بخاری» پیدا کنم و به شما نشان دهم.

گفتند: خودمان بررسی می‌کنیم ولی ما می‌دانیم که استعانت از غیر خدا جایز نیست و موجب شرک است و شما «شیعیان» با گفتن «یا علی» و «یا حسین» آنان را صدا می‌زنید و از آنان استعانت و کمک می‌طلبید و حال اینکه تنها باید خدا را خواند و فقط باید از خدا استعانت و کمک طلبید، فقط باید «یا الله» گفت.

گفتم: پس آیاتی را که خواندم به چه معنا است، عمل عمر و توسلش به عباس عموی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه می‌شود؟ گفتند: در این رابطه باید به تفسیر و شرح بخاری مراجعه کرد تا معنای آنچه نقل کردی معلوم شود.

گفتم: من مراجعه کرده و می‌دانم، اگر حاضر باشید و انصاف دهید، توضیح دهم؟ گفتند: مانعی ندارد.

گفتم: «استعانت» و «نستعین» که در سوره حمد است از واژه «عَوْن» است، و «عَوْن» به معنای «کمک و یاری» است،

«أعانه» یعنی «به او کمک کرد» «استعان» یعنی «کمک طلبید» و استعانت و کمک طلبیدن بر دو قسم است:

قسم اول آن است که: استعانت و کمک طلبیدن از غیر، به عنوان اله‌العالمین و معبود و رازق و برآورنده حاجات و آمرزنده گناهان و قدرت مطلق باشد.

قسم دوم آن است که: استعانت از غیر، به عنوان وسیله و سبب باشد وسیله و سببی که مخلوق خدا هستند و خدا آنها را وسیله و سبب قرار داده است، که استعانت از آنها بازگشت به استعانت از خدا می‌کند.

قسم اول منحصر به خدای سبحان است و ﴿ایاک نستعین﴾ به همین قسم نظر دارد و بدیهی است که اگر استعانت از غیر خدا، از این قسم و به این نحو باشد شرک است و موجب شرک به خدا می‌شود.

اما قسم دوم نه تنها شرک نیست و موجب شرک نمی‌شود، بلکه مطابق اصل و وضع آفرینش است، مقتضای طبیعت هر مخلوق است که در تأمین نیازهای خود به غیر رجوع و از غیر استعانت می‌جوید.

خداوند متعال به این قسم استعانت امر فرموده است:

﴿و استعینوا بالصبر و الصلاة﴾ (سوره بقره، آیه ۴۷)

﴿یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة﴾ (سوره

﴿تعاونوا علی البر و التقوی﴾ (سوره مائده، آیه ۳)

نیز فرموده است:

﴿و لو أنهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر

لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً﴾ (سوره نساء، آیه ۶۲)

اگر آنهایی که به دستور خدا عمل نکردند و به خود ستم نمودند، نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها طلب آمرزش و استغفار می نمود خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

این آیه مبارکه صریح در این است که گناه کاران از پیامبر صلی الله علیه و آله استعانت بجویند و او را وسیله قرار دهند، صریح در این است که هر گاه برای برآمدن حاجت که آمرزش گناه است، بروند نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و آن حضرت برایشان استغفار کند، خدا توبه آنان را می پذیرد.

این آیه صریح در این است که استعانت از غیر خدا، برای تقرب به خدا، مطلوب پروردگار است.

این آیه صریح در این است که یاری و کمک طلبیدن از پیامبر صلی الله علیه و آله خلاف شرع و شرک به خدا نیست، صریح در این است که استعانت از غیر، به عنوان وسیله، با آیه شریفه ﴿ایاک نعبد و ایاک نستعین﴾ منافات ندارد.

پس چنانچه بگوییم: «یا محمد أنصرتنی، یا محمد اِکْفِنِی» «ای محمد صلی الله علیه و آله مرا یاری کن، مرا کفایت کن» یعنی مراد در طلب

مغفرت، مرا در شفاعت یاری نما و کفایت کن، بر خلاف توحید، چیزی نگفته‌ایم.^۱

همچنین آیه مبارکه ﴿قَالُوا يَا اٰبَانَا اسْتَغْفِر لَنَا ذُنُوبَنَا اِنَّا كُنَّا خٰطِئِيْنَ﴾ و ﴿قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَبِّيْ اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْر الرَّحِيْمُ﴾ (سوره یوسف، آیه ۹۷ و ۹۸).

«ای پدر برای ما استغفار کن که ما خطاکار بودیم.»
«گفت: بزودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم که او آمرزنده و مهربان است.»

این دو آیه صریح در این است که فرزندان حضرت یعقوب از پدرشان استعانت جستند، پدر را واسطه قرار دادند و حضرت یعقوب پاسخ مثبت داد و فرمود: «به زودی از پروردگارم برای شما طلب مغفرت خواهم نمود.»

این دو آیه صریح در این هستند که فرزندان یعقوب، برای برآمدن حاجت خود که آمرزش گناهانشان بود، از پدرشان استمداد کردند، پدر نیز قول داد برای برآمدن حاجتشان اقدام کند و آنان یقیناً کار خلاف توحید انجام نداده‌اند.

نیز عمر بن خطاب برای آمدن باران متوسل به عباس

۱. همان گونه که مقصود از «یا محمد و یا علی انصرانی فانکما ناصرانی» و «اکفیانی فانکما کافیانی» که در دعاها آمده، استعانت از آن بزرگواران در امور آخرت و شفاعت عند الله است و از آنان می‌خواهیم در امر شفاعت ما را یاری نمایند، در امور آخرت ما را کفایت کنند. ان شاء الله.

عموی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شد و از او استعانت جست، همانگونه که قبلاً نقل کردیم.

همهٔ مسلمانان از تمام عبادات و کارهای خیری که قربتاً الی الله انجام می دهند، استعانت می جویند، همه می خواهند با کمک به اعمالشان به خدا تقرب پیدا کنند.

خلاصه اینکه، این قبیل استعانتها از قسم دوم است و در جواز و صحت آن هیچ شبهه‌ای وجود ندارد.

استعانت شیعیان از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت آن حضرت و صدا زدن و متوسل شدن به آن بزرگواران نیز از قسم دوم است، از باب وسیله قرار دادن است، و هرگز «شیعیان» اعتقاد ندارند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا اهل بیت آن حضرت خودشان مستقلاً حاجات را بر می آورند یا بیماران را شفا می دهند بلکه عموماً به آنان به عنوان وسیله نگاه می کنند.

گفتند: همهٔ اینها قبول، اما آیاتی که خواندی مربوط به استعانت از زنده است و شما «شیعیان» از کسانی که فوت کرده اند، استعانت می جوید.

گفتم: اولاً، از این آیات استفاده شد که استعانت از غیر خدا اگر به عنوان وسیله باشد اشکال ندارد، با ﴿ایاک نستعین﴾ منافات ندارد و شرک و خلاف شرع نیست.

ثانیاً، همانگونه که قبلاً اشاره کردم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اولیاء خدا بلکه همهٔ اموات، حتی مشرکان پس از مرگ نیز می شنوند، و

خداوند به آنان قدرت شنیدن داده است، سلام زائران خود را می‌شنوند و اگر به آنها اجازه داده شود پاسخ می‌دهند که زائر بشنود.

در تمام نمازها می‌گوییم: «السلام علیک ایها النبی» (سلام بر تو ای پیامبر)، در زیارت اهل قبور می‌گوییم: «السلام علیکم یا اهل القبور...» (سلام بر شما ای اهل قبور)، در صحیح بخاری (کتاب المغازی، باب قتل ابی جهل، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۶) آمده است:

رسول خدا ﷺ در جنگ بدر دستور داد اجساد کشته شده‌های مشرکان قریش را در چاه ریختند و آن حضرت پس از سه روز با اصحاب، کنار چاه آمد و یکایک مشرکان را صدا زد و با آنان صحبت کرد، عمر گفت: یا رسول الله ﷺ با اجساد بی روح صحبت می‌کنی؟ حضرت فرمود: قسم به خدا شما در شنیدن آنچه من می‌گویم، شنواتر از آنها نیستید، و فرمود: «أَتَمُّ الْآنَ یَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ.»^۱

و ما «شیعیان» طبق ادله قطعی و روایات بسیاری که از اهل بیت ﷺ رسیده است معتقدیم که خداوند سبحان به پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت و به اولیای خود، پس از وفات هم قدرت و اجازه واسطه شدن داده است و می‌توانند

۱. روایت را بطور کامل در جلد اول «چرا چرا؟»، ص ۱۱۵، آورده‌ام.

برای قضای حوائج کسانی که به آنان متوسل شوند، واسطه شوند و از خدا بخواهند حوائج متوسلین به آنها برآورده شود، همانگونه که در زمان زنده بودن می توانستند، و همانگونه که طبق آیات و روایات روز قیامت شفاعت می کنند.

در زیارت جامعه کبیره چنین می خوانیم :

یا

ای اولیای خدا، بین من و بین خدای عزّ وجلّ، گناھانی هست که چیزی جز رضا و خشنودی شما، آن گناھان را محو نخواهد کرد. پس شما را قسم می دهم به حقّ آن خدایی که شما را امین سرّ خود گردانید و سرپرستی خلق خود را به شما واگذار نمود، و طاعت شما را مقرون به طاعت خود فرمود، از او بخشش گناھانم را بخواهید و نزد او برایم شفاعت کنید.

بحث که به اینجا رسید و عده ای نیز جمع شده بودند به حرفهای ما گوش می دادند، یک نفر از آنها به رفیقش گفت: فایده ای ندارد برخیز برویم، ولی آن که طرف بحث اینجانب بود، دست برداشت و از راه دیگر وارد شد و گفت: شما «شیعیان» اهل بدعت هستید، زیارات و اعمال شما بدعت است، این دست کشیدن به مقام ابراهیم و دور ضریح «حسین علیه السلام» و بوسیدن ضریح و امثال اینها همه بدعت است، در بقیع و سایر مزارها مرتکب بدعت می شوید.

گفتم: پس تنزل کردی و نمی‌توانی بگویی «شیعیان» مشرک هستند، و حق نداری به کسی که شهادتین به زبان جاری می‌کند نسبت شرک بدهی.

اما اینکه می‌گویی: «شیعیان» مرتکب بدعت می‌شوند، اولاً: اعمالی در فقه شیعه وارد شده است و ما «شیعیان» روایاتی از اهل بیت پیامبر ﷺ داریم که آن اعمال را تجویز یا امر به آنها فرموده‌اند و ما آنها را مستحب می‌دانیم و حدیث ثقلین برای همه مسلمانان حجت است، و بسیاری از چیزهایی را که شما «وهابیون» بدعت می‌دانید، در فقه ما «شیعیان» بدعت نیست.

ثانیاً: دست کشیدن به مقام ابراهیم مثل دست کشیدن به کعبه و پرده کعبه است و در نهایت لغو است، چرا بدعت باشد؟ و چرا با آن زن مؤمنه چگونه رفتار کردی؟ چرا به او پرخاش کردی؟

ثالثاً: طبق آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مِنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾ (سوره مائده، آیه ۱۰۵) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید مراقب خود باشید اگر هدایت یافته‌اید.»

شما چرا مراقب خود نیستید؟ چرا در عبادات یقینی، مرتکب بدعت می‌شوید و چیزی که عبادت نیست، جزء عبادت قرار می‌دهید؟ (او با حال حمله و عصبانیت) گفت:

ما چه بدعتی گذاشته ایم؟

گفتم: آیا اذان نماز، عبادت است یا خیر؟

گفت: البته که عبادت است.

گفتم: چرا در اذان صبح می گویند: ﴿الصلاة خیر من

النوم﴾؟ آیا این جمله را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جزء اذان قرار داده

است؟

گفت: لابد پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده است.

گفتم: خیر، چنین نیست و آن حضرت چنین دستوری

نداده است.

گفت: از کجا می گویی؟

گفتم: (الموطأ) کتاب چه کسی است؟ آیا این کتاب را

قبول دارید؟

گفت: آری، این کتاب، از فقیه مدینه، «مالک بن انس»

رضی الله عنه است.^۱

۱. کتاب «الموطأ» از «مالک بن انس» فقیه مدینه و متوفای سال ۱۷۹، هجری قمری است، در مقدمه آن نوشته اند: «کتاب الموطأ» اصح الكتب و اشهرها، و اقدمها و اجمعها و قد اتفق السواد الأعظم من الملة المرحومة على العمل به...» (مقدمه آن صفحه ۱۲).

در کتاب الصلاة این کتاب، باب ما جاء في النداء للصلاة، حدیث ۸، چنین آمده است: «وحدثني عن مالك، ان بلغه ان المؤذن جاء الى عمر بن الخطاب يؤذنه لصلاة الصبح، فوجده نائماً، فقال: الصلاة خير من النوم، فأمره عمر أن يجعلها في نداء الصبح.»

گفتم: در این کتاب است که:

«مؤذن برای نماز صبح نزد عمر بن خطاب آمد، عمر خواب بود، مؤذن گفت: «الصلاة خیر من النوم» (نماز بهتر از خواب است). عمر بیدار شد و امر کرد این جمله را در اذان صبح قرار دهد»، آیا این بدعت نیست؟
 آیا نماز تراویح شما بدعت نیست؟^۱
 در این موقع ناراحت شد و پاسخی نداد و به شاخه دیگر پرید و، گفت:

شما «شیعیان» سرچشمه اختلاف و تفرقه هستید، به امّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها ناسزا می‌گویید و حرمت او را رعایت نمی‌کنید.

گفتم: از رحمت خدا دور باد کسی که سرچشمه اختلاف و سبب تفرقه مسلمانان شد و بین آنان نزاع و خصومت به وجود آورد، هر که می‌خواهد باشد.

گفت: جز شما «شیعیان» که با همه مسلمانان مخالفت می‌کنید، چه کسی سرچشمه اختلاف بوده است؟

گفتم: «صحيح بخاری» و «مسلم» نزد شما اهل تسنن اصحّ و اجل کتابها بعد از قرآن کریم است، در این دو کتاب روایات بسیاری وجود دارد که: هنگام رحلت رسول

۱. در جلد اول و دوم، چرا و چرا؟، بدعت‌های آنها را شماره و توضیح داده‌ام، بدعت بودن نماز تراویح را نیز طبق کتابهای معتبر خودشان ثابت کرده‌ام.

خدا صلی الله علیه و آله، اصحاب گرد آن حضرت جمع بودند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید، عمر بن خطاب، مانع شد و گفت: درد بر این مرد غلبه کرده و هذیان (کلمات نامفهوم و بی معنی) می گوید، و در همان جلسه اختلاف و نزاع و خصومت بین مسلمانان ایجاد شد. و سرچشمه همه این اختلافات همان حرف عمر بود.

و این عمر بود که بذر اختلاف و نزاع را پاشید، او مانع نوشتن توصیه های رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و از همان جلسه اختلاف و تفرقه پیش آمد. بنابراین سرچشمه اختلاف «شیعیان» نیستند.

در اینجا نیز بیش از حد ناراحت و عصبانی شدند و با حالت حمله و تهاجم، بطور مکرر خطاب به اینجانب گفتند: شما «شیعیان» به ام المؤمنین بد می گوید، به او ناسزا می گوید.

گفتم: استغفر الله، استغفر الله، ما هرگز به زن مؤمنه بد نمی گوئیم، توهین نمی کنیم، (آنها تأکید داشتند که اینجانب اقرار کنم و دست بر نمی داشتند) سرانجام گفتم:

ام المؤمنین عایشه با امیر المؤمنین علیه السلام جنگ کرد، جنگ جمل را بوجود آورد و با اینکه خدا در قرآن کریم خطاب به



زنان پیامبر ﷺ فرموده است: ﴿و قرن فی بیوتکن﴾^۱ «ای زنان پیامبر در خانه‌های خود بمانید.» در عین حال عایشه این خطاب و دستور خدا را نادیده گرفت و برای جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام به بصره رفت و معلوم است که گناه جنگ با خلیفه پیامبر، امیرالمؤمنین علیه السلام و مخالفت با صریح قرآن، از هر گناهی عظیم‌تر است.

در اینجا آنها مأیوس شدند و اینجانب نیز بیش از این صلاح ندیدم، لذا با بی‌اعتنایی با هم خداحافظی کردیم. قبلاً بطور مکرر و پراکنده در مناظراتم این مطالب مطرح شده بود که برخی از آن مناظرات در کتاب «مشعل زائر» و برخی در جلد دوم، کتاب «چرا چرا؟» آمده است.

و الحمد لله علی ما وفقنی لبيان الحق و السلام علی من اتبع الهدی.

ضمناً «نامه‌ای که نوشته نشد» یا «حدیث دوات و قلم» و مخالفت عمر را که سرچشمه همه اختلاف‌ها و فتنه‌ها بوده است در جزوه‌ای جداگانه آورده‌ام که به چاپ رسیده.

۱. «یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولاً معروفاً و قرن فی بیوتکن و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الأولى...» (سوره احزاب، آیه ۳۳ و ۳۴).

«ای همسران پیامبر، شما، همچون یکی از زنان معمولی نیستید، اگر تقوا پیشه کنید، پس بگونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگویند، و در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید.»

ارتداد عده‌ای از صحابه در «صحیح بخاری»

۱- در «صحیح بخاری» از ابوهریره نقل کرده است که

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

روز قیامت گروهی از اصحابم، بر من وارد می‌شوند، پس آنان از حوض [کوثر] ممنوع و دور و رانده می‌شوند، پس می‌گویم: ای پروردگار، اینها اصحاب من هستند، خداوند می‌فرماید: تو نمی‌دانی بعد از تو چه حوادثی به وجود آوردند اینها مرتد شدند و بطور قهقرا به گذشته خود عقب گرد کردند.^۱

۲- نیز «بخاری» از مسیب نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله

فرمود:

مردانی از اصحابم بر «حوض» وارد می‌شوند، پس، از نزدیک شدن به «حوض» منع می‌شوند، می‌گویم: خدایا اینها اصحاب من هستند، خداوند در پاسخ من می‌گوید: تو نمی‌دانی چه حوادثی بعد از تو بوجود آوردند، قطعاً آنان مرتد شدند و به گذشته خود عقب گرد کردند.^۲

۱. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۵، عن ابی هریره انه كان یحدّث: ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «یرد علیّ یوم القیامة رهط من اصحابی فیحلّثون عن الحوض فاقول: یا ربّ اصحابی؟ فیقول: انک لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم ارتدّوا علی ادبارهم القهقری.»

۲. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۶. «عن ابن المسیب انه كان یحدّث عن اصحاب النبی صلی الله علیه و آله: انّ النبی صلی الله علیه و آله قال: یرد علی الحوض رجال من اصحابی فیحلّثون عنه، فأقول: یا ربّ اصحابی، فیقول: انک لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم ارتدّوا علی ادبارهم القهقری.»

۳- نیز «بخاری» از ابوهریره نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

هنگامی که [روز قیامت] من ایستاده‌ام، جماعتی (گروهی) وارد می‌شوند که آنان را می‌شناسم، در این موقع از بین من و آنها مردی خارج می‌شود و به آنها می‌گوید: به سرعت بروید، پس من می‌گویم: کجا؟ می‌گوید: به سوی آتش، [پیامبر ﷺ فرمود: من می‌گویم: این افراد چه کرده‌اند؟ می‌گوید: بدرستی که اینها بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود برگشتند، باز گروهی دیگر وارد می‌شوند که آنها را می‌شناسم، مردی از بین من و آنها خارج می‌شود و می‌گوید: با شتاب به آن سمت بروید، من می‌گویم: کجا بروند؟ می‌گوید: به سوی آتش، [پیامبر ﷺ فرمود: به خدا سوگند من می‌گویم: چه کرده‌اند؟ می‌گوید: بدرستی که اینها بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود بازگشتند، پس کسی از آنها را نمی‌بینم که رها و خلاص بشوند مگر چند نفر مهمل و غیر مسئول.^۱

۱. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۷، عن ابی هریره عن النبی ﷺ قال: «بینا انا قائم اذا زُمرَةٌ حتّی اذا عرفتهم خرج رجل من بینی و بینهم، فقال هلّم، فقلت: این؟ قال: الی النار، واللّه قلت: و ما شأنهم قال: انهم ارتدّوا بعدک علی ادبارهم القهقری، ثم اذا زُمرَةٌ حتّی اذا عرفتهم خرج رجل من بینی و بینهم، فقال: هلّم. قلت: این؟ قال: الی النار و اللّه قلت: ما شأنهم؟ قال: انهم ارتدّوا بعدک علی ادبارهم القهقری فلا اراه یخلص منهم الا مثل همل * النعم»

* - أهمل: من الابل: السدی المتروک لیلاً و نهاراً یرعی بلا راع: اقرب الموارد.

۴- باز «بخاری» از اسماء دختر ابوبکر نقل کرده است که

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

من کنار حوض [کوثر] حاضرم تا ببینم چه کسی از شما بر من وارد می شود و بزودی مردم نزد من مؤاخذه می شوند. پس من می گویم: بار پروردگارا از من و از امت من؟ پس گفته می شود: آیا آگاهی که بعد از تو چه کارهایی مرتکب شدند؟ بخدا سوگند چه قدر زود و با شدت به اعقاب و گذشته های خود برگشتند...^۱

۵- همچنین «بخاری» در کتاب «الفتن» از اسماء نقل کرده

است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

من کنار حوض هستم و انتظار می کشم که چه کسی بر من وارد می شود، پس مردم از نزد من گرفته می شوند، می گویم: اینها امت من هستند، گفته می شود: نمی دانی، آنها به قهقرا رفتند.^۲

۶- نیز «بخاری» از ابوالثعلب نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱. بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۹۳، عن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنه، قالت: قال النبی صلی الله علیه و آله: «انی علی الحوض حتی انظر من یرد علی منکم و سیؤخذ أناس دونی فأقول: یا رب منی و من امتی فیقال: هل شعرت ما عملوا بعدک؟ و الله ما برحوا یرجعون علی اعقابهم...»

۲. صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب ما جاء فی قول الله تعالی ﴿و اتقوا فتنة لا تصیبن الذی ظلموا منکم خاصة﴾، ح ۷۰۴۸: قالت اسماء: عن النبی صلی الله علیه و آله قال: «انا علی حوضی انظر من یرد علی، فیؤخذ بناس من دونی، فأقول: امتی، فیقال: لاتدری مشوا علی القهقری.»

فرمود:

من کنار حوض [کوثر] هستم، مردانی از شما به سوی من آورده می‌شوند، من می‌خواهم آنان را پهلوی خود بیاورم ولی آنها از بودن با من منع و جدا می‌شوند، می‌گویم: ای خدا اینها اصحاب من هستند، می‌گوید: نمی‌دانی بعد از تو چه حادثه‌ای بوجود آوردند.^۱

۷- در همان کتاب از سهل بن سعد نقل کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

من پیش از شما کنار حوض حاضرم... گروه‌هایی بر من وارد می‌شوند که من آنها را می‌شناسم، آنها نیز مرا می‌شناسند. پس بین من و آنها حائل پدید می‌شود... می‌گویم: اینها از من هستند، گفته می‌شود: نمی‌دانی آنچه را بعد از تو تبدیل کردند (جابجا کردند) پس من می‌گویم: نفرین باد، دور باد، نفرین باد، دور باد بر کسی که بعد از من تبدیل و جابجا کرد.^۲

۱. بخاری، کتاب الفتن، ح ۷۰۴۹. عن ابی وائل، قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: «انا فرطکم علی الحوض لیرفعنّ الی رجال منکم حتی اذا اهویت لأنا ولهم اُختلجوا دونی، فأقول: ای ربّ اصحابی، یقول: لاتدری ما احدثوا بعدک.»

۲. بخاری، کتاب الفتن، ح ۷۰۵۰، سهل بن سعد یقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: «انا فرطکم علی الحوض... لیرد علیّ اقوام اعرفهم و یعرفونی، ثم یحال بینی و بینهم، قال و سمعت ابی سعید الخُدَری لسمعتہ یزید فیہ: انهم منّی فیقال: انک لاتدری ما بدّلوا بعدک فأقول: سُحِقاً سُحِقاً لمن بدّل بعدی (سحیقاً، بُعداً) (سحیق) (بعید).»

در «صحیح مسلم» نیز همین روایات و در برخی آنها با تعبیر «انک لا تدری ما عملوا بعدک» و در برخی با تعبیر «انک لا تدری ما عملوا بعدک، ما زالوا یرجعون علی اعقابهم» آمده است.^۱

توجه و تجزیه و تحلیل این روایات از بسیاری مسائل و اتفاقات و حوادث بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرده برمی دارد و آنها را افشا می کند و خصوصاً تعبیرهایی از قبیل: «بدلوا»، «احدثوا»، «مشوا علی القهقری» «فلا اراه یخلص منهم الا مثل همَل النعم»، «هلم الی النار»، «ارتدوا»، «یرجعون علی اعقابهم».

و خداوند در قرآن فرموده است: ﴿افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم﴾^۲

از این روایات معلوم می شود که نمی توان ادعا کرد که همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله عادل بوده و اعمال و گفتار آنان شرعاً معتبر است، بلکه از این روایات به عکس استفاده می شود و معلوم می گردد:

اعمال و گفتار آنان هر چند به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده و از قول آن حضرت نقل کرده باشند، هیچ گونه ارزش شرعی ندارد و قابل قبول نیست، مگر خلاف آن محرز شود، زیرا ظاهر این روایات این است که اکثر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند و معلوم است که عمل و قول مرتد حجیت شرعی

۱. کتاب الفضائل، باب اثبات حوض نبینا صلی الله علیه و آله و صفاته، ح ۲۲۹۰ و ح ۲۲۹۳ و ح

۲۲۹۴ و ح ۲۲۹۵ و ح ۲۲۹۷ و ح ۲۳۰۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

ندارد و مظنون الكذب است و (الظن يلحق الشيء بالأعم الأغلب) و (هذه بضاعتهم ردت إليهم) و از اینجا معلوم می شود که مرجع احکام شرع مقدس اسلام، بعد از پیامبر ﷺ تنها عترت آن حضرت هستند نه غیر آنان.

والحمد لله على ما هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله.



زیارت وداع ائمه علیهم السلام

مناسب دیدم زیارت وداع را که در «مشعل زائر»
نیاورده ام در اینجا بیاورم.

شیخ صدوق رحمته الله^۱ و شیخ طوسی رحمته الله^۲ فرموده اند:

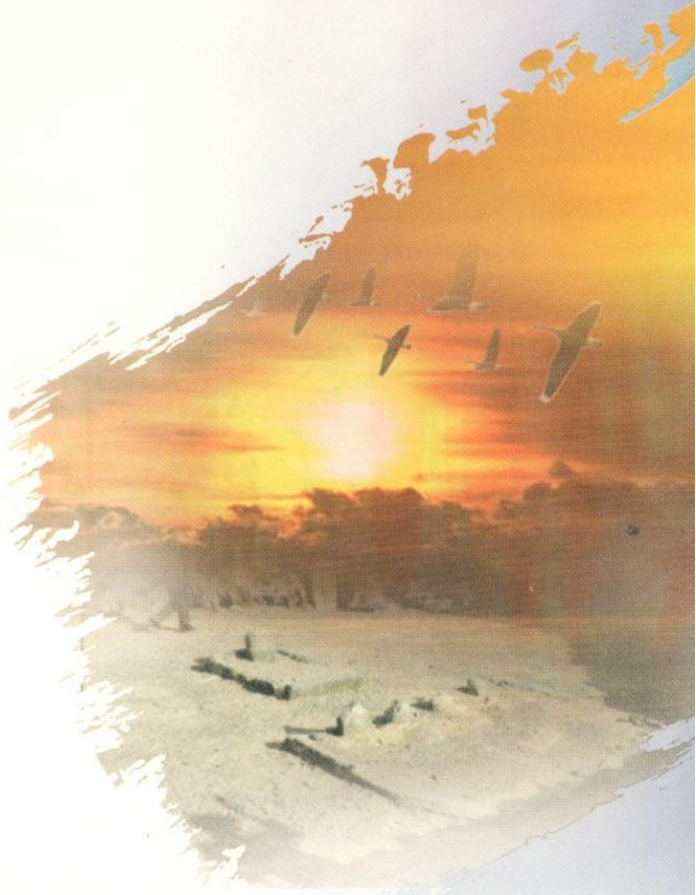
چون از زیارت فارغ شدی و خواستی برگردی بگو:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ التُّبُوَّةِ وَمَعْدِنِ الرَّسَالَةِ، سَلَامٌ
مُودِعٍ لَأَسَمٍ وَ لَأَقَالٍ وَ رَحْمَةً اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ
الْبَيْتِ، إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ، سَلَامٌ وَ لِيٍّ غَيْرِ زَاغِبٍ عَنْكُمْ، وَ
لَا مُنْخَرَفٍ عَنْكُمْ، وَ لَا مُسْتَبَدِّلٍ بِكُمْ، وَ لَا مُؤَثِّرٍ عَلَيْكُمْ، وَ
لَا زَاهِدٍ فِي قُرْبِكُمْ، لَجَعَلَهُ اللّٰهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ
قُبُورِكُمْ، وَ إِتْيَانِ مَشَاهِدِكُمْ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، وَ حَشَرَنِي
اللّٰهُ فِي زُمْرَتِكُمْ، وَ أَوْرَدَنِي حَوْضِكُمْ، وَ أَرْضَاكُم عَنِّي، وَ

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۳۷۵.

۲. تهذيب الأحكام، ج ۶، كتاب المزار، ص ۱۱۴.

مَكَّنِي فِي دَوْلَتِكُمْ، وَ أَحْيَانِي فِي رَجْعَتِكُمْ، وَ مَلَكْنِي فِي
أَيَّامِكُمْ، وَ شَكَرَ سَعْيِي لَكُمْ، وَ غَفَرَ ذُنُوبِي بِشَفَاعَتِكُمْ، وَ
أَقَالَ عَثْرَتِي بِحُبِّكُمْ، وَ أَعْلَى كَعْبِي بِمُؤَالَاتِكُمْ، وَ شَرَّفَنِي
بِطَاعَتِكُمْ، وَ أَعَزَّنِي بِهُدْيِكُمْ، وَ جَعَلَنِي مِمَّنْ يَنْقَلِبُ مُفْلِحاً
مُنْجِحاً سَالِماً غَانِماً مُعَافَاً غَنِيّاً فَائِزاً بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَ فَضْلِهِ وَ
كَفَايَتِهِ، بِأَفْضَلِ مَا يَنْقَلِبُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ زُورَاكُمُ وَ مَوَالِكُمْ وَ
مُحِبِّيكُمْ وَ شَيْعَتِكُمْ، وَ رَزَقَنِي اللَّهُ الْعُودَ ثَمَّ الْعُودَ ثَمَّ الْعُودَ
مَا أَبْتَقَانِي رَبِّي، بِبَيْتَةٍ صَادِقَةٍ وَ إِيْمَانٍ وَ تَقْوَى وَ إِخْبَاتٍ وَ
رِزْقٍ وَاسِعٍ حَلَالٍ طَيِّبٍ، اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ
زِيَارَتِهِمْ وَ ذِكْرِهِمْ وَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ، وَ أَوْجِبْ لِي الْمَغْفِرَةَ وَ
الرَّحْمَةَ وَ الْخَيْرَ وَ الْبَرَكَةَ وَ النُّورَ وَ الْإِيْمَانَ وَ حُسْنَ الْإِجَابَةِ،
كَمَا أَوْجَبْتَ لِأَوْلِيَائِكَ، الْعَارِفِينَ بِحَقِّهِمْ، الْمُوَجِّهِينَ
طَاعَتَهُمْ، وَ الرَّاعِبِينَ فِي زِيَارَتِهِمْ، الْمُتَقَرِّبِينَ إِلَيْكَ وَ
إِلَيْهِمْ، بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ مَالِي وَ أَهْلِي، اجْعَلُونِي
مِنْ هَمِّكُمْ، وَ صَيِّرُونِي فِي حَزْبِكُمْ، وَ ادْخُلُونِي فِي
شَفَاعَتِكُمْ، وَ اذْكُرُونِي عِنْدَ رَبِّكُمْ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ
آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أْبَلِّغْ أَرْوَاحَهُمْ وَ أَجْسَادَهُمْ عَنِّي تَحِيَّةً كَثِيرَةً وَ
سَلَاماً، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.



مراکز پخش:

مرکز فقهی ائمه اطهار: قم / خیابان معلم / معلم ۱۲ / پلاک ۱۴
تلفن: ۵۰ و ۷۷۴۵۲۴۹ - تلفکس: ۷۷۴۰۷۶۰

انتشارات امیرالعلم: قم / پل حجّتیّه / اول بلوار بهار
تلفن: ۷۷۴۲۰۰۵ - تلفکس: ۷۷۳۹۰۰۸